نحو۱

۱/۱۲۱۱/۱

مرحله آشنایی

مرکز مدیریت حوزه های علمیه

دفتر تدوین متون درسی

آشنایی با دانش نحو

ویژه فارغ التحصیلان

دوره اول متوسط

بسم الله الرحمن الرحيم

آشنایی با دانش نحو

قال ابوعبدالله الصادق علیه‌السلام: تَعَلَّمُوا الْعَرَبِيَّةَ فَإِنَّهَا كَلَامُ اللهِ الَّذِي تَكَلَّمَ بِهِ خَلْقَه.[1]

مقدمه دفتر

حوزه‌های علمی شیعی که به حق میراث‌داران رسالت انبیای عظام هستند، در طول حیات خود همواره نگاهبان تراث جاوید معارف اهل‌بیت علیهم‌السلام و پاسداران حریم و کیان شریعت حقه اسلامی بوده‌اند. بدیهی است که استمرار این رسالت عظیم الهی به صورت کارآمد و متناسب با مقتضیات دنیای امروز مستلزم برنامه‌ریزی صحیح و تحول در نظام آموزشی و برنامه درسی حوزه‌ها و متوازن ساختن اهداف عالیه این نهاد مقدس، با نیازها و چالش‌های جدید و نیز توجه به گسترش علوم دینی و تنوع رشته‌های آنهاست.

از طرفی اصلی‌ترین ابزار انتقال علوم و معارف و تجارب پیشینیان، فضای تدریس و رابطه استاد و شاگرد است و در این میان کتاب درسی به عنوان محور ارتباط بین استاد و شاگرد، از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است؛ چندان که در حوزه‌های علمیه یکی از مهم‌ترین محورهای تحول نظام آموزشی و بارزترین نمود آن، تغییر متون آموزشی و تولید کتاب‌های درسی جدید در حوزه علوم اسلامی بر اساس نیازهای نوظهور است.

دفتر تدوین متون درسی، تولید محتوای درسی، کمک درسی و راهنمای تدریس در حوزه علوم اسلامی، و همچنین بازبینی و اصلاح متون درسی تدوین شده بر

---

۱. وسائل الشیعة، ج ۵ : ص۸٤. باب ۵۰ من ابواب احکام الملابس. الحدیث۱.

اساس ارزیابی‌های انجام شده را به عنوان مهم‌ترین رسالت، نصب‌العین خویش قرار داده است و از بدو تأسیس تاکنون گام‌هایی را برای اصلاح و به روز رسانی و متوازن ساختن متون آموزشی به لحاظ استانداردها و متناسب با مقتضیات آموزشی طلاب برداشته است. بدیهی است که رسیدن به آرمان فوق با بهره‌گیری از همه ظرفیت‌ها و نیروهای انسانی موجود در قالب‌های مختلف (مشاوران، گروه‌های علمی، همکاران و منتقدان)، نظارت و ارزیابی مستمر و دریافت بازخورد از برنامه‌های انجام شده، و فرهنگ‌سازی در جهت ایجاد تلقی صحیح از فرایند تدوین متون آموزشی امکان‌پذیر خواهد بود.

کتاب حاضر با عنوان "آشنایی با دانش نحو" متناسب با اولین مرحله آموزش علم نحو در حوزه‌های علمیه (مرحله آشنایی) تدوین شده است. این دفتر برخود لازم می‌داند تا از مولف اثر استاد گرامی جناب حجة الاسلام و المسلمین محمدرضا پایانی که سالیان متمادی مشغول تدریس و تحقیق در حوزه علمیه در علوم ادبی، فقه و اصول است، و همچنین گروه ادبیات عربی، مشاوران، ارزیابان و نیز تمام عزیزانی که در امر آماده سازی و چاپ کتاب با این دفتر همکاری نموده‌اند صمیمانه قدردانی نماید.

امید است این قبیل تلاش‌ها مسیر رشد و بالندگی طلاب و حوزه‌های علمیه را روشن‌تر نموده و مورد رضایت حضرت صاحب‌الامر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف قرار گیرد.

دفتر تدوین متون درسی حوزه‌های علمیه

فهرست مطالب

فصل اوّل: کلّیات و مقدمات دانش نحو

فصل دوّم: اسم های مرفوع و عوامل رفع آنها

فصل سوّم: اسم های منصوب و عوامل نصب آنها

فصل چهارم: اسم های مجرور و عوامل جرّ آنها

فصل پنجم: توابع

مقدمه مؤلف

حوزه های علمی اسلامی، قدمتی برابر با پیدایی شریعت مقدّس اسلام دارند، دانشمندان و فرهیختگان اسلامی میراث داران انبیاء الهی به ویژه پیامبر گرامی اسلام حضرت محمد صلی الله علیه و آله و همچنین امامان بزرگوار علیهم السلام از خاندان پاک او می باشند.

می‌توان گفت که تمام رشته ها و فنون اسلامی از تفسیر قرآن کریم تا سایر علوم نقلی و عقلی نیازمند به علوم عربی(ادبیات عرب به معنای کلّی) به ویژه علم نحو هستند.

روشن است فرا گرفتن مطلوب هر دانشی باید از نقطه‌ای آغاز و به نقطه تسلط ختم شود. این فرآیند باید بر اساس ساختار و چارچوب تعریف شده‌ای باشد تا هدف آن تحقق یابد.

یکی از عناصر تاثیر گذار بر این فرآیند ، تعریف منطقی مراحل آموزشی است. متن آموزشی به عنوان مهمترین ابزار انتقال دانش، از این مراحل پیروی می کند.

دانش نحو نیز از این قاعده مستثنا نیست، از گذشته تا کنون این مهم، مورد غفلت نبوده است و متونی برای فرا گیران به فراخور توان علمی و مرحله تحصیلی ایشان در نظر گرفته می شده است ولی به این علت که متون گذشته در ادوار زمانی مختلف و بدون توجه به متون دیگر، نگاشته شده است، این مراحل قابل اجرا نبوده است.

به لطف پروردگار پس از مدت‌ها نهادی شکل گرفته است که یکی از فرصتهای پیش روی آن ، سامان دادن به این مراحل در متون آموزشی است.

مرحله آغازین هر دانشی از حساس ترین این مراحل است. کتاب پیش رو برای

نخستین مرحله فراگیری دانش نحو، جهت طلابی که پیش از اخذ دیپلم کمر به فراگیری معارف اهل بیت علیهم‌السلام بسته اند، نگاشته شده است.در این مرحله، دانش پژوه با ساختار علم نحو به صورت کلی و اجمالی، آشنا می شود.

انتظار می رود فراگیر طی گذراندن این کتاب ، با مسائل مهم و مفاهیم کلیدی دانش نحو، آشنا شود در عین حال به مهارت نسبی در تطبیق آموخته های خود بر جمله‌ها و عبارت های ساده برسد.

بدیهی است این کتاب به موارد و موضوعات به طور جامع و جزئی نپرداخته است و برابر نظر گروه‌های تخصصی به مسایل عمده و دارای اولویت، ورود داشته است. بنابراین در تعریف ها و بیان نکات، از پرداختن به قیود جزئی، دقیق و مسائل چالش برانگیز اجتناب شده است ضمن این که بر حفظ اتقان مطالب و انطباق آنها با تراث گران سنگ و ارتباط مسایل آن با متون آینده تاکید شده است.

ویژگی‌های این کتاب را می توان در چند محور بیان کرد:

۱. مسایل و مطالب در حد ضرورت و اختصار بیان شده است و از بیان همه موارد و موضوعات همچنین مسایل چالشی پرهیز شده است.

۲. ادبیات به کار رفته در عبارت‌ها و جمله‌های کتاب -با این که تلاش بر دقت و رسایی شده است- به گونه ای طراحی شده است که خودخوان نباشد تا سهم استاد در انتقال مطالب، قابل توجه باشد.

۳. مثال ها شامل نمونه های عرفی، قالبی (ضَرَبَ، زید، عمرو) و قرآنی، روایی است تا جنبه مهارت افزایی آن ارتقا یابد.

۴. هر درسی دارای مُلَخَّصُ الدرسِ به زبان عربی است تا ضمن فراهم

شدن امکان تطبیق متن عربی بر متن فارسی، زمینه ای برای آشنایی با عبارت‌های عربی در کتب آینده حاصل شود.

۵. با هدف ترویج آموزش پژوهش محور و رونق بخشیدن به سنّت بی بدیل مباحثه، عناوینی پیشنهاد شده است تا فراگیر با کمک استاد، رجوع به منابع تکمیلی و با هم فکری به نتیجه علمی برسد.

۶. برای تمام دروس، تمرین های متناسب در نظر گرفته شده‌است تا مطالب، کاربردی و تثبیت شود.

همچنین در پایان هر فصل، بخش «تطبیق» طراحی شده است تا توانایی پیاده سازی مطالب آموخته برآیات قرآنی منتخب، در فراگیر ایجاد شود.

در پایان خداوند را بر این توفیق شکرگزارم و مراتب تقدیر و سپاس خود را به محضر اساتید ارجمند و دست اندرکاران سخت کوش که نگارنده را در به سامان رساندن این اثر یاری کرده اند به جای می آورم.

به ویژه برخود لازم میدانم از استادان بزرگوار حضرت حجت الاسلام والمسلمین سید حمید جزایری و حضرت حجت الاسلام والمسلمین حاج سید احمد حسینی متولّی، گروه علمی نحو و ارزیابان محترم که از هیچ عنایتی فروگذار نکردند خالصانه تشکر کنم. شکرالله مساعیهم الجمیلة.

اللهمّ تقبّل هذا بوجهک الکریم

محمّدرضا پایانی تیرماه ۱۳۹۶

سخنی با استادان

اثر پیش رو برای مرحله آشنایی (کتاب نخستین نحو) و طلابی که پیش از اخذ دیپلم، شوق به فراگیری معارف اهل بیت علیهم‌السلام یافته اند، در نظر گرفته شده است.

این کتاب از پنج فصل و سی درس تشکیل شده است. عناصر کتاب، مشتمل بر متن دروس ، پیش سازمان دهنده ، هم اندیشی و مباحثه، تمرین و تطبیق می باشد.

در مورد هر یک نکاتی پیشنهاد می شود:

۱. تلاش شده است هر درس(بدون لحاظ تمرین) یک جلسه آموزشی را تأمین کند، هرچند ممکن است با در نظر گرفتن موضوع درس یا وضعیت فراگیران، بیش از یک جلسه، زمان بطلبد.

پیشنهاد می‌شود ابتدا مطالب کتاب، انتقال یابد سپس متن درس با هدایت و توضیح استاد محترم خوانده شود و همچنین از پرداختن به مطالب جزئی و تکمیلی اجتناب و به مراحل آینده واگذارشود.

پیش سازمان دهنده‌ها (مطالبی که در آغاز درس ها آمده است) جهت آمادگی ذهنی فراگیر برای ورود به هر درس و ایجاد ارتباط درس‌ها با یکدیگر است و در شکل گیری ساختار کلی دانش نحو، تاثیر مهمی دارد، توصیه می شود مورد توجه ویژه قرار گیرد.

مثال‌ها گوناگون در نظر گرفته شده است، تا امکان بیشتری برای استاد به منظور افزودن برآنها فراهم شود. در مُلَخَّصُ الدرسِ نیز متن عربی آمده که به طور اختصار، ناظر بر مطالب هر درس است، شایسته است استادان محترم برای ایجاد

انگیزه در طلاب جهت پرداختن به آنها و ترجیحاً حفظ آنها ، عنایت فرمایند.

بخش هم اندیشی، زمینه ای برای تلاش فکری و انجام مباحثه و پژوهش میان طلاب ایجاد می کند، مناسب است اساتید در این خصوص تدابیر لازم را به عمل آورند.

۲. تمرین هر درس برای کاربردی شدن و تثبیت مطالب برای طلاب است و مکمل درس است لذا درخواست می شود حتماً انجام آنها از فراگیران خواسته شود و در کلاس توسط استاد بزرگوار بازخورد داده شود.

۳. بخش تطبیق که در پایان هر فصل طراحی شده است به منظور پیاده کردن آموخته های طلاب به طور جامع برآیات شریفه است. با توجه به این که سوره نبأ در پایان کتاب با ذکر نکات ادبی آن آمده است ، تطبیق هموار است.

در پایان از تلاش دلسوزانه اساتید ارجمند، تقدیر و تشکر می شود، در ضمن کاستی و نقص در کار بشری طبیعی به نظر می رسد، از این که با پیشنهادهای سازنده و انتقال کاستی ها، بنده را یاری می‌کنید ، سپاسگزارم.

سخنی با طلاب

کتاب حاضر به‌عنوان نخستین متن آموزشی در دانش نحو در نظر گرفته شده است و متناسب با شرایط مخاطب می‌باشد. برای دستیابی به اهداف تعریف شده این کتاب –در مرحله آشنایی – نکاتی به عرض عزیزان رسانده می‌شود:

۱. این کتاب به‌عنوان متن آموزشی طراحی شده است و انتقال مطالب آن عمدتاً با تدریس توسط استاد امکان پذیر است بنابراین به صورت خودخوان و غیرحضوری توصیه نمی‌شود.

۲. بخش تمرین و تطبیق به منظور تثبیت آموخته ها و کسب مهارت در تطبیق آنها بر موارد است، چنانچه به کار عملی کم توجهی شود هدف مطلوب حاصل نمی شود لذا توجه عزیزان را نسبت به انجام تمرین ها و تطبیق ها بطور جدّی جلب می‌نماییم.

۳. از آنجایی که در این مرحله آموزشی دانستن تمام مطالب، مسایل و جزئیات دنبال نمی‌شود لذا پرداختن به مسایل جزئی و تکمیلی به کتب آینده واگذار می‌شود تا زمان مقرر برای نحو(۱) رعایت شده و فرصت اتمام کتاب فراهم آید.

۴. در این کتاب ساختار کلی نحو ارایه شده است اما همانطور که گذشت هر متنی باید به تناسب مرحله خود به مسایل ورود داشته باشد بنابراین طبیعی است که ساختار کتاب متفاوت با ساختار دانش نحو باشد، پرداختن به برخی از مسایل نحو از دوره عمومی خارج است ودر مرحله تخصصی ادبیات عرب مطرح می‌شود.

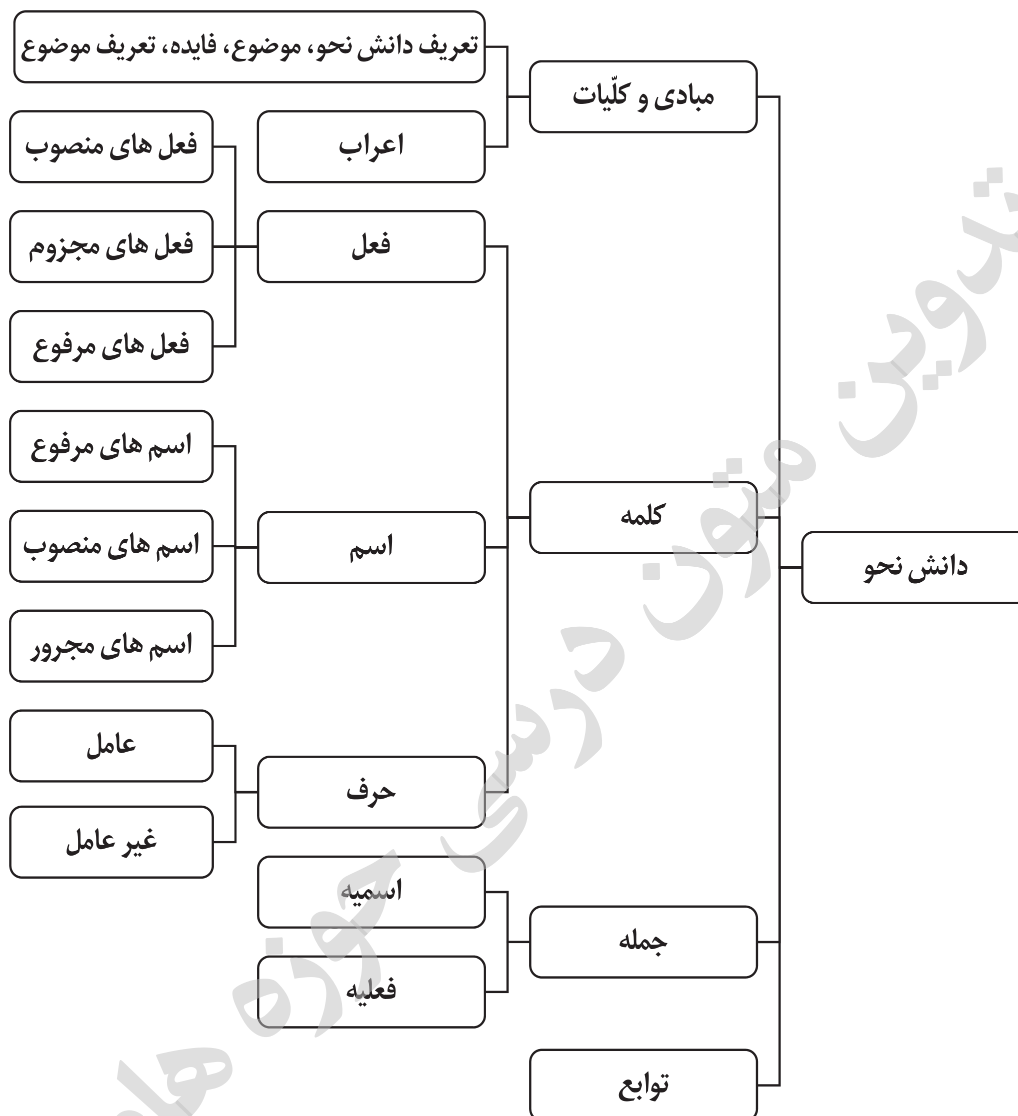
۵. مُلَخَّصُ الدرسِ که درآخر هر درس به زبان عربی درنظر گرفته شده است با هدف آشنایی با متون عربی است و ضمن اتقان محتوا از متن مختصر و روانی برخوردار است، شایسته است این قسمت مورد توجه و استفاده قرار گیرد.

۶. در پایانِ کتاب، سوره مبارکه «نبأ» با نگاه نحوی آمده است و می تواند تطبیق مناسبی برای مطالب کتاب باشد از این رو توصیه می شود ضمن انس با کلام الهی نکات نحوی نیز در آیات، پیاده سازی شود تا مهارت در کاربرد قواعد ادبی، محقق شود.

در خاتمه از خداوند متعال برای ره پویان مکتب اهل بیت علیهم‌السلام موفقیت مسألت می نمایم. امیدوارم همگان مشمول عنایات کریمانه حضرت ولی عصر عجّل الله تعالی فرجه الشریف باشند.

اللهمّ وفّقنا لِما تُحبُّ و تَرضیٰ

ساختار کلّی دانش نحو



شایان یادآوری است که در این کتاب مباحث مطرح شده بسته به اهمیت و اولویت آنها انتخاب و از نکات تفصیلی پرهیز شده است و به بحث جمله‌ها به طور جداگانه پرداخته نشده است، فقط در ضمن کلمه به اختصار بیان شده است، همچنین در بحث حروف به برخی از آنها اشاره شده است.

مطالب گسترده پیرامون مسایل نحو در کتب آینده خواهد آمد.

فصل اوّل

کلّیات و مقدمات دانش نحو

در این فصل که در بر گیرنده نُه درس است، تعریف دانش نحو، موضوع و فایده آن مطرح می شود. همچنین به تعریف اصطلاح اعراب، انواع و علایم آن در کلمات، حالت های اعراب فعل و کلمات معرب و مبنی، پرداخته می‌شود.

درس اوّل:

علم نحو

برای آشنایی با هر دانشی به مباحث مقدماتی نیاز است، دانش نحو نیز از این قاعده، جدا نیست بنابراین جهت داشتن تصویری روشن از مطالب کتاب باید تعریف، موضوع، کارکرد دانش نحو را بیاموزیم.

درس حاضر به تعریف، فایده و موضوع دانش نحو می‌پردازد.

تعریف علم نحو:

زبان عربی همچون زبان‌های دیگر دارای قواعدی است که موجب سامان بخشیدن بدان می شود. علم نحو، بخشی از قواعد زبان عربی است که عهده‌دار دو جهت می‌باشد:

۱. پی بردن به حالت های آخر کلمه:

این امر به منظور تشخیص جایگاه هرکلمه است. در زبان عربی، حرکت حرف

آخر کلمه در نقش آن، تاثیر گذار می باشد و نقش کلمات در فهم معنای جمله، اثر به سزایی خواهد داشت.

به این مثال، دقت کنید: «حَفِظَ الاستاذ القرآن» از نگاه نحوی ممکن است دو گونه قرائت شود: « حَفِظَ الاستاذُ القرآنَ» که این معنا را خواهد بخشید: استاد قرآن را حفظ کرد یا «حَفِظَ الاستاذَ القرآنُ» که معنا بدین صورت خواهد شد: قرآن استاد را حفظ کرد . این تفاوت در معنا به علتِ اختلاف نقش دو کلمه «الاستاذ» و « القرآن» (که بر گرفته از نوع حرکت آخر کلمه است) می باشد.

۲. پی بردن به چگونگی ترکیب کلمات با یکدیگر:

این امر با هدف شکل دادن جمله و همین‌طور ترکیب جملات با یکدیگر با هدف ساخت جملات مرتبط با هم است.

اینکه کلمه‌ای پیش از کلمه دیگر یا پس از آن بیاید از مواردی است که در علم نحو، روشن می‌شود.

بدین سان در این مرحله، علم نحو را این گونه می توان تعریف کرد:

قواعد کلی ناظر به حالات آخر کلمات و چگونگی ترکیب آنها با یکدیگر.

پیدایش علم نحو و فایده آن :

با توجه به اینکه قواعد هر زبانی به مرور در اثر عوامل گوناگون، در معرض تغییر و دگرگونی قرار می‌گیرد، زبان عربی نیز از همان صدر اسلام، دچار تغییرات و اشتباهات اثرگذار بر معانی شد که به ویژه در آیات الهی و روایات نمود روشنی داشت. از این روی به ابتکار و با هدایت امیرالمؤمنین امام علی عليه السلام و اهتمام ابوالأسود دُئلی (از اصحاب حضرت)، علم نحو برای حفظ زبان عربی از بروز اشتباهات، پا به عرصه وجود نهاد.

از سوی دیگر آموختن و به کار گیری دانش نحو، همچون سایر علوم، پیامدهای مثبتی برای فراگیر دارد که از آن به عنوان فایده یاد می‌شود. می‌توان گفت: **فایده**

علم نحو ،جلوگیری از وقوع در لغزش واشتباه لفظی در گویش و فهم زبان عربی، است.

موضوع علم نحو:

به‌طور کلی موضوع هر علم، چیزی است که مسائل و قواعد علم، پیرامون آن بحث کرده و تمایز علوم بر آن استوار می‌باشد. مثلا دانش پزشکی موضوعش بدن انسان و از دانش فیزیک -که موضوعش ماده و انرژی است- کاملا جدا می‌باشد.

با بررسی مسائل علم نحو در می‌یابیم که همه آنها به بحث از کلمه و جمله می‌پردازد.

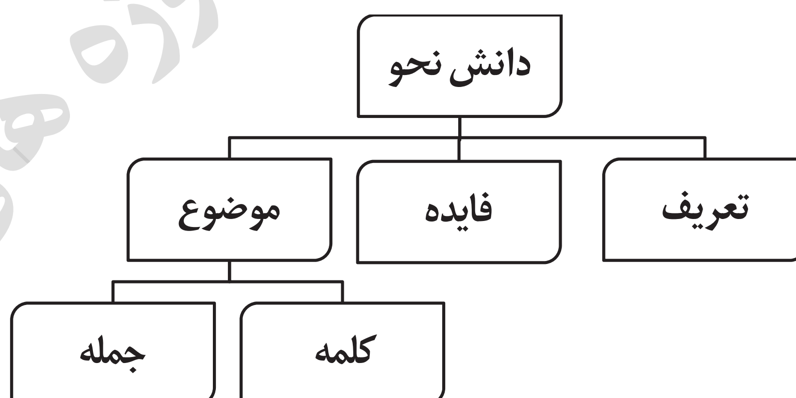
بنابراین می‌توان گفت که موضوع علم نحو را کلمه و جمله تشکیل می دهند.

چنانکه قبلا دانستیم موضوع علم صرف نیز کلمه است با این تفاوت که در علم صرف، ساختمان کلمه بدون لحاظ حالت ترکیبی بررسی می‌شود ولی در علم نحو، کلمه در حالت ترکیبی[1] به عنوان جزئی از جمله بررسی می‌شود.

به این نمونه ها دقت کنید:

«**العلمُ عِزٌّ**»، «**اُطْلُبْ العلمَ**» و «**لا ثروةَ کالعِلْمِ**»

کلمه «العلم» از نگاه صرفی در هر سه مورد، ساختار یکسان دارد در صورتی که با نگاه نحوی « العلم» در هر مورد، حکم و نقش خاصی داشته و با یکدیگر تفاوت دارند.



۱ . کلمه به عنوان جزئی از جمله، دارای حالات و حرکاتی در حرف آخر خود می‌باشد که در نحو اهمّیت دارد ولی در علم صرف، کلمه به تنهایی، بررسی می‌شود.

مُلَخَّصُ الدرسِ

«النحوُ علمٌ بأُصُولٍ يُعْرَفُ بها أَحْوٰالُ أواخرِ الكَلِم -إعراباً و بناءً- و كَيفيّةُ تَركيبِ بَعْضِها مَعَ بَعْضٍ و فٰائِدَتُهُ صِيٰانَةُ اللِّسانِ عنِ الخطأِ اللفظيِّ فی كلامِ العَرَبِ وَ مَوْضُوعُهُ الكَلِمَةُ و الجُمْلَةُ»

***

در درس بعد، تعریف کلمه و جمله ارائه خواهد شد.

هم اندیشی

➢ موارد تشابه و تفاوت علم نحو و صرف را از نظر موضوع، تعریف و فایده بررسی کنید.

﴿تمرین﴾

۱. چه هدفی از علم نحو دنبال می‌شود و آیا عرب زبان‌ها بی‌نیاز از نحو هستند؟

۲. اگر این قسمت از آیه شریفه: ﴿أَنَّ اللّٰهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ﴾[1] به صورت «رسولِهِ» خوانده شود چه اثری در معنا می‌گذارد؟

---

۱. توبه/۳.

درس دوّم :

کلمه و جمله

در دانش صرف با تعریف کلمه و اقسام آن آشنا شدیم و در درس گذشته دانستیم که موضوع دانش نحو، کلمه و جمله است.

از آنجا که کلمه در نحو از نظر اعراب، اهمّیت ویژه ای دارد؛ در این درس، علاوه بر تعریف جمله، تعریف کلمه نیز خواهد آمد .

تعریف کلمه :

کلمه، لفظ[1] مفردی است که از حروف الفبا شکل گرفته است و دارای معنا می باشد؛ مانند: «حسین» که از حروف «ح، س، ی، ن» پدید آمده است . بنابراین:

۱. به مواردی که از گونه لفظ نیست ولی مفهومی دارد؛ مانند: اشاره با دست یا علایم جهت نما ، کلمه اطلاق نمی شود.

۲. لفظی که فاقد معنا باشد؛ مانند: «بَهاذ» (وارونه ذاهِب) کلمه نیست بلکه لفظ مُهمَل است.

---

۱ . منظور از لفظ، صوتی است که از دستگاه تکلم انسان بیرون آید.

۳. لفظ مرکّب؛ مانند: «حقّ اللهِ» یا «أحَدَ عَشَرَ» یک کلمه به شمار نمی آید.

اقسام کلمه :

کلمه، سه گونه است؛ اسم، فعل و حرف .

بدین ترتیب که کلمه یا دارای معنای مستقلی نیست که حرف نامیده می شود؛ و یا دارای معنای مستقل است؛

در این صورت یا با یکی از زمان های سه گانه (گذشته، حال یا آینده) همراه می‌باشد که فعل است یا با یکی از زمان های سه گانه همراه نیست که اسم نامیده می‌شود.

به این نمونه دقت کنید: **قالَ الإمامُ علي** علیه‌السلام : «**لَنْ يُثْمِرَ العِلْمُ حتّىٰ يُقارِنَهُ الحِلْمُ**»[1]

در این مثال، کلماتی؛ مانند: «إمام، عليّ ، سلام ، علم و حلم» که دلالت بر معنای مستقل بدون زمان دارند اسم و کلماتی مانند: «قالَ، يُثْمِرَ و يُقارِنَ» که دلالت بر معنای مستقل همراه با زمان دارند، فعل و کلمات «أل، لَنْ و حتّىٰ» که بر معنای مستقلی دلالت نمی‌کنند، حرف خوانده می‌شوند.

تعریف جمله :

جمله گفتاری است که حداقل دارای دو کلمه باشد و ارتباط میان آن کلمات با اسناد، برقرار شده باشد.[2]

مانند: «العلمُ نورٌ» و «تَبارَكَ اللهُ»؛ در این دو عبارت بین «العلمُ» و «نورٌ» و بین «تبارَكَ» و «اللهُ» اسناد وجود دارد که در این مثال‌ها دو کلمه، یک جمله را شکل داده‌اند.

---

۱. غررالحکم و دررالکلم، ص۵۵۲.

۲. به جمله‌ای که معنای کاملی دارد و شنونده مفهومی را دریافت می‌کند و منتظر اتمام آن نیست، کلام نیز گفته می‌شود.

تعریف اسناد:

نسبت دادن یکی از دو کلمه به دیگری را اسناد می‌گویند.

در مثال، «العلمُ نورٌ» «نور» به «العلم» نسبت داده شده است بنابراین «العلم» مسندٌ الیه و «نور» مسندٌ به است همچنین در «تَبارَکَ اللهُ»، «تَبارَکَ» مسندٌ به و «اللهُ» مسند الیه به شمار می رود.

اقسام جمله:

جمله بر دو قسم است:

۱.فعلیه ۲.اسمیه

چنانچه جمله ای با فعل شروع شود،به بیان دیگر اگر «مسندبه» در جمله «فعل» باشد فعلیه است؛ مانند: ﴿جَاءَ الْحَقُّ﴾[1] و اگر با اسم شروع شود -با در نظر گرفتن ترتیب اصلی جمله- اسمیه است[2]؛ مانند: ﴿اللهُ أَحَدٌ﴾[3].

یادآوری : وجود حروف در آغاز جملات، اثری بر نوع جمله ندارند بنابراین جمله ﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ﴾[4] فعلیه و جمله ﴿إِنَّ اللهَ قَادِرٌ﴾[5] اسمیه است زیرا «قَد» و «إنّ» حرف هستند.

---

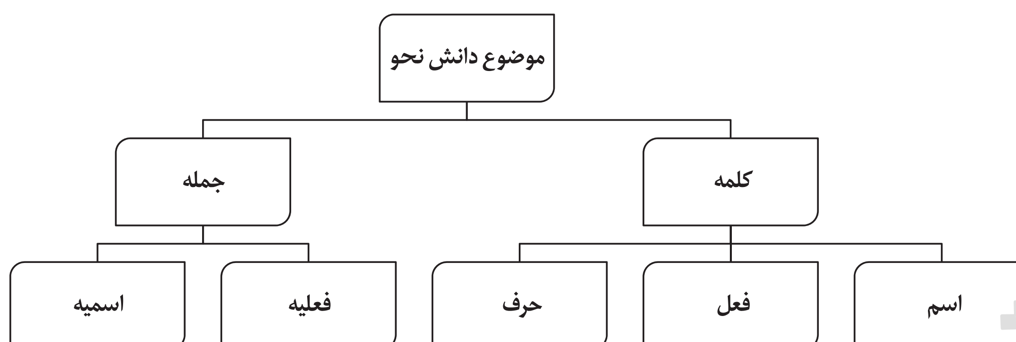
۱. اسراء/ ۸۱.

۲. اسمی که درآغاز جمله است می‌بایست مسند الیه یا مسندٌ به باشد، صِرف اسم بودن برای جمله اسمیه کافی نیست بنابراین جمله «زیداً ضربتُ» اسمیه نیست ولی جمله «هیهاتَ منّا الذلّةُ» اسمیه است.

۳. اخلاص /۱.

٤. مومنون/۱.

۵. انعام/۳۷.



مُلَخَّصُ الدرسِ

«الكَلِمةُ لفظٌ موضوعٌ مفردٌ و الجملةُ ما تَضَمَّنَ كَلِمَتَيْنِ بالإسنادِ و الإسنادُ نِسْبةُ إحدىٰ الكَلِمَتَيْنِ إلى الأُخرىٰ، إن كَانَ أوّلُ الكَلِمَتَيْنِ في الجملةِ - على الصَوْغِ الأصليِّ- فِعلاً فهي فِعليّةٌ و إلّا فَاسِميَّةٌ»

***

در درس بعد با اعراب، اقسام آن، تعریف عامل و کلمات معرب و مبنی آشنا خواهیم شد.

هم اندیشی

➢ جایگاه کلمه را در علم نحو و صرف، مقایسه کنید.

﴿تمرین﴾

پنج جمله اسمیه و پنج فعلیه از آیات بیابید و مسند و مسند الیه را در آنها مشخص نمایید.

درس سوّم:

اعراب

پس از دانستن موضوع دانش نحو، در این درس با اصطلاح إعراب، عامل و کلمه معرب و مبنی آشنا می شویم.

در زبان عربی، برخی از کلمات بر کلمات دیگر اثرگذارند. در آیات زیر دقت کنید: ﴿وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾[1]؛ ﴿وَلكِنَّ اللهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ﴾[2]؛ ﴿وَمَن يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ﴾[3].

اواخر کلمات در این آیات از حرکات گوناگونی برخوردارند؛ مانند: ضمه، فتحه و کسره در «الإیمان» و سکون در «یَکفُرْ».

آنچه باعث بوجود آمدن این حرکات شده، «عامل» و اَثری که در آخر این کلمات ایجاد شده، اعراب و حرکات یاد شده، علامت اعراب هستند بر این اساس می‌توان گفت:

اعراب، اَثری است که عوامل نحوی آن را در آخر کلمات ایجاد می‌کنند.

---

۱ . الحجرات /۱۴.
۲ . الحجرات /۷.
۳ . المائده /۵.

عامل: لفظ یا حالتی است که در کلمات دیگر اثر کرده و اعراب ویژه‌ای را طلب می‌کند عامل یاد شده می‌تواند فعل، اسم، حرف یا اساساً غیر لفظ باشد[1].

علامت اعراب: تغییر خاصی است که به صورت حرکت، حرف یا حذف حرف در آخر کلمات بوجود می‌آید.

معمول: کلمه‌ای است که اثر عامل را پذیرفته است و می‌تواند اسم یا فعل باشد.

اقسام معمول

معمول دارای دو قسم است :

۱. کلمه مُعرب:

به کلماتی که حرکتِ حرف آخر آنها در اثر اختلاف عوامل، تغییر می‌یابد و حالات مختلف می‌گیرد کلمه معرب گفته می‌شود؛ مانند: «الإیمان» ، «قلوب» و «عمل» در مثال‌های یاد شده.

۲. کلمه مبنی :

به کلماتی که حرف آخر آنها تحت تأثیر عوامل نیست کلمه مبنی گفته می‌شود.

به نمونه ها دقت کنید: «جاء هؤلاءِ»، «رأیتُ هؤلاءِ» و «سلّمتُ علی هؤلاءِ»

با اینکه عامل اوّل، خواهان رفع، عامل دوم، خواهان نصب و عامل سوم، خواهان جرّ است ولی در هر سه حالت، حرکت حرفِ آخر «هؤلاءِ» یکسان است به این گونه کلمات، مبنی گفته می شود.

نکته مهم : اگر فعل یا اسم، مبنی باشد، به اقتضای عامل، اعراب محلی پیدا می‌کند؛ مانند: «جاء هؤلاءِ» و «لم یذهبنَ » که «هؤلاءِ» محلا مرفوع (به دلیل فاعل بودن) و «یذهبنَ» محلا مجزوم است.

---

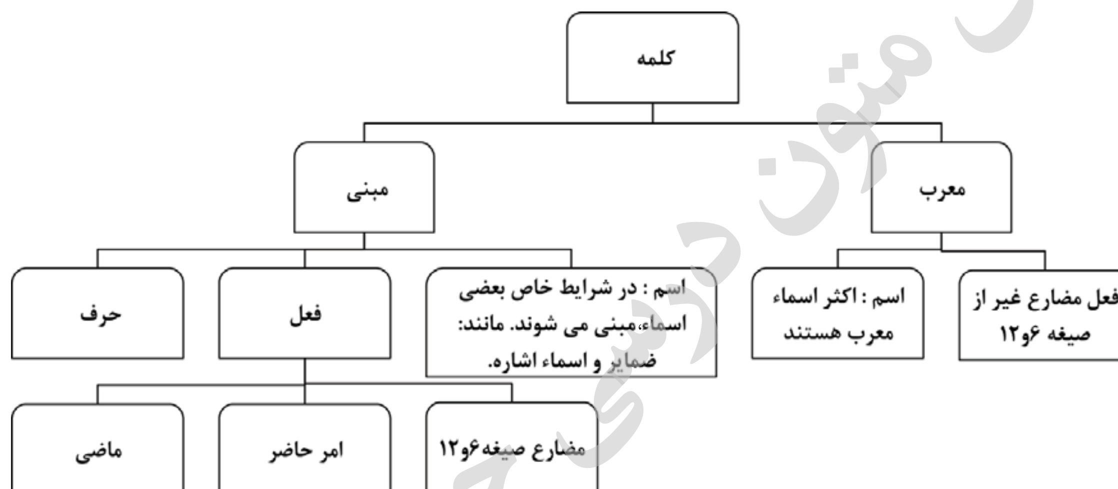
۱ . به عامل غیر لفظی، معنوی گفته می‌شود که عامل به گونه سلبی، اعتبار می‌شود.

نگاه کلی به کلمات از جهت اعراب و بناء:

الف) تمام حروف، مبنی هستند، چون هیچ عاملی بر آنها اثر ندارد؛ مانند: «قَدْ»، «مُنْذُ»، «ثُمَّ» و «بِـ».

ب) افعال ماضی،امر حاضر و صیغه های ۶ و ۱۲ مضارع، مبنی هستند؛ مانند: «ذَهَبَ»، «إذهَبْ» و «يَذهبنَ» .

ج) برخی از اسماء نیز به دلایل خاص، مبنی هستند که در مراحل بعد با آن ها آشنا خواهیم شد؛ مانند: «الّذي»، «مَنْ» و «هَيهاتَ».



مُلَخَّصُ الدرسِ

«الإِعرابُ أَثرٌ يَجْلِبُهُ العامِلُ في آخِرِ الكَلِمَةِ و الْمُعرَبُ مٰا يَتَغَيَّرُ آخِرُهُ بِتَغُيِّرِ العَوٰامِلِ و البِنٰاءُ كيفيّةٌ في آخِرِ الكَلِمَةِ لٰا يَجْلِبُهٰا عامِلٌ».

***

در درس بعد به بررسی انواع اعراب و علایم اصلی و فرعی آن در اسم و فعل خواهیم پرداخت.

هم اندیشی

➢ با توجّه به تعریف اعراب ، واقعی یا مسامحه‌ای بودن اعراب محلی را بررسی کنید.

تمرین

با توجّه به نمودار داخل متن درس، جدول زیر را که برای بیان مبنی‌ها و معرب‌ها تنظیم شده است، کامل کنید:

مبنی‌ها					معرب‌ها	

درس چهارم:

انواع اعراب و علامت های آن

تاکنون با تعریف اعراب و کلمات معرب و مبنی آشنا شدیم. در این درس انواع اعراب و علامت های اصلی و فرعی (نیابیّ) آن، بررسی خواهد شد.

از آنجا که در دانش نحو، اعراب، جایگاه ویژه‌ای دارد در این درس به بیان دو بحث اساسی که در اعراب وجود دارد، می پردازیم:

بحث اول) انواع اعراب:

اعراب بر چهار قسم است:

۱.رفع ۲.نصب ۳.جر ۴.جزم

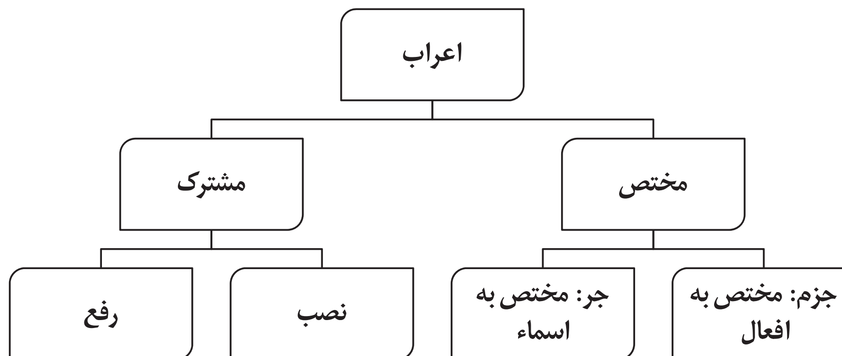
دو اعراب رفع و نصب، مشترك بین اسم و فعل است؛ مانند: ﴿أَيَحْسَبُ الْإِنسَانُ أَلَّن نَجْمَعَ عِظَامَهُ﴾[۱].

اعراب جرّ به اسماء، اختصاص دارد؛ مانند: ﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلاً مِنَ

۱. قیامت/۳.

الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى﴾[1].

و اعراب جزم، مختص به افعال است؛ مانند: ﴿أَلَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى﴾[2]



بحث دوم) علایم اعراب:

پس از طرح گونه های اعراب، حال باید دید چگونه آنها بروز و ظهور می یابند.

به نماد هر اعراب، علامت اعراب گفته می‌شود.

به این مثال‌ها دقت کنید :

الف) «يَذْهَبُ المُعلِّمُ» و «المُعلِّمانِ يَذْهَبانِ»

ب) « لَنْ أَسوءَ المُعلِّمَ» و «لَنْ تَسُوءا المُعلِّمَيْنِ»

ج) «مَرَرتُ بِالمُعلِّمِ» و «مَررتُ بِالمُعلِّمينِ»

د) «لَمْ أَذْهَبْ» و « لَم تَذْهَبُوا»

در مورد **الف**، کلمات «يَذْهَبُ»، «يَذْهَبانِ»، «المعلِّمُ» و «المعلِّمانِ» مرفوعند ولی علامت رفع در آنها مختلف است : در «يَذْهَبُ» و « المُعلِّمُ»، ضمّه و در « يذهبانِ»، «نون» و در «المُعلِّمانِ» ، «الف»، علامت رفع است.

در مورد **ب**، کلمات «أَسُوءَ»، «تَسُوءا»، «المعلِّمَ» و «المعلِّمَيْنِ» همه منصوبند.

---

۱. اسراء/۱.

۲. علق/۱۴.

ولی در «أَسُوءَ» و «المُعلِّمَ»، فتحه و در «تَسُوءا»، حذف «نون» و در «المُعلِّمَیْنِ» ، «یاء»، علامت نصب است.

درمورد **ج** ، کلمات « المعلِّمِ» و «المعلِّمَیْنِ» هر دو مجرورند. با این تفاوت که در «المُعلِّمِ»، کسره و در «المُعلِّمَیْنِ» ، «یاء» علامت جرّ است.

در مورد **د**، کلمات «أَذهَبْ» و «تذهَبُوا» هر دو مجزومند. ولی علامت جزم در «أَذْهَبْ»، سکون و در «تَذْهَبُوا»، حذف «نون» است.

از این بررسی در می یابیم که اعراب های مختلف می توانند علامت های مختلف داشته باشند.

علامت های اصلی و فرعی اعراب:

ضمه برای اعراب رفع ، فتحه برای اعراب نصب ، کسره برای اعراب جرّ و سکون برای اعراب جزم ،علایم اصلی، محسوب می شوند و نمایان شدن اعراب به صورت های دیگر ، علایم فرعیّ (نیابیّ) نامیده می شوند.

با دقت در مثال ها، کلمه «المُعلِّم» در حالت رفعی، نصبی و جرّی، علامت اصلی اعراب را دارد؛ ولی کلمه «المُعلّمانِ» در حالت رفعی، نصبی و جرّی، برخودار از علامت فرعی اعراب است. همچنین کلمه «یَذْهَب» در حالت رفعی، علامت اصلی اعراب را دارد؛ ولی کلمه «یَذْهَبانِ» در حالت رفعی، دارای علامت فرعی اعراب است. این موضوع در دو درس آینده روشن خواهد شد.

مُلَخَّصُ الدرسِ

الإعْـرابُ علـى أَربَعـةِ أَصْنـافٍ رَفْـعٍ وَ نَصْـبٍ وَ جَـرٍّ و جَـزْمٍ، فـإنْ كانَ الرفـعُ بالضـمِّ و النصـبُ بالفتـحِ و الجـرُّ بالكسـرِ و الجـزمُ بالسُـكونِ فَعَلامـةُ الإعـرابِ أصليّـةٌ و إن كانـت علامـةُ الاعـرابِ بغيرِهـا ففَرعيّـةٌ (أَوْنيابيّـةٌ).

***

در درس بعد به عوامل نصب، جزم و رفعِ فعل مضارع و همچنین علایم هریک خواهیم پرداخت.

هم اندیشی

- فرق اعراب با علامت اعراب را بررسی کنید.
- گفتگو کنید: آیا فقط شناخت انواع اعراب کافی است یا علاوه بر آن شناخت علایم اعراب هم ضروری است؟

تمرین

۱. در دو آیه شریفه زیر، نوع اعراب (رفع، نصب، جرّ یا جزم) را در کلمات مشخص شده تعیین کنید.

﴿تِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ﴾[1]

﴿إِنَّ هذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتي هِيَ أَقْوَمُ﴾[2]

۲. جدول را علامت گذاری کنید:

علامت اعراب	اصلی	فرعی
ضمه برای رفع		
حذف حرف عله برای جزم		
نون مضارع برای رفع		
یاء برای جرّ		
حذف نون مضارع برای جزم		

۱. حشر/۲۱.
۲. إسراء/۹.

درس پنجم :

عوامل و علایم اعرابِ فعل مضارع

دانستیم که همه صیغه‌های فعل ماضی و صیغه‌های مخاطب فعل امر و صیغه‌های ۶و۱۲ فعل مضارع، مبنی هستند و فعل مضارع، دارای ۱۲ صیغه معرب است که ممکن است منصوب، مجزوم یا مرفوع باشند.در درس حاضر، عوامل اعراب در فعل مضارع و علایم آن مطرح می‌شود.

چنانکه در صرف آموختیم ، فعل مضارع دارای چهارده صیغه است و بر اساس مطالب گذشته دریافتیم فعل مضارع دارای سه نوع اعراب است : «رفع ،نصب وجزم» و نیز دانستیم که دو صیغه ۶ و ۱۲ مبنی هستند.

اکنون دو سؤال مطرح است:

نخست اینکه عوامل طلب کننده اعرابِ سه گانه در فعل مضارع چیست؟

و سؤال دوم اینکه علامت‌های اعراب در هر یک از صیغه‌های فعل مضارع

چگونـه اسـت؟

در پاسخ به پرسش نخست باید گفت عوامل اعراب فعل مضارع به شرح زیر است:

۱. عوامل نصب :

حروف «أنْ» ، «لَنْ» ، «كَيْ» و «إذَنْ» با آمدن بر سر فعل مضارع، آن را منصوب می‌کنند.

مانند:

أن يَذهَبَ ، أن يَذْهَبُوا ، و أن يَذهَبْنَ

لَنْ يَذهَبَ، لَنْ يَذْهَبُوا و لَنْ يَذْهَبْنَ

كَيْ يَذهَبَ، كَيْ يَذْهَبُوا و كَيْ يَذْهَبْنَ

إذَنْ يَذهَبَ، إذن يَذْهَبُوا و إذَنْ يَذهَبْنَ

هـر یـک از حـروف یـاد شـده ،معانـی خاصـی دارنـد و برخـی از آنهـا دارای شـرایطی بـرای عمـل هسـتند کـه در آینـده بیشـتر بـا آنهـا آشـنا خواهیـم شـد.

۲. عوامل جزم:

حروف «لَمْ» ، «لَمّا» ، لام امر، لای نهی و ادوات شرط؛ مانند: «إن»، از نظر معنا، تأثیرات مختلفی دارند ولی از نظر لفظی، همه، فعل مضارع را مجزوم می‌کنند.

مانند:

لم يَذْهَبْ ، لم يَذْهَبُوا و لم يَذهَبْنَ

لمّا يذْهَبْ ، لمّا يَذهبوا و لمّا يَذهَبْنَ

لِيَذْهَبْ ، لِيَذْهبوا و لِيَذْهَبْنَ

لا يَذْهَبْ ، لا يَذْهَبوا و لا يَذهَبْنَ

إن يَذْهَبْ يَذْهَبوا و إن يَذْهَبْنَ تَذْهَبي

۱. عامل رفع :

چنانچه هیچ یك از عوامل نصب یا جزم بر سر فعل مضارع نیامده باشد، فعل مضارع، مرفوع می‌شود؛ مانند: يَذهَبُ، يَذهَبونَ، يَذْهَبْنَ. بنابراین نبودنِ عامل نصب یا جزم (تجرد از عامل لفظی) خود، عامل رفع فعل مضارع می شود که اصطلاحاً عامل معنوی (در مقابل عامل لفظی) خوانده می شود.

عوامل اعراب فعل مضارع

عوامل نصب
«أن، لَن، کَی، إذَن»

عوامل جزم
«لَم، لمّا، لام امر، لا نهی و ادات شرط»

عامل رفع
«عامل معنوی»

در پاسخ به پرسش دوم، علایم اعراب فعل مضارع در سه دسته بیان می شود:

۱. در صیغه های ۱ ، ۴ ، ۷ ، ۱۳ و ۱۴ غالباً[۱] علامت اعراب (رفع، نصب و جزم) اصلی است . به بیان دیگر رفع با ضمه، نصب با فتحه وجزم با سکون، آشکار می شود؛ مانند: يَذْهَبُ (حالت رفعی)، أنْ يَذْهَبَ (حالت نصبی) و لَمْ يَذْهَبْ (حالت جزمی).

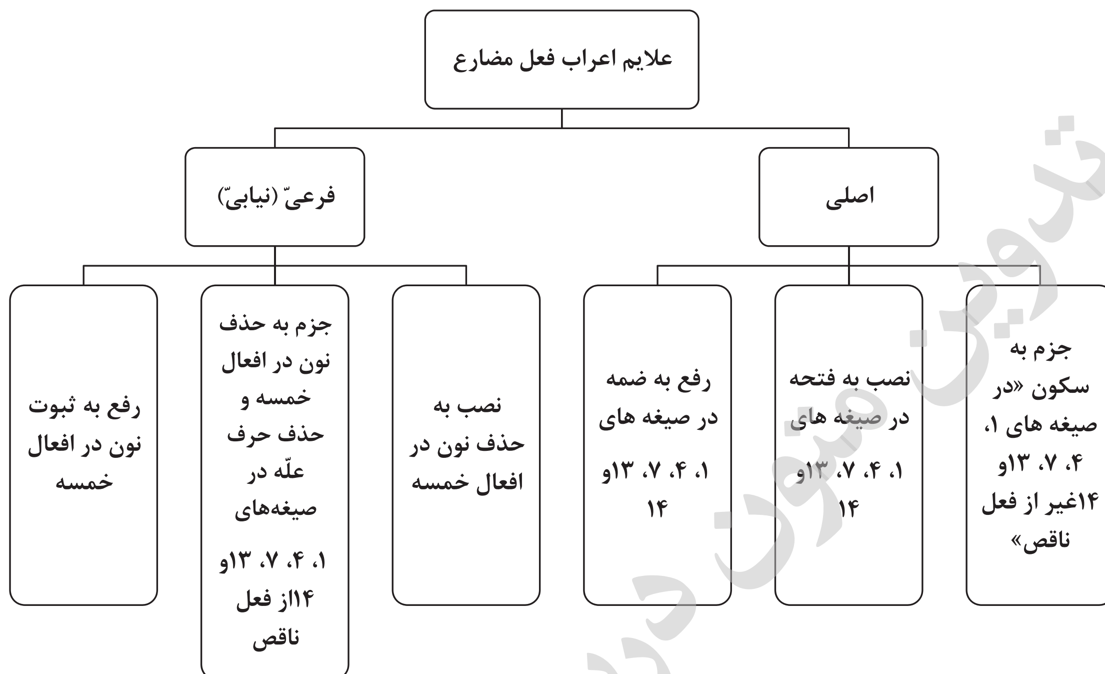
۲. در صیغه های۲ ، ۳ ، ۵ ، ۸ ، ۹، ۱۰و ۱۱[۲] علامت اعراب در هر سه حالت ، فرعی است . بدین معنا که رفع آن ها با ثبوت «نون» ونصب وجزم آنها با حذف «نون» است؛ مانند: يذهبانِ (حالت رفعی) ، أن يذهبوا (حالت نصبی) و لم تذهبا (حالت جزمی).

۳. همان سان که دانستیم دو صیغه ۶ و ۱۲ در حالت های اعرابی بدون تغییر می‌مانند؛

۱ . شایان یادآوری است که حالت جزم افعال ناقص در این صیغه ها، با حذف حرف علّه است.

۲ . به این هفت صیغه، اصطلاحاً افعال خمسه گفته می شود زیرا صیغه های ۵، ۸ و ۱۱ از نظر ظاهری، یکسان هستند.

مانند: یَذْهَبْنَ (حالت رفعی)، أن یَذهبنَ (حالت نصبی) و لم یذهَبْنَ (حالت جزمی).



مُلَخَّصُ الدرسِ

قـد یَکـونُ علامـةُ الإعـرابِ في المُضـارعِ أصلیّـةً رفعـاً و نصبـاً و جزمـاً وَقـد یَنُـوبُ النـونُ عـن الضمّـةِ وحـذفُ النـونِ عـن الفتحـةِ و حَذفُهـا أو حـذفُ حـرفِ العلّـةِ عَـن السُـکونِ.

***

در درس آینده با اعراب تقدیری در فعل مضارع آشنا خواهیم شد.

هم اندیشی

➢ الحاقِ «امر به لام»، به «امر» یا «فعل مضارع» را بررسی کنید.

﴿تمرین﴾

۱. حروف «لَنْ» و «لَمْ» را بر سر تمامی صیغه های «یَفْتَرِقُ» درآورید و تغییرات لازم را اعمال کنید.

۲. جدول را علامت گذاری کنید.

افعال	دارای علامت اصلی	دارای علامت فرعی
أن یَقُولوا		
لم یدخُلْ		
لاتَخافي		
لَمّا یَذْهَبا		
لاٰ تُبدیا		
لِیَقْضُوا		

۳. اعراب و عامل فعل‌های مضارع در جملات زیر را معین نمایید:

«تَطلُع الشمسُ». (خورشید طلوع می‌کند.)

«لمّا تطلُع الشمسُ». (خورشید طلوع نکرده است.)

«إنتَظِر کَی تطلُع الشمسُ». (منتظر باش تا خورشید طلوع کند.)

«اُرید أن اَتَعَلَّم النحوَ». (می‌خواهم علم نحو را بیاموزم.)

«لا تُشرِك باللّهِ». (برای خدا شریک قایل نشو.)

درس ششم:

اعراب تقدیری و فرعی فعل مضارع *

در درس گذشته با عوامل اعراب و علایم آن در فعل مضارع آشنا شدیم و در این درس با اعراب تقدیری و فرعی در فعل مضارع ناقص آشنا می‌شویم.

اعراب تقدیری:

چنانکه در صرف آموختیم در افعال مضارع ناقص، وجود حرف علّه در آخر کلمه، مانع ظهور حرکت اعرابی است. بنابراین در صیغه های (۱، ۴ ، ۷ ، ۱۳ ، ۱۴) علامت اعراب در ظاهر، حذف شده و بر حرف آخر به شرح زیر، مقدّر می‌شود:

۱. اگر فعل مضارع، ناقص یایی یا واوی باشد فقط در حالت رفعی، اعراب آن تقدیری است؛ مانند: «یدعو» و «یرمي». اعراب نصب در این افعال به فتحه ظاهری است؛ مانند: «أن یدعُوَ» و «لَن یَرمِيَ».

* از آنجایی که بحث عوامل و تاثیر آنها بر فعل، کاملا نحوی است از سوی دیگر اثر عوامل بر افعال ناقص، دقت زیادی می‌طلبد، درس حاضر به این امر پرداخته است و نیازمند کار عملی در داخل و خارج از کلاس است.

۲. اگر فعل مضارع، ناقص الفی باشد (در صیغه‌های بالا) در حالت رفعی و نصبی، اعراب آن تقدیری خواهد بود؛ مانند: «یَخْشیٰ» و «لَن ترضیٰ».

اعراب فرعی:

همانگونه که در پایان درس چهارم، اشاره شد **ضمه، فتحه، کسره و سکون از علایم اصلی اعرابِ رفع، نصب، جرّ و جزم شمرده می‌شوند و اگر اعراب کلمه‌ای با غیر از علایم یاد شده مشخص شود، اعراب فرعیّ یا نیابیّ خواهد بود.**

موارد فرعی بودن اعراب در فعل مضارع به شرح زیر است:

۱. در صیغه‌های یاد شده از فعل ناقص، حالت جزمی با حذف حرف علّه، محقق می‌شود یعنی حذف حرف علّه از سکون نیابت کرده است؛ مانند: «لَم یدعُ»، «لمّا یرمِ» و «لا تخشَ».

۲. در همه فعل‌های مضارع ناقص در صیغه‌های تثنیه، جمع مذکر و مفرد مؤنث مخاطب (افعال خمسه)، اعراب رفع، نصب و جزم با علایم نیابی، بیان می‌شود به این صورت که در حالت رفع، «نون» از ضمه نیابت می‌کند و در حالت نصب و جزم، «حذف نون»، نایب «فتحه» و «سکون» می‌شود.

برای روشن شدن مطلب، نمونه‌هایی از تأثیر عوامل نصب در افعال ناقص، ذکر می‌شود:

لن (عامل نصب) همراه با فعل ناقص:

غایب	مخاطب	متکلم
لن + يَرمِي ← لن يَرمِيَ	لن + تَرمِي ← لن تَرْمِيَ	لن + أرمِي ←لن أرمِيَ
لن + يَرميانِ ← لن يرميا	لن + ترميان ← لن تَرْمِيا	لن + نرمِي ← لن نَرْمِيَ
لن + يَرمونَ ← لن يرموا	لن + تَرمونَ ← لن ترموا	
لن + ترمِي ← لن تَرْمِيَ	لن + تَرمينَ ← لن ترمی	
لن + تَرمِيانِ ← لن ترمِيا	لن + تَرمِيانِ ← لن ترمِيا	
لن + يَرمينَ ← لن يرمينَ	لن + تَرمينَ ← لن تَرْمينَ	
لن + يَدعُو ← لن يَدْعُوَ	لن + تَدعُو ← لن تَدْعُوَ	لن + أدْعُو ← لن أدعُوَ
لن + يَدعُوانِ ← لن يَدْعُوْا	لن + تدعُوْانِ ← لن تَدْعُوْا	لن + نَدعُو ← لن نَدْعُوَ
لن + يَدعُونَ ← لن يَدْعُوا	لن + تَدْعُونَ ← لن تَدْعُوا	
لن + تَدعُو ← لن تَدْعُوَ	لن + تَدعينَ ← لن تدعی	
لن + تَدعُوانِ ← لن تَدْعُوْا	لن + تَدعُوْانِ ← لن تَدْعُوْا	
لن + يَدعُونَ ← لن يدعونَ	لن + تَدعُونَ ← لن تَدْعُوْنَ	

لن + يخشیٰ ← لن يخشیٰ	لن + تخشیٰ ← لن تخشیٰ	لن + أخشیٰ ← لن أخشیٰ
لن + يَخشَيانِ ← لن يَخشَيا	لن + تَخشَيانِ ← لن تَخشَيا	لن + نخشیٰ ← لن نخشیٰ
لن + يَخشَوْنَ ← لن يَخشَوْا	لن + تَخشَوْنَ ← لن تَخشَوْا	
لن + تخشیٰ ← لن تخشیٰ	لن + تخشَين ← لن تخشی	
لن + تَخشَيانِ ← لن تَخشَيا	لن + تَخشَيانِ ← لن تَخشَيا	
لن + يَخشَيْنَ ← لن يَخشَيْنَ	لن + تَخشَيْنَ ← لن تَخشَيْنَ	

مُلَخَّصُ الدرسِ

تُقَدَّرُ الضمّةُ فی الصِيَغِ ۱و۴ و ۷ و ۱۳ و ۱۴ من الْمُضارعِ الناقصِ رفعاً نحو «يَدْعُو» و «يَرْمِي» و «يَخْشیٰ»

و تُقَدَّرُ الفتحةُ في الْمُضارعِ الناقصِ الألِفيِّ نصباً نحو «يَخشیٰ»

و يَنوبُ النُونُ عَنِ الضمةِ في صيغِ الْمُثَنّیٰ و الجَمعِ الْمُذَكّرِ و الْمُخاطَبَةِ مِنَ الْمُضارعِ مُطلَقاً رَفعاً

و يَنُوبُ حَذفُ النُونِ عَنِ الفَتحَةِ و السُكونِ فيها نَصباً و جَزماً

و يَنُوبُ حَذفُ حَرفِ العِلّةِ عَنِ السُكونِ في الصيَغِ ۱ و ۴ و۷ و ۱۳و۱۴ مِنَ الناقِصِ جَزماً.

***

در درس آینده به بیان علامت های اعراب اسم خواهیم پرداخت.

هم اندیشی

- فرق بین اعراب محلی و تقدیری را بررسی کنید.
- تاثیر عوامل (رفع، نصب و جزم) را در نمونه های دیگری از فعل مضارع ناقص، در سوره نبأ، بررسی کنید.

﴿تمرین﴾

۱. حروف «لَنْ» و «لَمْ» را بر سر تمامی صیغه های «یَهتَدي»، «یُدعیٰ» و «یَربُو» در آورید و تغییرات لازم را اعمال نمایید.

۲. جدول را علامت گذاری کنید.

افعال	اعراب ظاهری اصلی	اعراب ظاهری فرعی	اعراب تقدیری	اعراب محلی
أن یخشیٰ				
لم یَدْعُ				
لَنْ نَرمِيَ				
أن یضربْنَ				
یَدْعُو				
أخشیٰ				
لم نذهَبْ				
لاتَخْضَعْنَ				
لاتَقُلْ				

درس هفتم:

انواع اعراب و علامت های آن در اسم

این درس، علامت فرعی اعراب در اسم مُثنّیٰ، جمع مذکر سالم و جمع مؤنث سالم را توضیح می‌دهد همچنین به اعراب تقدیری در اسماء مقصور، منقوص و مضاف به یاء متکلم می‌پردازد.

دانستیم که اعراب دارای دو نوع علامت است ، «اصلی و فرعی». بر این اساس، در اسماء نیز دسته ای دارای علامت اصلی اعراب و دسته دیگر دارای علامت فرعی هستند. همچنین برخی از اسماء، دارای اعراب ظاهری و بعضی دارای اعراب تقدیری هستند که در درس حاضر به این دو مطلب می‌پردازیم:

الف) علامت فرعی در اسماء:

پیش تر اشاره شد که اسم می تواند دارای علامت اصلی اعراب باشد به عنوان مثال :کلمه«عالِم» در حالت رفعی «عالمٌ» در حالت نصبی «عالماً» و در حالت جرّی «عالمٍ» تلفّظ می‌شود. همچنین اسم می‌تواند علامت فرعی داشته باشد. به برخی

از اسم هایی که علامت فرعی دارند در این درس، اشاره می شود:

- اسم مثنّی :

۱. حالت رفعی اسم مُثنّیٰ با «الف» قبل از «نون مکسور» است؛ مانند: «جاء العالِمانِ» و «جاءتْ العالِمتانِ». بنابراین در حالت رفعی اسم مُثنّیٰ ، «الف» جانشین «ضمّه» در مفرد می شود.

۲. حالت نصبی و جرّی اسم مُثنّیٰ به طور یکسان با «یاء» ما قبل مفتوح است؛ مانند: «رأیتُ العالِمَیْنِ» و «رأیتُ العالِمَتَیْنِ» و «مررتُ بالعالِمَیْنِ» و «مررتُ بالعالِمَتَیْنِ». بنابراین، «یاء»، جانشین «فتحه» و «کسره» در مفرد می‌شود.

- جمع مذکر سالم:

۱. حالت رفعی اسم جمع مذکر سالم با «واو» قبل از نون مفتوح است؛ مانند: «جاء العالِمونَ» بنابراین در حالت رفع اسم جمع مذکر ، «واو»، جانشین «ضمّه» در مفرد می‌شود.

۲. حالت نصبی و جرّی اسم جمع مذکر سالم با «یاء» ما قبل مکسور است؛ مانند: «رأیت العالِمِینَ» و «مررتُ بالعالِمینَ». بنابراین درحالت نصبی و جرّیِ اسم جمع مذکر، «یاء»، جانشین «فتحه» و «کسره» می‌شود.

- جمع مؤنث سالم:

حالت نصبی جمع مؤنث سالم با کسره است؛ مانند: «رأیتُ العَالِمٰاتِ». بنابراین درحالت نصبی جمع مؤنث سالم، «کسره»، جانشین «فتحه» می شود.

لازم به ذکر است که حالت رفعی و جرّی جمع مؤنث سالم، مانند مفرد آن می‌باشد. به عبارت دیگر علامت اعراب در این دو حالت، اصلی است؛ مانند: «جاءَتْ العالماتُ» و «مررتُ بالعالماتِ».

موارد دیگری از اسماء ، دارای اعراب فرعی هستند که در سطوح بعدی آموزش خواهد آمد.

ب) اعراب تقدیری در اسماء:

همانگونه که در افعال مضارع ناقص، گاهی علامت اعراب ، بر اثر قواعد اعلال، مقدّر می شود، این اتفاق در اسم‌های معرب نیز می افتد و به جهت عواملی مانند قواعد اعلال، علامت اعراب، ظاهر نمی‌گردد. این نوع اعراب در اصطلاح، تقدیری نامیده می‌شود. بدیهی است در غیر این موارد، اعراب، ظاهری می‌باشد.

اعراب تقدیری در این گروه از اسماء دیده می شود:

۱. اسم های مقصور مانند «المُصطفیٰ» و «الدنیا» . در هر سه حالت اعرابی مثل: «جٰاءَ المُصْطَفیٰ» «رأیتُ المُصْطَفیٰ» و «سلَّمتُ علي المُصْطَفیٰ» علامت تقدیری دارند.

۲. اسم های منقوص[1] مانند «القٰاضي» و «المُنادي» در حالت رفعی و جرّی، مثل «جٰاءَ القٰاضي» و «سَلَّمتُ علي القاضي» علامت تقدیری و در حالت نصبی ، مثل: «رأیتُ القٰاضِيَ»، علامت ظاهری دارند.

۳. اسم هایی که به یاء متکلم ، اضافه شده اند،[2] مانند «وٰالِدي» و «رَبّي» ، در هر سه حالت اعرابی، مثل «جٰاءَ وٰالدي» ، «رأیتُ وٰالدي » و «سلَّمتُ علي والدي».

---

۱. توضیح این دو نوع اسم در صرف بیان شده است . همچنین لازم به ذکر است که این دو نوع بدون «ال» نیز می آیند که تغییرات خاص خود را دارند.

۲ . شایان یادآوری است که اسم‌های مثنّی و جمع مذکر سالم و ملحقات آنها در صورت اضافه به یاء متکلّم این حکم را ندارند.

مُلَخَّصُ الدرسِ

«هنـاكَ عَلائـمُ اصليَّـةٌ وفرعيَّـةٌ للإعـرابِ في الأسـماءِ قـد ينـوبُ الالـفُ و الـواوُ عـن الضمّـةِ و اليـاءُ و الكـسرةُ عـن الفتحـةِ و اليـاءُ عـن الكسرةِ في الإسـمِ و يُقَـدَّرُ عَلٰائِـمُ الإعـرابِ في الاسـمِ رفعـاً و جـرّاً و نصبـاً في المَقصـورِ و المضـافِ إلـى يٰـاءِ التكّلـمِ و رَفعـاً و جـرّاً لانصبـاً فـى المَنقـوصِ».

***

درس آینده یکی از اقسام اسم های مبنی یعنی ضمایر و انواع آن را ارائه خواهد داد.

هم اندیشی

➢ اعراب فرعی (نیابیّ) را در ملحقات به اسم مُثنّیٰ و ملحقات به جمع مذکر سالم و جمع مؤنث سالم، بررسی کنید.

➢ همه علامت‌های فرعی اعراب در فعل‌ها و اسم‌ها را که تا کنون فراگرفته‌اید در سوره نبأ، تطبیق دهید.

﴿تمرین﴾

۱. حالت رفعی اسماء زیر را به نصبی و جرّی برگردانید.

- «عالِمٌ» - «عالمةٌ» - «الرجالُ»
- «عالِمانِ» - «عالمتانِ» - «عليٌّ»
- «عالمونَ» - «عَالِماتٌ» - «المُنادي»

۲. جدول را علامت گذاری کنید:

کلمه	اعراب در هر حالت تقدیری	اعراب رفع و جرّ تقدیری	اعراب در هر حالت ظاهری
الداعي			
أخي			
المُصطفىٰ			
الضُحىٰ			
الهادي			
المَهديّ			

درس هشتم :

اسماء مبنی ۱ (ضمایر)

قبـلاً گذشـت کـه اسـم‌ها دارای دو قسـم معـرب و مبنـی هسـتند. در ایـن درس، ضمـن تعریـف اسـم مبنـی و اشـاره بـه تفـاوت اسـم‌های مبنـی بـا حـروف، بخـش مهمّـی از اسـم‌های مبنـی یعنـی ضمایـر و انـواع آنهـا بیـان شـده اسـت.

اسم مبنی :

دریافتیم که حرف آخر بعضی از اسماء، تحت تأثیر عوامل نیستند و حرکت یا سکونِ آن ها قابل تغییر نمی‌باشد. این گونه اسماء، مبنی نامیده می شوند. اسم‌های مبنی، اقسام زیادی دارند که در این کتاب به چهار نوع از آنها به فراخور نیاز می پردازیم.

شایسته است که قبل از پرداختن به اسم های مبنی، به تفاوت بین آنها و حروف (که همگی مبنی هستند) اشاره شود.

همان‌گونه که گذشت هیچ عاملی بر حروف،عمل نمی‌کند، در صورتی که اعراب (لفظی و محلی) در سایه معمول واقع شدن، قابل تصور است. درنتیجه حروف، اعراب نخواهند داشت.

و مبنی بودن آنها بدین معنا است که در معرض تغییر واقع نمی‌شوند و در نتیجه، تغییر در حرف آخر آنها اتفاق نمی‌افتد یعنی ذاتاً مبنی هستند ولی غالب اسماء مبنی با این فرض، مبنی در نظر گرفته می‌شود که عامل بر آنها اثر می‌گذارد ولی در عین حال، لفظ آنها تغییر نمی‌کند بلکه اعراب محلی می‌گیرد[1]. مثلا اگر عامل رفع بر اسم مبنی، داخل شود رفع محلی می‌گیرد و اگر عاملِ نصب بر اسم مبنی، داخل شود، نصب محلی می‌گیرد بدین معنا که اگر اسم معربی، در جایگاه آن قرار گیرد،مرفوع یا منصوب می‌شود. [2]

- ضمیر (مُضْمَر):

ضمیر، اسمی است که برای دلالت بر متکلم یا مُخاطَب یا غائبی که قبلاً ذکر شده، قرار داده شده است؛ مانند:«أنا»، «أنت» و «هو».

ضمایر از جهت ایجاد اختصار در کلام و جلوگیری از تکرار اسم ظاهر نیز دارای ویژگی هستند، یعنی چنانچه بطور مناسب از ضمایر استفاده شود کلام، مختصر و زیبا می‌شود.

ضمایر به دو دسته منفصل و متصل ،تقسیم می شوند که تفاوت آنها از دوجهت قابل بررسی است :

۱. ضمایر منفصل به طور مستقل و ضمایر متصل با اتّصال به کلمه دیگر به کار می روند؛ مانند: «هی» و «نحن» (ضمیر منفصل) و «نا» (ضمیر متصل) در آیه شریفه ﴿إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ﴾[3].

---

۱. اسم فعل‌ها از این حکم، استثنا می‌شوند زیرا اساساً معمول قرار نمی‌گیرند.
۲. اعراب محلّی در صورتی که کلمه معرب تابع کلمه مبنی قرار گیرد، تأثیر گذار خواهد بود.
۳. انعام/۲۹.

۲. از نظر اعراب، همه ضمایر متّصل، حالت رفعی، نصبی و جرّی دارند؛ مانند:«قُلتَ» («تَ» ضمیر متصل مرفوعی)، «وَجَدَكَ»(«كَ» ضمیر متصل منصوبی) و «علیکم انفسکُم» («کُمْ»ضمیر متّصل مجروری) درحالی که ضمایر منفصل فقط حالت رفعی ونصبی دارند؛ مانند:«أنتَ عالمٌ»(«أنتَ» ضمیر منفصل مرفوعی) و «إیّاكَ نعبدُ»(«إیّاکَ» ضمیر منفصل منصوبی).

ضمایر منفصل مرفوع:



ضمایر منفصل منصوب:



ضمایر متّصل مرفوع:

فعل ماضی	ضمیر	فعل مضارع	ضمیر
ذَهَبَ	«هو»	يَذْهَبُ	«هُوَ»
ذَهَبا	«الف»	يَذْهَبانِ	«الف»
ذَهَبُوا	«واو»	يَذْهبُونَ	«واو»
ذَهَبَتْ	«هی»	تذهَبُ	«هی»
ذَهَبَتا	«الف»	تذهَبانِ	«الف»
ذَهَبْنَ	«نَ»	يَذْهَبْنَ	«نَ»
ذَهَبْتَ	«تَ»	تَذْهَبُ	«أَنْتَ»
ذَهَبتُما	«تُما»	تَذْهَبانِ	«الف»
ذُهَبْتُمْ	«تُمْ»	تَذْهَبُونَ	«واو»
ذَهَبْتِ	«تِ»	تَذْهَبِينَ	«ي»
ذَهَبْتُما	«تُما»	تَذْهَبانِ	«الف»
ذَهَبْتُنَّ	«تُنَّ»	تَذْهَبْنَ	«نَ»
ذَهَبْتُ	«تُ»	أَذْهَبُ	«أنا»
ذَهَبْنا	«نا»	نَذْهَبُ	«نحنُ»

ضمایر متّصل منصوب و مجرور:



مُلَخَّصُ الدرسِ

«مِنَ المَبنیّاتِ الضمائِرُ و الضمیرُ ما وُضِعَ لِمُتکَلِّمٍ أو مُخاطَبٍ أوغائبٍ تَقَدَّمَ ذِکرُهُ و هو إمّا مُنفَصِلٌ و إمّا مَتّصِلٌ».

***

در درس آینده سه قسم دیگر از اسم‌های مبنی یعنی اسم‌های اشاره، موصولات و اسم‌های استفهام، مطرح خواهد شد.

هم اندیشی

- استفاده از ضمیر منفصل در جای ضمیر متصل را بررسی کنید.
- احتمالات ممکن در مورد نبودن ضمیر منفصل مجروری را بیان کنید.

﴿تمرین﴾

نوع ضمایر را در موارد زیر مشخص کنید.

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾[1]

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾[2]

۱. مائده/۵۵.
۲. توبه/ ۳۳.

درس نهم:

اسماء مبنی ۲ (اسماء اشاره، موصول و استفهام)

دانستیم که اسم‌های مبنی، دارای اقسامی است. در درس گذشته، ضمایر و در این درس، سه قسم دیگر از آنها یعنی اسم‌های اشاره، موصولات و اسم‌های استفهام، مطرح شده است.

- اسم اشاره :

اسم اشاره، کلمه‌ای است که بر اشاره به چیزی یا کسی دلالت دارد. و از نظر مفرد، مُثنّیٰ و جمع و مذکّر و مؤنث بودن با آن مطابقت می‌کند. بنابراین دارای شش صیغه است: «ذا، ذانِ و ذَینِ، اولاءِ، ذِه[1]، تانِ و تَینِ، اولاءِ».

چند نکته:

۱. ممکن است بر سر اسم اشاره، حرف تنبیه «ها» داخل شود؛ مانند: ﴿إِنَّ هذَا الْقُرْآنَ

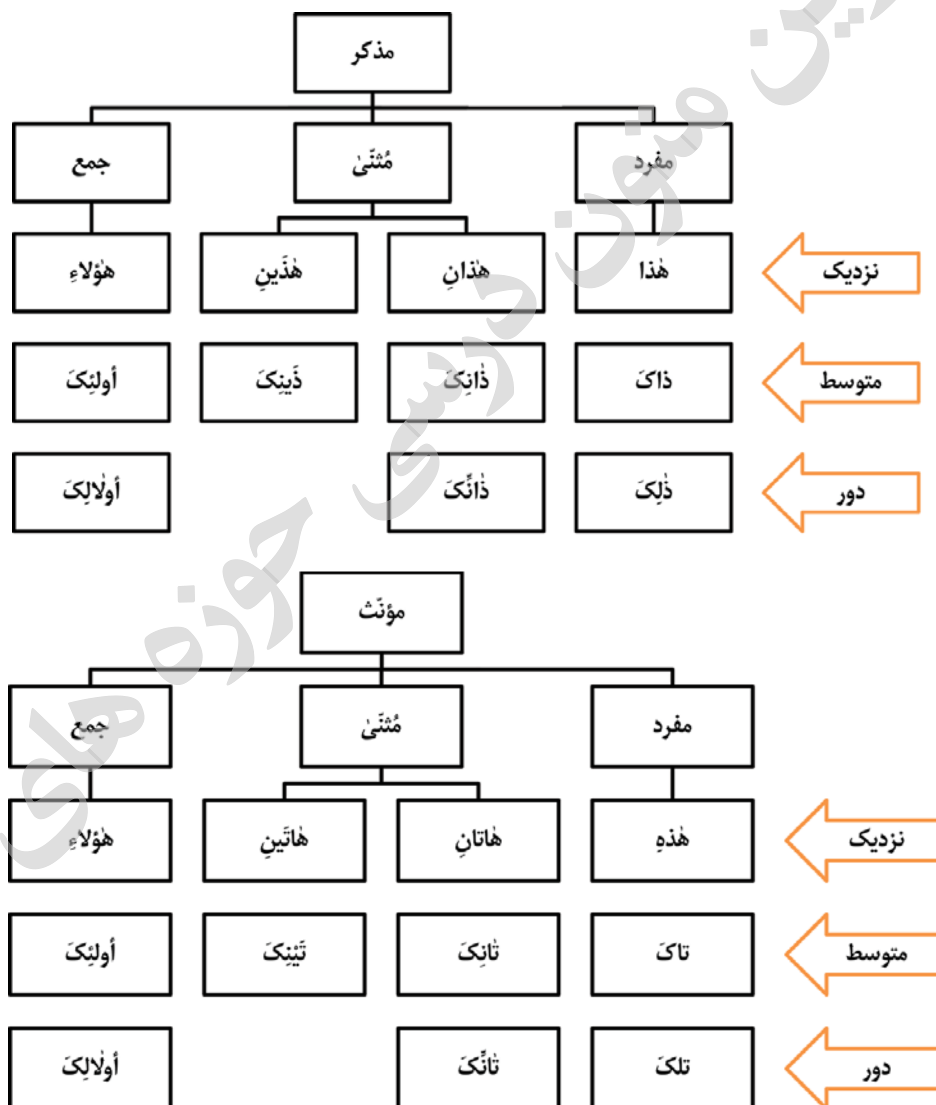
---

۱. برای اشاره به مفرد مؤنث، واژه‌های دیگری هم وجود دارد؛ مانند: «ذی، تی، تِه و تا».

يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ ﴾[1].

۲. اسم اشاره در شکل طبیعی خود برای اشاره به نزدیك به كار برده می‌شود ولی ممکن است به آخر آن «کاف» یا «لام و کاف» افزوده شود که در آن صورت برای اشاره به متوسط یا دور خواهد بود؛ مانند: ﴿تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوّاً فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَاداً وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ ﴾[2].

مطالب بیان شده در نمودار زیر به خوبی منعکس شده است:



---

۱. اسراء/۹.

۲. قصص/۸۳.

۳- در زبان عربی، کلماتی وجود دارد که برای اشاره به مکان، وضع شده‌اند؛ مانند: «هنا» و «ثَمَّ».

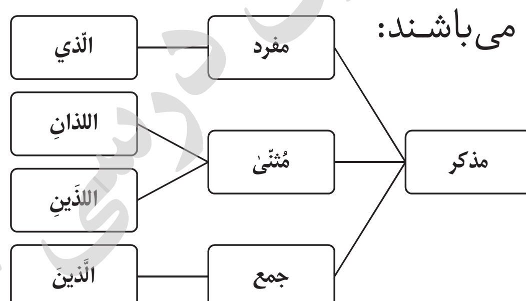
- اسم موصول :

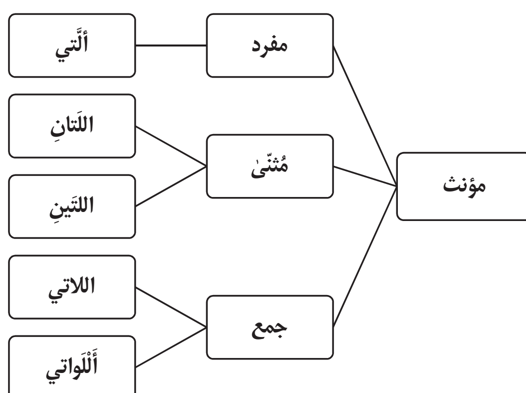
اسم موصول: اسم مبهمی است که بوسیله جمله بعد از خود (صله) روشن می‌شود؛ مانند: ﴿شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ ﴾[1] و ﴿الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا﴾[2]. در هر دو مثال ، اسم موصول با توضیح جمله بعد، مشخّص شده است.

اسم های موصول به دو گروه مختصّ و مشترک ، تقسیم می‌شوند:

۱. اسم‌های موصول خاصّ:

اسم‌های موصول خاص، مانند اسم‌های اشاره، دارای الفاظ مشخّص برای موارد خود می‌باشند:





۱ . بقره/۱۸۵.
۲ . عنکبوت /۶۹.

۲. اسم‌های موصول مشترک:

اسم‌های موصول مشترک برای معانی مختلف به یک صورت بکار می‌روند؛ مانند:«ما» و «مَنْ» . در این دو نمونه، «ما» بیشتر برای غیر عقلاء(چیزی که) و«مَنْ» بیشتر برای عقلاء(کسی که) کاربرد دارد؛ مانند: ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُم مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً﴾[1] و «الغريبُ مَنْ لَيسَ لـه حبيبٌ»[2].

- اسم استفهام :

اسمی است که پرسشی با آن انجام می‌پذیرد، یعنی مفهوم آن همیشه، پرسشی است؛ مانند:«أيْنَ تذهبون؟» (کجا می‌روید؟)، «مَتي نصرُ اللهِ؟» (یاری خداوند، چه زمانی است؟)[3].

مُلَخَّصُ الدرسِ :

« اسـمُ الإشـارةِ مـا وُضِـعَ للمشـارِ اليـه المحسـوسِ حقيقـةً و الموصـولُ الاسـميُّ مـا يَفْتَقِرُ إلـى جُملـةِ الصّلـةِ لِيتَعَيَّنَ و هـو مختـصٌّ و مشـتركٌ و اسـمُ الاسـتفهامِ مـا وُضِـعَ للاسـتفهامِ عـن شيءٍ ».

****

فصل اول با بحث اسم‌های مبنی به پایان آمد، فصل دوم با درس فاعل و عامل رفع آن آغاز می‌شود.

۱. بقره/۲۹.

۲. غررالحکم و دررالکلم ص۶۴.

۳. شایان یادآوری است که بعضی از اسم‌های استفهام، معرب هستند.

هم اندیشی

➢ «مَن» و «ما» به عنوان اسم موصول و اسم استفهام به کار میروند.

➢ راه تشخیص نوعِ «مَن» و «ما» را در جملاتی مثل «مَن رأیتَ»، «أکْرِمْ مَن رأیتَه»، «ما کتبتَ» و «اقْرَءْ ما کتبتَه» بررسی نمایید.

﴿تمرین﴾

در آیات شریفه اسم‌های مبنی را مشخص کنید:

﴿ذٰلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ فَمَن شَاءَ اتَّخَذَ إِلَى رَبِّهِ مَآباً﴾[1]

﴿وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلاَةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ﴾[2]

﴿وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقاً قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأُتُوا بِهِ مُتَشَابِهاً وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾[3]

﴿وَيَقُولُونَ مَتَى هذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ﴾[4]

تطبیق آموخته‌ها در فصل اول:

در آیات اول تا پنجم سوره نبأ اسم‌ها، فعل‌ها و حروف را تعیین کنید.

در این آیات، اعراب فعل‌های مضارع و عامل آن را معین نمایید.

در این آیات، اسم‌های مبنی را مشخّص کنید.

---

۱. نبأ/ ۳۹.

۲. شوریٰ/ ۳۸.

۳. بقره/ ۲۵.

۴. انبیاء/ ۳۸.

فصل دوّم

اسم های مرفوع و عوامل رفع آنها

این فصل، دارای پنج درس است، و عناوین فاعل، نایب فاعل، مبتدا و خبر در آن مطرح می‌شود. بحث از نواسخ نیز به مناسبت مبتدا و خبر، در این فصل گنجانده شده است.

درس دهم:

فاعل و عامل رفع آن

درس حاضـر بـه بیـان گـروه اوّل از اسـم‌های مرفـوع یعنـی فاعـل می‌پـردازد و عوامـل رفـع و احـکام آن را مـورد بررسـی قـرار می‌دهـد.

تعریف فاعل:

در این آیه دقت کنید: ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللهِ وَالْفَتْحُ﴾[1].

در این جمله فعلیه، کلمه «جاءَ» به «نَصْر» اسناد داده شده است. فعل «جاءَ»، مسندٌبه و کلمه «نَصْر»، مسندٌالیه نامیده می‌شود، مفاد این جمله، سر زدن فعل و وجود آن با لفظ «نصر» است به بیان دیگر «نصر» فاعل می‌باشد.

بنابراین فاعل، اسمی است که فعل معلومِ مقدّم بدان اسناد داده می‌شود.[2]

گفتنی است که افعال، همیشه ،مسند، واقع می‌شوند، در جایی که مسند، فعلِ

۱. نصر/۱.

۲. شایان یادآوری است که مسند الیه و مسند به،رکن جمله (عمده) به شمار می‌آیند و نقش‌های ترکیبی دیگر (فضله) محسوب می‌شوند.

معلوم باشد ، اسمِ مسندٌ الیهِ بعد از آن، فاعل به شمار می‌آید. عامل رفعِ فاعل، فعل یا شبه فعل است. اگر اسمی پیش از فعل معلوم بیاید، از نظر نحوی، فاعل نیست؛ مانند: «الأُستاذُ» در عبارت «الأُستاذُ یُدرِّسُ».

شایان یادآوری است که فاعل، ممکن است ضمیر باشد؛ مانند: «جاؤوا» و «الشمسُ طَلَعتْ» که در مثال اول، فاعل، «واو» (ضمیر بارز) و در مثال دوّم، فاعل، «هی» (ضمیر مستتر) می‌باشد.

چند نکته:

۱. فاعل بودن یک اسم لزوماً بدین معنا نیست که آن اسم، ایجاد کننده یا اثر گذار باشد بلکه به لحاظ نسبت و اسناد درلفظ است. پس در نمونه‌هایی مانند: «ماتَ زیدٌ» و «لَمْ یذهَبْ اَحَدٌ»، «زیدٌ» و «اَحَدٌ» فاعل، قلمداد می‌شوند در حالیکه ایجاد کننده و اثر گذار نیستند.

۲. عاملِ رفعِ فاعل می تواند از أسماء شبه فعل نیز باشد؛ مانند: اسم فاعل، صفت مشبّهه و ... که با انواع و شرایط عمل آنها در مراحل بعد، آشنا خواهیم شد.

۳. فاعل از فعل معلوم، قابل حذف نیست و هر فعل معلومی باید فاعلی داشته باشد.

۴. اگرفاعل، اسم ظاهر باشد، فعل مطلقاً مفرد می‌آید؛ مانند«ذَهَبَ الکاتبُ» و «ذَهَبَ الکاتبانِ» و «ذَهَبَ الکاتبونَ».

مُلَخَّصُ الدرسِ

«الفاعلُ ما اُسْنِدَاليه فعلٌ معلومٌ مقدَّماً عليه و هو رُكنُ الكلامِ و عاملُ رفعِه فِعلٌ أو شِبهُهُ. و إن كان الفاعلُ اسماً ظاهراً فلابُدَّ أن يكونَ الفِعْلُ مُفرَداً».

***

در درس بعد، قسم دوّم مرفوعات یعنی نایب فاعل، عوامل رفع و احکام آن مطرح می‌شود.

هم اندیشی

➢ بررسی کنید: چنانچه اسمی بر فعل معلوم، مقدّم شود، فاعل فعل چه خواهد بود.

➢ فعلی که فاعل آن، اسم ظاهر است باید مفرد باشد، در مورد دلیل این مطلب، گفتگو کنید.

﴿تمرین﴾

در عبارت های زیر، فاعل را مشخص کنید:

- «إذا تَمَّ العقلُ نَقَصَ الكلامُ».
- « جاءَ الطُّلّابُ و ذَهَبُوا».

﴿وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللهِ أَفْوَاجاً * فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّاباً﴾[1].

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ* أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ*أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ*وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْراً أَبَابِيلَ * تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِن سِجِّيلٍ* فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ﴾[2].

---

۱ . نصر/۲و۳.
۲ . فیل.

درس یازدهم :

نایب فاعل و عامل رفع آن

پس از بیان فاعل و مباحث آن، در این درس از نایب فاعل و عوامل رفع و احکام آن سخن می‌گوییم.

تعریف نایب فاعل:

«به این نمونه ها دقت کنید :«خُلِقَ الإنسانُ» (انسان آفریده شد) و «اُنْزِلَ القُرآنُ» (قرآن فرو فرستاده شد).

دراین دو جمله، اسناد، بین فعل و اسمِ بعد ازآن، وجود دارد. البته در مقایسه با اسنادِ به فاعل، تفاوتی به چشم می‌خورد. دراین جملات، مسندٌبه، فعل مجهول می‌باشد و مسندٌالیه در واقع، مفعولٌ‌به بوده است . دو جمله مذکور، ابتدا بدین صورت بوده اند :«خَلَقَ اللهُ الإنسانَ» و «اَنْزَلَ اللهُ القرآنَ»، سپس فاعل حذف شده و به جای آن ،اسناد با مفعولٌ‌به حاصل شده است و وجود فعل، با مفعولٌ به در نظر گرفته می‌شود. پس نایب فاعل، این گونه، تعریف می شود:

اسم مرفوعی که فعل مجهولِ مقدّم ، بدان اسناد داده می شود.

به عبارت دیگر در صورتی که فعل، مجهول شود، ارتباط اسنادی آن با نایب فاعل خواهد بود. از این جهت، فاعل در اسناد فعل مجهول، جایگاهی ندارد. مثلا در جمله های «قرأَ الأبُ الکتابَ»، «قَرَأتْ طالبةٌ الکتابَ» و «النساءُ قَرَأنَ الکتابَ» فعل معلوم با توجه به نوع فاعل (از جهت مفرد، تثنیه وجمع و مذکر و مونث بودن) متفاوت می‌باشد ولی اگر این افعال مجهول شوند با توجه به اینکه مفعولٌ به درآنها یکسان است به یک صورت خواهند بود یعنی:«قُرِءَ الکتابُ».

چند نکته:

۱. عامل رفع نایب فاعل همچون فاعل می تواند شبه فعل باشد، مثال : «سعیدٌ منصورٌ صدیقُهُ»

۲. اگر در جمله ، مفعولٌ‌به وجود داشته باشد، چیز دیگری به جای فاعل نمی‌نشیند، ولی چنانچه مفعولٌ به نباشد اموری مانند: جارّ ومجرور و ظرف می‌توانند جانشین فاعل شوند که در مراحل آینده پیرامون آن بیشتر خواهیم دانست.

۳. فعل مجهول باید مقدّم بر نایب فاعل باشد. همچنین نایب فاعل، تمام احکام فاعل را خواهد داشت.

مُلَخَّصُ الدرسِ

«نائِبُ الفاعِلِ ما أُسْنِدَ إليه فعلٌ مجهولٌ مقدَّماً عليه و هو رکنُ الکلامِ کالفاعِلِ و عامِلُ رَفعِه فِعلٌ أو شبهُه. إن کان فی الکلامِ مفعولٌ به فهو يُختَصُّ بالنيابةِ و إلّا يَنوبُ الظرفُ أو الجارُّ و المجرورُ أو غيرُهما عن الفاعِلِ».

***

در درس آینده دسته دیگری از مرفوعات یعنی مبتدا و خبر و احکام آن‌ها ارائه می‌شود.

هم اندیشی

➢ علّت حذف فاعل و جانشین شدن چیز دیگر به جای آن را بررسی کنید.

➢ در این مورد اندیشه و گفتگو کنید که چرا در صورت حذف فاعل و وجود مفعول به، چیز دیگری برای نایب فاعل واقع شدن، مناسب نیست.

﴿تمرین﴾

در عبارت‌های زیر، نایب فاعل را مشخص کنید:

﴿إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا﴾[۱].

﴿إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ* وَإِذَا النُّجُومُ انكَدَرَتْ* وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ* وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ﴾[۲].

﴿وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾[۳].

---

۱. زلزله/۱.
۲. تکویر/ ۱تا۴.
۳. شعراء/۹۰.

درس دوازدهم :

مبتدا و خبر

قبلاً گذشت که جمله اسمیه جمله‌ای است که با اسم، آغاز شده و مبتدا و خبر اساس آن را تشکیل می‌دهند.

درس حاضر از مبتدا و خبر (که از اسم های مرفوع هستند) و احکام آنها گفتگو می کند.

تعریف مبتدا و خبر:

به این جمله ها دقت کنید:«اللهُ أکبرُ» و «الکَعبةُ قِبلةٌ». در این دو ترکیب، «اکبر» به «الله» و «قبلة» به «الکعبة» نسبت داده شده است. پس در این دو عبارت، اسناد، وجود دارد و دارای معنای کاملی است و با این اسناد،جمله، شکل گرفته است.

با بررسی اجزاء این دو جمله درمی‌یابیم، کلمه اول، مسندٌ الیه و کلمه دوم، مسندٌ به می‌باشد.این گونه جملات، اسمیه هستند و مسندٌ الیه در آنها مبتدا و مسندٌ به ، خبر نامیده می شود و مبتدا و خبر هر دو مرفوع می‌باشند.

پس می‌توان گفت مبتدا اسمی است که مسندٌالیه ، مرفوع و بدون عامل لفظی است.

و خبر، مسندٌ به و مرفوع است که با آن حکمی بر مبتدا ثابت می‌شود.

اقسام خبر:

اقسام خبر را این گونه می‌توان ترسیم کرد:

الف) مفرد:

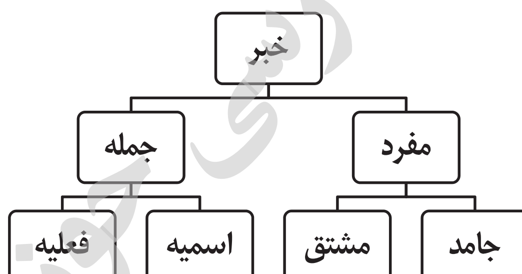
۱. جامد؛ مانند:«اللّه اَحدٌ».

۲. مشتق؛ مانند:«الحقُّ مُنْتَصِرٌ»[۱].

ب) جمله:

۱. اسمیه؛ مانند:«العالِمُ خُلُقُه جمیلٌ».

۲. فعلیه؛ مانند:«المُؤْمِنُ لا یَکذِبُ».



احکام خبر:

۱. اگر خبر ، مشتق باشد باید از نظر مذکر یا مؤنث بودن و مفرد ، تثنیه و جمع بودن با مبتدا مطابقت داشته باشد.[۲]

---

۱ . منظور از مشتق، اصطلاح نحوی آن است بنابراین شامل اسم آلت، اسم زمان، اسم مکان و مصادر غیر ثلاثی مجرد نمی‌شود.

۲ . این مطلب در صورتی است که مشتق دارای ضمیر مستتر باشد چنانچه رافع اسم ما بعد باشد، مطلقاً مفرد می‌باشد.

مثال :«زیدٌ قائمٌ»، «الزیدانِ قائمانِ»، «الزیدونَ قائمونَ»، «مریمُ قائمةٌ»، «المریمانِ قائمتانِ» و «المَریماتُ قائِماتٌ» اما اگر جامد باشد مطابقت از نظر مذکر یا مؤنث بودن لازم نیست؛ مانند:«زیدٌ عدلٌ»، «مریمُ عدلٌ»، «الفکرُ عبادةٌ» و «الکلمةُ لفظٌ».

۲. اگر خبر، جمله باشد باید با مبتدا ارتباط برقرار کند. یکی از راه های ارتباط، وجود ضمیری در خبر است که به مبتدا برمی گردد؛ مانند: «العِلمُ زینتُهُ الحلمُ». جمله «زینتُهُ الحِلمُ» با ضمیر «ه» که به مبتدا بازگشت دارد با آن مرتبط است.

مُلَخَّصُ الدرسِ

« المُبتَدَأُ اسمٌ مرفوعٌ مسندٌالیه مجرّداً عن العواملِ اللفظیّةِ و الخبرُ هو مسندٌ به مرفوعٌ مُتِمٌّ للفائدةِ و الخبرُ إمّا مفردٌ و إمّا جملةٌ و المفردُ إمّا مشتقٌّ و إمّا جامدٌ و الجملةُ إمّا اسمیّةٌ و إمّا فعلیّةٌ. و إن کان الخبرُ مشتقّاً یُطابِقُ المبتدأَ تذکیراً و تأنیثاً و إفراداً و تثنیةً و جمعاً و إن کان جملةً فلابُدَّ أَنْ ترتبطَ بالمبتدأِ»

***

در درس بعد نواسخ مبتدا و خبر، انواع آن و چگونگی عمل آنها بیان می‌شود.

هم اندیشی

➢ لزوم مفرد بودن مبتدا را با توجه به تعریف آن بررسی کنید.

﴿تمرین﴾

۱. مبتدا و خبر را در جملات زیر مشخص کنید:

«العلمُ نورٌ» .

«الحسودُ لايَسودُ» .

«الظالِمُ خائفٌ» .

«الصبرُ ثمرتُه حُلْوٌ» .

۲. نوع خبر را در موارد بالا مشخص کنید.

درس سیزدهم:

نواسخ۱ (مقدمه - حروف مشبّه به فعل)

در درس گذشته گفته شد که مبتدا و خبر، هردو مرفوع هستند و عامل رفع آن دو معنوی است ولیکن باید توجه داشت که کلماتی بر مبتدا و خبر داخل می‌شوند و تغییراتی در آنها ایجاد می‌کنند. به مجموع این عوامل، نواسخ گفته می‌شود.

در این درس به بیان نوع اول از نواسخ یعنی حروف مشبّه به فعل می‌پردازیم.

تعریف نواسخ:

به این نمونه ها دقت کنید: ﴿وَاللّٰهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾[1] ، ﴿فَإِنَّ اللّٰهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾[2] و ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّ اللّٰهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾[3].

چنانکه آموختیم ، جمله اسمیه از دو رکن به نام های مبتدا و خبر، شکل

---

۱ . بقره/۲۲۴.
۲ . بقره ۲۲۷.
۳ . بقره/۲۴۴.

می‌گیرد که مرفوع هستند و مبتدا عامل لفظی ندارد. گاهی جمله ای که در اصل دارای مبتدا و خبر بوده است با هدف رساندن معانی و حالت های مختلف تغییراتی می‌یابد که در نحو از جهت إعرابی و معنایی ، حائز اهمّیت است . این تغییرات می‌تواند با آمدن دو نوع کلمه یعنی «حروف» و «افعال» اتفاق بیافتد.

در ترکیبِ مثال بالا «اللهُ»، مبتدا و «سمیعٌ»،خبر است که هر دو، مرفوع و اجزای جمله اسمیه هستند. این جمله با آمدن «إنّ» به «إنّ اللهَ سمیعٌ» و با آمدن «اَنَّ» به «اَنَّ اللهَ سمیعٌ» تبدیل می‌شود .

به حروف و افعالی که بر سر مبتدا و خبر، داخل و موجب تغییر در اعراب و معنا می‌شوند، نواسخ می‌گویند. این نوع از کلمات، انواع مختلفی دارند که با دو گونه آنها در این کتاب، آشنا خواهیم شد:

۱. حروف مشبه به فعل که عبارتند از : إنَّ ، أنَّ ، كَأَنَّ ، لكنَّ ، لَعَلَّ و لَيْتَ.

۲. افعال ناقصه که مهم ترین آنها عبارتند از : كانَ ، أصْبَحَ ، صارَ ، لَيْسَ و ... .

حروف مشبه به فعل:

این دسته از حروف به لحاظ شباهت‌هایی که در نوع عمل و معنا به افعال دارند، حروفِ مشبه به فعل نام گرفته‌اند. عمل آنها یکسان است یعنی مبتدا را به عنوانِ اسمِ خود، نصب و خبر را به عنوانِ خبرِ خود، رفع می‌دهند . ولی هر یک از این حروف، معنای خاص خود را دارند که در ادامه با ذکر مثال هایی به بیان معنای غالبی آنها پرداخته می‌شود.

۱. «إنَّ»:

برای تأکید جمله و قطعی بودن مضمون آن به کار می رود؛ مانند: «إنّ زیداً عالمٌ» بدین معنا که «قطعاً زید دانشمند است». البته نیاز جمله به تأکید،

تابع قوانین ویژه‌ای است که در علم بلاغت به آن‌ها پرداخته می‌شود.

۲. «أنَّ»:

این حرف، علاوه بر تأکید، موجب تبدیل جمله به مصدر از جهت معنا می‌شود یعنی با وجود «**أنَّ**» جمله، معنای کاملی نخواهد داشت و همیشه باید جزئی از کلام قرار گیرد؛ مانند: ﴿وَاعْلَمُوْا أَنَّ اللهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾[1] (بدین معنا که قطعی بودن شنوایی و دانایی خداوند را باور داشته باشید).

۳. «كَأَنَّ»:

برای تشبیه چیزی به چیز دیگر به کار می‌رود؛ مانند: «**كأنَّ زيداً عالمٌ**» (بدین معنا که گویا زید، دانشمند است).

۴. «لكنَّ»:

برای از بین بردن اشتباه یا برداشت نادرستی که ممکن است برای شنونده حاصل شده باشد، به کار می‌رود. به همین جهت «لكنَّ» در آغاز کلام، قرار نمی‌گیرد و همیشه ناظر به سخن قبلی است؛ مانند: «**زيدٌ فقيرٌ لكنّه عالمٌ**» (بدین معنا که زید فقیر است اما دانشمند است).

۵. «لَعَلَّ» :

برای ترجّی یا امید و انتظار تحقّق اَمرِ خوشایند به کار می‌رود؛ مانند: «**لَعَلَّ زيداً عالمٌ**» (بدین معنا که امید است که زید، دانشمند باشد).

۶. «لَيْتَ»:

برای تمنّی یا آرزوی امری غیر ممکن یا دشوار به کار می‌رود؛ مانند: «**لَيْتَ زيداً عالمٌ**» (بدین معنا که کاش زید، دانشمند بود).

---

۱. بقره/۲۴۴.

مُلَخَّصُ الدرسِ

«النَواسِخُ هي حروفٌ و افعالٌ تدخُلانِ على المُبتدأِ و الخَبَرِ فَتُؤثِّرُ إعراباً و مَعنىً منها الأحرُفُ المُشبَّهةُ بالفعلِ و منها الأفعالُ الناقِصةُ. فالأحرُفُ المُشبَّهةُ بالفعلِ تَدخُلُ على المُبتدأِ و الخَبَرِ فَتَنصِبُ المُبتدأَ اسماً لها و تَرفَعُ الخَبَرَ خَبَراً لَها».

***

در درس آینده دومین نوع از نواسخ، یعنی افعال ناقصه، مورد گفتگو قرارمی‌گیرد.

هم اندیشی

➢ قیدهایی را که در تعریف مبتدا و خبر وجود دارد و اسم و خبر نواسخ را از آن دو جدا می‌کند، بررسی کنید.

➢ خبرِ مبتدا اقسامی دارد؛ آن اقسام را بر خبر حروف مشبّه به فعل، تطبیق کنید.

﴿تمرین﴾

۱. اسم و خبر حروف مشبّه به فعل را در جملات زیر مشخص کنید:

- «لَیتَ الشبابَ یعودُ».
- «زیدٌ غَنیٌّ لَکنَّه بَخیلٌ».
- «إنّ اللهَ قدیرٌ».
- «إصبرْ لَعَلَّ الفرجَ قریبٌ».

۲. فرق بین «إنَّ» و «أنَّ» را در ضمن پنج نمونه از قرآن کریم، بیان کنید.

درس چهاردهم :

نواسخ ۲ (افعال ناقصه)

در درس پیشین با دسته‌ای از نواسخ (حروف مشبّه به فعل) آشنا شدیم. در این درس، بخش دیگری از نواسخ (کان و اخوات آن) مطرح می‌گردد که افعال ناقصه نامیده می‌شود.

افعال ناقصه (کانَ و أخوات آن):

این دسته از افعال بسیارند امّا در این کتاب به پنج فعل پرکاربرد، اشاره می‌شود که عبارتند از:«کانَ»،«أصْبَحَ»، «أمسیٰ»، «صارَ» و «لَیْسَ».

افعال ناقصه ، افعالی هستند که بر سر مبتدا و خبر آمده، معنای خاص خود را به جمله می‌بخشند و مبتدا را به عنوانِ اسمِ خود، رفع و خبر را به عنوانِ خبرِ خود، نصب می‌دهند؛ مانند: «کانَ زیدٌ عالماً».

در ادامه با معانی این افعال تا حدودی آشنا می‌شویم:

«کانَ»:

«کان» زمان ثبوت خبر برای اسم را به گذشته، اختصاص می دهد در حالی که زمان اِسناد در مبتدا و خبر، غالباً حال است و فعل مضارع «یکونُ» زمان ثبوت خبر

برای اسم را به آینده، اختصاص می دهد؛ مانند: «زیدٌ عالمٌ» (زید، دانشمند است)، «کانَ زیدٌ عالماً» (زید، دانشمند بود)، و «یکونُ زیدٌ عالماً» (زید، دانشمند خواهد بود).

« أصْبَحَ »:

«أصْبَحَ» زمان ثبوت خبر برای اسم را به گذشته و در وقت صبح، اختصاص می دهد و فعل مضارع «یُصْبِحُ» زمان ثبوت خبر را برای اسم ، به آینده و در وقت صبح، اختصاص می دهد؛ مانند: «أصْبَحَ زیدٌ صائماً» (زید، صبح‌گاهان روزه بود)، «یُصْبِحُ زیدٌ صائماً» (زید، صبح‌گاهان روزه خواهد بود).

«أمسیٰ»:

«أمسیٰ» دقیقاً مثل «أصبح» است با این تفاوت که زمان ثبوت خبر را برای اسم به وقت عصر و شامگاه، اختصاص می‌دهد؛ مانند: « أمسیٰ زیدٌ مسافراً» (زید، هنگام عصر مسافر بود).

«صارَ»:

این فعل بر دگرگون شدن و تغییر یافتن اسم به خبر در زمان گذشته، دلالت می‌کند و فعل مضارع «یَصیرُ» دگرگون شدن و تغییر یافتن اسم را به خبر در زمان آینده می رساند؛ مانند:«صارَ زیدٌ شابّاً» (زید، جوان شد) و «یَصیرُ زیدٌ شابّاً» (زید، جوان می‌شود).

«لَیْسَ»:

«لَیْسَ» دلالت بر نفی و سلب خبر از اسم در زمان حال می کند؛ مانند: «لَیْسَ زیدٌ بخیلاً» (زید، خسیس نیست).

نکته:

«لَیْسَ» از افعال جامد است و فقط به صورت ماضی به کار می‌رود ولی بقیه

افعال یاد شده، دارای مضارع، امر، نهی و مصدر هستند که این‌ها هم مثل ماضیِ خود عمل می‌کنند؛ مانند:«کُونُوا أَحراراً» (آزاد مرد باشید) و «لا یَصِرْ المؤمِنُ قانطاً من رحمةِ اللّهِ» (مؤمن نباید از رحمت خداوند نا امید گردد). در مثال اول «واو» اسم فعل ناقصه و «احراراً» خبر آن است و در مثال دوم، «المؤمن» اسم فعل ناقصه و «قانطاً» خبر می‌باشد.

از مطالب گفته شده معلوم می‌شود که هر فعل ناقص، معنای خاص خود را به جمله می‌بخشد و به صورت کلی،افعال یاد شده برای سه معنا به کار می‌روند:

۱. بیان زمان اسناد بین اسم و خبر.

۲. نفی اسناد بین اسم و خبر.

۳. دگرگونی اسم به خبر.



مُلَخَّصُ الدرسِ

«الأفعالُ الناقصةُ (كانَ و أخَواتُها) تدخُلُ علي المبتدأِ و الخبرِ فترفعُ المبتدأَ اسماً لها و تَنصِبُ الخبرَ خبراً لها و لِكُلِّ فعلٍ منها معناه الخاصُّ».

***

فصل آینده، مربوط به اسم‌های منصوب است و در درس بعد، پیرامون مفعولٌ‌به و عوامل نصب آن، بحث می‌شود.

هم اندیشی

➢ تفاوت میان دو جمله «أنا جائعٌ» و « کنتُ جائعاً» را بررسی کنید.

➢ معنای فعل «کانَ» در مواردی مانند: ﴿وَکَانَ اللهُ غَفُوراً رَحِیماً﴾[1] که در مورد خداوند متعال استعمال شده است را بررسی کنید.

﴿تمرین﴾

۱. اسم و خبر افعال ناقصه را در موارد زیر مشخص کنید:

﴿مَا کَانَ إِبْرَاهِیمُ یَهُودِیّاً وَلاَ نَصْرَانِیّاً وَلَکِن کَانَ حَنِیفاً مُسْلِماً وَمَا کَانَ مِنَ الْمُشْرِکِینَ﴾[2]

﴿وَمَنْ أَرَادَ الآخِرَةَ وَسَعَى لَهَا سَعْیَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ کَانَ سَعْیُهُم مَّشْکُوراً﴾[3]

«لَستُ جالساً»

۲. ترجمه کنید:

«کنتُ طفلاً و صِرتُ شابّاً»

«کُنْ عَالِماً أَوْ مُتَعَلِّماً أَوْ مُسْتَمِعاً أَوْ مُحِبّاً لَهُمْ وَ لَا تَکُنِ الْخَامِسَ فَتَهْلِكَ».[4] (قالَهُ رَسُولُ اللهَ صلی الله علیه و آله).

تطبیق آموخته‌ها در فصل دوم:

در آیات ۱۷ تا ۳۲ سوره نبأ، نواسخ مبتدا و خبر را بیابید.

مرفوعاتی را که در این آیات آمده است، معین کنید.

---

۱. نساء/۹۶.

۲. آل عمران /۶۷.

۳. اسراء/ ۱۹.

٤. ارشاد القلوب، ج۱، ص ۱۶۶.

فصل سوّم

اسم های منصوب و عوامل نصب آنها

این فصل، از هشت درس، تشکیل شده است و به بیان مفعولٌ‌به، مفعول‌مطلق، مفعولٌ‌فیه، مفعولٌ‌له، منادیٰ، حال، تمییز و مُستثنیٰ، می پردازد. شایان یادآوری است که دو عنوان از منصوبات یعنی اسم حروف مشبه به فعل و خبر افعال ناقصه در فصل دوّم، در بحث نواسخ گذشت.

درس پانزدهم:

مفعول به

پس از فراغت از بیان اسم‌های مرفوع، نوبت به بررسی اسم‌های منصوب می‌رسد و چون مهم‌ترین آن‌ها، مفعولٌ‌به است درس پانزدهم به آن اختصاص یافته است.

تعریف مفعول به:

در این آیات دقت کنید: ﴿وَأَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾[1] و ﴿وَاللهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾[2].

با بررسی این دو جمله، مشخص می‌شود که فعل «أَنذِرْ» و «يُحِبُّ» با «عَشيرَتَک» و «المُحسِنينَ» رابطه وقوعی دارند به بیان دیگر «عَشيرة» و «مُحسنين»، مورد وقوعِ «إنذار» و «محبت» می باشند. **مواردی از این قبیل را که فعل بر آن ها واقع می‌شود و رکن جمله نیستند در اصطلاح نحو، مفعولٌ‌به می‌گویند.**

---

۱. شعراء/۲۱۴.
۲. آل عمران/ ۱۳۴.

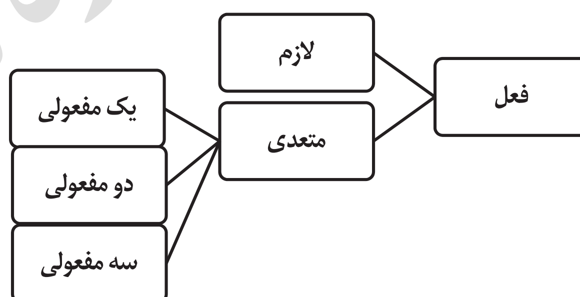
عامل نصب مفعولٌ‌به :

یکـی از مهم‌تریـن عوامـل نصـب مفعولٌ‌بـه ،فعـل متعـدّی اسـت.فعل متعـدّی، فعلـی است کـه عـلاوه بـر فاعـل مـی توانـد مفعولٌ‌بـه نیـز بگیرد.یعنـی مـی توانـد دلالـت بـر مـوردی کنـد کـه فعـل بـر آن واقـع مـی شـود بـر خـلاف فعـل لازم کـه فقـط ناظـر بـه فاعـل اسـت. بـه ایـن مثـال هـا توجـه کنید: «جَلَسَ المُعلِّمُ »(معلّـم نشسـت) و«أجلَسَ المُعلِّمُ التلميذَ » (معلّـم، دانـش آمـوز را نشـاند).

از مقایسـه دو فعل«جَلَسَ » و «أجلَسَ » در مثالهـا مـی تـوان بـه تفـاوتِ فعـل لازم و متعـدی پـی بـرد. از آنجـا کـه فعـل «جَلَسَ»(نشسـت) بـه فاعـل اکتفـا مـی نمایـد و فاقـدِ جهـت وقـوع بـر چیـزی اسـت، فعـل لازم، شـمرده میشـود. در مقابـل، فعـل «أجلَسَ » (نشـاند) کـه دارای جهـت وقـوع بـر چیـزی میباشـد، فعـل متعـدی اسـت.

شایان یـادآوری است کـه: در افعـال متعدّی فرقـی بیـن ماضی،مضارع و امـر و مثبت و منفـی آن درچگونگـی عمـل، وجـود نـدارد و همـه در مفعولٌ‌بـه عمـل مـی کننـد.

مثال: ﴿يُرِيدُ اللهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلاَ يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ﴾[1] چنانکه ماضی آن، عمل می‌کند؛ مانند: ﴿وَمَنْ أَرَادَ الآخِرَةَ وَسَعَى لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ كَانَ سَعْيُهُم مَّشْكُوراً﴾[2].



۱ .بقره /۱۸۵.
۲ .اسراء/۱۹.

دو نکته:

۱. افعال متعدّی در زبان عربی دو مفعولی و حتی سه مفعولی نیز می تواند باشد که تفصیل و جزئیات آن در مراحل بعد خواهد آمد.

۲. علاوه بر فعل متعدّی، «شبه فعل» مانند «اسم فاعلِ متعدّی» نیز می تواند عامل نصب مفعولٌ‌به باشد؛ مانند:

«الطالبُ آخِذُ الکتابَ» (دانش پژوه، کتاب را گیرنده است).

مُلَخَّصُ الدرسِ

المفعولُ‌به هُو الفَضْلَةُ الواقِعُ علیه فِعلُ الفاعِلِ و عاملُ نصبِهِ الفعلُ المُتَعدِّي أوشبهُ الفعلِ کاسمِ الفاعلِ.

***

در درس بعد با مفعول‌مطلق و اقسام آن آشنا خواهیم شد.

هم اندیشی

➢ مفعولٌ‌به را از نظر مسندالیه یا مسندبه بودن بررسی کنید.

➢ ضروری بودن آوردن مفعولٌ‌به در جمله را بررسی کنید.

﴿تمرین﴾

جملات زیر را ترکیب کنید:

- «لَبِسَ الطفلُ الثوبَ».
- «کتبتُ رسالةً».
- ﴿وَمَن يَعْمَلْ سُوءاً أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللهَ يَجِدِ اللهَ غَفُوراً رَحِيماً﴾[1].

۱. نساء/۱۱۰.

درس شانزدهم:

مفعول مطلق

در درس حاضر به بحث مفعول‌مطلق، اقسام و عامل نصب آن، اشاره می‌شود.

تعریف مفعول مطلق:

به این نمونه ها دقت کنید: ﴿إِنَّا نَحنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنزِيلاً﴾[1] و ﴿اذْكُرُوا اللهَ ذِكْراً كَثِيراً﴾[2].

در این دو آیه شریفه، کلمات منصوبِ «القرآنَ» و «تنزیلاً»، «اللهَ» و «ذکراً» چه نقشی دارند؟ با توجه به درس گذشته، معلوم است که کلمه‌های «القرآن» و «اللهَ» مفعولٌ‌به هستند. چرا که دو فعل «نزّلنا» و «اُذکُروا» بر آن‌ها واقع شده‌اند. اما دو کلمه منصوب «تنزیلاً» و «ذکراً» چه جایگاهی دارند؟

با کمک گیری از آموخته‌های خود در صرف می‌دانیم که این دوکلمه، مصدر

۱. إنسان/۲۳.
۲. احزاب/۴۱.

می‌باشند و دو فعل عامل در آیات فوق ، یعنی «نَزَّلنا» و «اُذکُروا» نیز از نظر حروف اصلی با دو مصدر «تنزیل» و «ذکر» به ترتیب، هم خانواده هستند. از جهت معنا این دو مصدر در مثال اول، موجب تأکید عامل و در مثال دوم، بیان‌گر نوع آن است. مجموعه این خصوصیات، جایگاه مفعول‌مطلق را روشن می‌نماید.

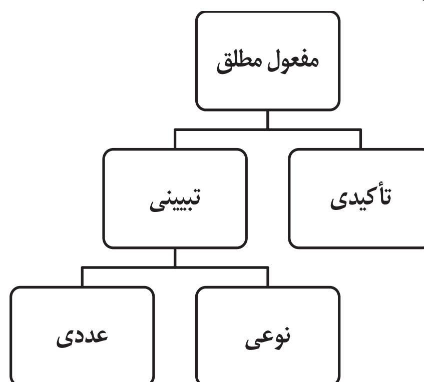
در تعریف مفعول‌مطلق گفته می‌شود که:

مصدر، منصوبی است که غالباً از مادّه و باب عامل خود می‌آید که یا برای تأکید عامل یا تبیین به کار می رود. به همین جهت، مفعول‌مطلق دارای دو قسم می‌شود ولی از آنجا که مفعول مطلق تبیینی، ممکن است بیان‌گر عددِ عامل خود باشد، مفعول مطلق دارای سه قسم می‌شود:

۱. تاکیدی: همانطور که در مثال اول، مفعول‌مطلق برای تأکید آمده است.

۲. نوعی :مفعول مطلق در این قسم، تبیین نوع عامل خود را به عهده دارد؛ مانند مثال دوم که «کثیراً» صفت«ذکراً» قرار گرفته است؛ بنابر این چون نوع «ذکر» بیان شده است «ذکراً» مفعول‌مطلق نوعی، قلمداد می‌شود.

۳. عددی: مفعول‌مطلق در این قسم، تبیین تعداد وقوع عامل خود را به عهده دارد، مثلاً:«جَلَسَ الطفلُ جَلسَتَینِ». «جَلسَتَینِ» که تعداد وقوع عامل را بیان می‌کند مفعول‌مطلق عددی است.



عامل نصب مفعول‌مطلق:

عامـل نصـب مفعول‌مطلـق ، فعـل یـا شـبه فعل(مصدر، اسـم فاعل، اسـم مفعـول و ...) می‌باشـد. چنانکـه در مثـال هـای یـاد شـده ملاحظـه شـد عامـل نصب، فعـل بـود ولـی در ایـن مثـال: ﴿والصافّاتِ صفّاً﴾[1] عامـل نصـب «**الصافّات**» اسـت کـه جمـع اسـم فاعـل می‌باشـد.

چند نکته:

۱. گاهـی مفعول‌مطلـق از مـاده عامـل خـود نیسـت بلکـه بـه معنـای آن اسـت؛ماننـد: «جَلَسـتُ قعـوداً».

۲. گاهی مفعول‌مطلق از ماده عامل خود می باشد ولی از آن باب نیست؛ مانند: ﴿وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلاً﴾[2] که حروف اصلی «تَبتّل» و «تَبتیل» واحد است ولی اولی از باب «**تفعُّل**» و دومی از باب «**تفعیل**» است.

۳. گاهـی عامـل نصـب مفعول‌مطلق، حـذف مـی شـود؛ مانند: «**سمعاً وطاعةً**» کـه اصـل آن «أَسمَعُ سَمعاً و أُطیعُ طاعـةً» اسـت.

مُلَخَّصُ الدرسِ

«المفعـولُ المطلـقُ هـو المصـدرُ المنصـوبُ بمعنـى عامِلـهِ يؤكِّـدُ العامِـلَ أو يُبَـيِّنُ نوعَـهُ أو عَـدَدَهُ؛ و عامـلُ نَصْبِـهِ إمّـا فِعْـلٌ و إمّـا شـبهُ الفِعـلِ».

***

در درس بعد به مفعولٌ‌فیه، اقسام و عوامل نصب آن خواهیم پرداخت.

---

۱. صافات/۱.

۲. مزمل/۸.

هم‌اندیشی

➢ معادل مفعول‌مطلق را در فارسی، بررسی کنید .

﴿تمرین﴾

۱. مفعول‌مطلق و عامل آن را در جملات زیر، شناسایی کنید:

﴿تُوبُوا إِلَى اللهِ تَوْبَةً نَصُوحاً ﴾[1].

﴿فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاؤُكُمْ جَزَاءً مَّوْفُوراً﴾[2]

۲. جملات زیر را ترکیب کنید:

«زُرتُ المريضَ زِيارتَينِ» .

﴿إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْداً* وَأَكِيدُ كَيْداً﴾[3].

۱ . التحريم / ۸.
۲ . اسراء/ ۶۳.
۳ . الطارق/ ۱۵و۱۶ .

درس هفدهم:

مفعولٌ فیه

در ایـن درس بـه بحـث از مفعولٌ‌فیـه، اقسـام و عوامـل نصـب آن خواهیـم پرداخـت.

تعریف مفعولٌ‌فیه:

به این نمونه ها دقت کنید: « سافرتُ یومَ الجمعةِ» و «جَلَسَ التلمیذُ وراءَ صدیقِهِ».

اندکی توجه کافی است تا دریابیم که «یَوم»، زمان وقوع فعل و «وراء»، مکان وقوع فعل را می‌رساند. به عبارت دیگر این کلمات، ظرف زمان و مکان برای فعل، محسوب می‌شوند.

بنابراین می توان مفعولٌ‌فیه را اینگونه تعریف کرد:

اسم زمان و اسم مکان، منصوبی است که فعل در آنها واقع شده است و معنای «فی» را به همراه دارند. به مفعولٌ فیه، ظرف هم گفته می‌شود.

اقسام مفعولٌ‌فیه:

چنانکه اشاره شد ظروف دو دسته هستند:

۱. ظروفی که دارای معنای زمان، مانند: یَوم (روز)،شَهر(ماه) ،حین (روزگار) و مُدّة (وقت) هستند.

۲. ظروفی که دارای معنای مکان، مانند: دار (خانه)، مَسجِد، صّف (کلاس)، أَمام (پیش رو) و وَراء(پشت سر) هستند.

با مقایسه این اسم‌ها می توان دریافت که برخی از آنها بر زمان یا مکان محدودی دلالت می کنند که قابل تشخیص هستند؛ مانند: «یوم»(۲۴ ساعت) و «مسجد» که هر اندازه بزرگ هم باشد دارای حّد و مرزی است. و برخی از آنها دارای زمان و مکان محدود و معّینی نیستند؛ مانند: «حین» (به معنای روزگاری یا چند صباحی) یا «أَمام» (پیش‌رو) که مکان مشخص ندارد.

از اقسام یاد شده «ظرف مکان محدود» همیشه همراه با«فی» و «مجرور» می‌باشد؛[1] مانند: «صلّیتُ فی مسجدٍ».



۱ . گفتنی است در صورتی که اسم مکان، محدود باشد اصطلاحاً بدان مفعول فیه،اطلاق نمی‌شود و منصوب نخواهد بود بلکه جار و مجرور به شمار می‌رود هر چند در معنا ظرف وقوع فعل است.

عامل نصب مفعولٌ‌فیه:

عامل نصب مفعولٌ‌فیه می تواند فعل (مانند مثال های مذکور) یا شبه فعل یعنی مصدر، اسم فاعل، اسم مفعول، صیغه مبالغه و ... باشد؛ مانند: «المؤمِنُ مسرورٌ یومَ القیامةِ» و «الطالبُ خاضِعٌ أمامَ الأستاذِ». «یوم» در مثال اول، مفعولٌ‌فیه و عامل نصب آن «مسرور»(اسم مفعول) و «أَمام» در مثال دوم، مفعولٌ‌فیه و عامل نصب آن «خاضع» (اسم فاعل) می باشد.

لازم به ذکر است گاهی عامل نصب، حذف می شود؛ مانند: «الظَفَرُ خَلْفَ الصَبْرِ» با تقدیر: «الظَفَرُ إِسْتَقَرَّ خَلْفَ الصَبْرِ».

مُلَخَّصُ الدرسِ

المفعولُ‌فیه هو اسمُ زمانٍ أو مکانٍ منصوبٌ وَقَعَ فیه الفِعلُ و یُسَمَّی ظرفاً. فَمِنَ الظروفِ ما یَدلُّ علی الزمانِ و منها ما یَدلُّ علی المکانِ وکلٌّ منها یکونُ محدوداً أو مُبْهَماً و لا بُدَّ فی المکانِ المحدودِ من ذِکر«فی» و الباقی منها قابِلٌ للنصب والعامِلُ فیه فِعلٌ أو شِبْهُهُ و قد یُحذَفُ العامِلُ.

***

در درس بعد یکی دیگر از اسم های منصوب، یعنی مفعولٌ‌له و عامل نصب آن، مطرح خواهد شد.

هم اندیشی

➢ وجود معنای «فی» در مفعولٌ‌فیه و ذکر آن همراه با مجرور را مقایسه کنید.

﴿تمرین﴾

۱. مفعولٌ‌فیه و عامل آن را در آیات زیر، مشخص کنید:

﴿وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾[1].

﴿وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا﴾[2].

﴿وَالَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾[3].

۲. نوع ظرف را در موارد بالا مشخص کنید.

---

۱. توبه/ ۳.

۲. مریم/ ۳۳.

۳. بقره/ ۲۱۲.

درس هجدهم:

مفعولٌ له

در ایـن درس بـه بحـث از مفعولٌ‌لـه و شـرایط نصـب آن می‌پردازیـم.

تعریف مفعولٌ‌له:

بـه ایـن نمونه‌هـا دقـت کنید: ﴿یَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفاً وَطَمَعاً﴾[1] و «قامَ الطالِبُ أَمامَ الأستاذِ احتراماً».

دراین مثال‌ها، علت وقوع فعل بیان شده است. یعنی«خوف و طمع»به عنوان علت برای«دعا» و «احترام» به عنوان علت برای «قیام»، ذکرشده است.

باملاحظه مثال‌ها تفاوتی درنوع علت به چشم می خورد و آن اینکه درمورد اول،وجود ترس و طمع، علت دعا کردن، شده است ولی درمورددوم، اظهار احترام به استاد، علت ایستادن شاگرد در برابر استاد شده است. به عبارت دیگر در مثال نخست، چون ترس و طمع وجود دارد افراد دعا می‌کنند و در مثال دوم برای اینکه احترام حاصل شود، شاگرد در برابر استاد می‌ایستد.

---

۱. سجده/۱۶.

پس مفعولٌ‌له می تواند به دوگونه علت را بیان کند:

۱. انجام فعل به علت وجود چیزی.

۲. انجام فعل به علت دست یابی به چیزی .

بنابراین مفعولٌ‌له رااینگونه می‌توان تعریف کرد:

مصدرمنصوبی که فعل،به علت حصول آن یادست یابی به آن، انجام گیرد.

چنانکه ازمثال ها به دست می‌آید، مفعولٌ‌له باید مصدر باشد[1]. درغیر این صورت، مفعولٌ‌له نخواهد بود و با حرف جرّ مانند «لام علت» مجرور می‌شود؛ مانند: «لَبِسْتُ الثوبَ لِلبَرْدِ».

عامل نصب مفعولٌ‌له:

عامل نصب مفعولٌ‌له همانند مفاعیلِ گذشته(مفعولٌ‌به، مفعول‌مطلق و مفعول‌فیه) می‌تواند فعل (مثال های قبلی) یا شبه فعل باشد؛ مانند: ﴿إِنَّا مُرْسِلُوا النَّاقَةِ فِتْنَةً لَهُمْ﴾[2]. در این مثال، «فتنة» مفعولٌ‌له و عامل نصب آن، کلمه«مُرسِلوا» می باشد که اسم فاعل وشبه فعل است.

مُلَخَّصُ الدرسِ

«المَفعولُ‌له هو مَصدرٌ منصوبٌ وَقَعَ الفعِلُ لِحُصولِهِ أو لتحصيله ولابُدَّ أن يكونَ مصدراً بدون«أل»وإلّا لايكونُ منصوباً بل مَجروراً بحرفِ جرٍ يُفيدُ التَعليلَ و عاملُ نصبهِ إمّا فِعلٌ و إمّا شبهُهُ».

***

در درس بعد با منادا، اقسام و احکام آن آشنا می‌شویم.

---

۱. برای نصب مفعولٌ‌له علاوه بر مصدر بودن، شروط دیگری نیز وجوددارد که درمراحل بعدی باآن‌ها آشناخواهیم شد.

۲. قمر/۲۷.

هم اندیشی

➢ راه‌های بیان علت در عربی را مورد کاوش قرار دهید.

➢ فرق بین مفعولٌ‌له حصولی و تحصیلی را بررسی کنید.

﴿تمرین﴾

مفعولٌ‌له را در جملات زیر مشخص کنید:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللهِ﴾[1].

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِن دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ﴾[2].

«قَعَدْتُ عن الحربِ جبناً».

---

۱. بقره/۲۰۷.

۲. بقره/ ۲۴۳.

درس نوزدهم :

مُنادا

پس از بررسی اسم‌های مرفوع و منصوب به مواردی برخورد می کنیم که گاهی علامت رفع و گاهی علامت نصب می گیرند. یکی از این موارد منادا است.

تعریف مُنادا:

منادا،اسمی است که با یکی از حروف خاص نداء مانند:«یا»، مورد قصد و فراخوانی قرار گرفته است. مانند: ﴿يَاإِبْرَاهِيمُ أَعْرِضْ عَنْ هذَا﴾[1] و ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ﴾[2].

حروف نداء را جانشین افعالی چون«أدعُو»، «أطلبُ» و «أُنادي» می‌دانند. بنابراین منادا در واقع مفعولٌ‌به است و از نظر اعراب،منصوب است.

اعراب منادا:

همانگونه که بیان شد مُنادا در هر حال، منصوب در نظر گرفته می شود ولی از نظر لفظی، اقسامی دارد که در این کتاب، دو قسم از آن‌ها مطرح می‌شود:

---

۱. هود/۷۶.
۲ . آل عمران/٦٤.

۱. مفرد معرفه؛ مانند مثال اول، که در این صورت، مبنی بر علامت رفع می‌شود و محلاً منصوب خواهد بود.

۲. مضاف؛ مانند مثال دوم که در این صورت، منصوب می‌شود.

شایان یادآوری است که: از اصطلاح مفرد چند معنا اراده می شود:

۱. در مقابل تثنیه و جمع.

۲. در مقابل ترکیب اضافی (اسمی که مضاف نباشد).

۳. در مقابل جمله.

در بحث ندا منظور از مفرد، مفرد در مقابل مضاف است، بنابراین، شامل اسم مثنی و جمع نیز می شود.

حروف ندا:

حروف ندا عبارتند از: «یا»، «أیا»، «هَیا» و «أَ».

«أیا» و «هَیا» برای منادای بعید و «أَ» برای منادای قریب، ذکر می‌شود و «یا» به عنوان حرف اصلی ندا برای همه موارد، قابل استفاده است.

دو نکته:

۱. منادا غالباً اسم ظاهر است همچنین منادایی که بعد از حروف نداء، قرار می گیرد نباید«أل» داشته باشد. البته«یا الله»از این نکته، استثنا است. شایان یادآوری است که گاهی به جای«یا اللهُ»، «اللّهُمَّ» نیز به کار می رود.

۲. گاهی حرف نداء در لفظ، حذف می شود ولی اثر خود را می گذارد؛ مانند: ﴿یُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هذَا﴾[۱] که در اصل «یا یوسفُ» می‌باشد.

---

۱. یوسف/۲۹.

مُلَخَّصُ الدرسِ

المُنادىٰ هو الاسمُ المدعوُّ بحرفٍ من حُروفِ النداءِ قائمٍ مقامَ الفعلِ. و المنادى المفردُ المعرفةُ يُبنىٰ على علامةِ الرفعِ و المُنادىٰ المُضافُ يُنصَبُ.

***

در درس بعد، بحث حال و اقسام آن مطرح می‌شود.

هم اندیشی

➢ از اقسام منادا، مواردی که از نظر لفظی مانند دو مورد ذکر شده در درس هستند را بررسی کنید.

تمرین

کلمات زیر را همراه با «یا» نداء بیاورید و نوع منادا را مشخص کنید:

کلمات	منادا	نوع منادا	حکم لفظی منادا
رحیم			
قاضی الحاجات			
قَیّوم			
أرحم الراحمینَ			
قُدّوس			
امیرالمؤمنینَ			

درس بیستم:

حال

درس حاضر، شما را با حال، اقسام آن و ذوالحال آشنا می‌کند و به بیان عوامل نصب حال می پردازد.

تعریف حال:

به این نمونه ها دقت کنید: «جاءَ زیدٌ راَكباً» و «شرِبتُ الماءَ بارداً».

با در نظر گرفتن این دو مثال، معلوم می شود «راكباً» حالت آمدن «زید» و «بارداً» حالت نوشیده شدن آب را بیان می‌کند. پس می توان حال را به این صورت، تعریف نمود:

آنچه هیأت و حالت فاعل یا مفعولٌ‌به را هنگام وقوع فعل،بیان می کند.

به اسمی که هیأت آن بیان شده(فاعل یا مفعولٌ‌به) ذوالحال گفته می شود و روشن است که ذوالحال می تواند اسم ظاهر یا ضمیر باشد؛ مانند: ﴿وَتَرَكُوكَ قَائِماً﴾[1] که قائماً حال از ضمیر مفعولی «کَ» است.

---

۱. جمعه/۱۱.

عامل نصب حال:

چنانکـه در مثـال هـا ملاحظـه شـد، عامـل نصـب حـال مـی توانـد فعـل باشـد. عـلاوه بـر آن شـبه فعـل هـم مـی توانـد در حـال، عمل‌کنـد؛ مانند: «زیدٌ قائمٌ أَبُوهُ ضاحـکاً» کـه «ضاحـکاً» حـال از «أبُوهُ» اسـت و عامـل نصـب آن، «قائـمٌ» مـی باشـد.

اقسام حال:

حال بر دو قسم است:

۱-مفرد(در مقابل جمله):

مثـال هایـی کـه ذکـر شـد، حـال مفـرد را نشـان مـی داد. حـال مفـرد غالبـاً نکـره و مشـتق اسـت.

۲-جمله:

اگـر حـال، جملـه باشـد نیازمنـد ارتبـاط بـا ذوالحـال اسـت و ایـن ارتبـاط بـا واو یـا ضمیـر یـا هـردو حاصـل می‌شـود مثـلا در آیـه شـریفه ﴿لاَ تَقْرَبُوا الصَّلاَةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى﴾[1] جملـه ﴿وَأَنْتُـمْ سُـكَارَى﴾ حـال از ضمیـر فاعلـی «واو» اسـت و رابـط آن، «واو» حالیـه و ضمیـر «أنتم» اسـت. تفصیـل ایـن مطلـب در مراحـل آینـده خواهـد آمـد.

نکته :

حال از جهت مذکر یا مؤنث بودن و از نظر إفراد،تثنیه و جمع باید با ذوالحال هماهنگ باشد؛ مانند: ﴿ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً﴾[2]، ﴿وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبَيْنِ﴾[3] و ﴿فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ﴾[4].

---

۱ . نساء/۴۳.
۲ . فجر/۲۸.
۳ . ابراهیم/۳۳.
۴ . زمر/۷۳.

مُلَخَّصُ الدرسِ

الحالُ هو لفظٌ يُبَيِّنُ هيئةَ الفاعِلِ أو المفعولِ به حينَ وقوعِ الفِعلِ. و هو إمّا مُفردٌ و إمّا جملةٌ و إن كان مفرداً فمشتقٌّ و نكرةٌ غالباً و عاملُ نصبهِ فعلٌ أو شِبهُهُ.

***

در درس بعد با یکی دیگر از منصوبات یعنی تمییز، آشنا می شویم.

هم اندیشی

- در سوره نبأ، حداقل سه مورد "حال" پیدا کنید.
- پیرامون معادل حال در زبان فارسی گفتگو کنید.

﴿تمرین﴾

۱. در جمله‌های زیر، حال ، ذوالحال و عامل را مشخص کنید:

«رَبّانِي والدایَ عَطوفَینِ».

﴿وَلَّی مُدْبِراً﴾[1].

«رَجَعَتْ أُختی ضاحِکَةً».

﴿فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفاً یَتَرَقَّبُ﴾[2].

۲. دو آیه شریفه را ترکیب کنید:

﴿خُلِقَ الْإِنسَانُ ضَعِیفاً﴾[3].

﴿إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِداً﴾[4].

---

۱. نمل/۱۰.
۲. قصص/۲۱.
۳. نساء/۲۸.
۴. فتح/ ۸.

درس بیست و یکم:

تمییز

در ایـن درس از تمییـز ، اقسـام و عامـل نصـب آن، سـخن می‌گوییـم.

تعریف تمییز:

در این آیات دقت کنید: ﴿وَ إِذْ وَاعَدْنَا مُوسى أَرْبَعِينَ لَيْلَةً﴾[1] ، ﴿أَنَا أَكْثَرُ مِنكَ مَالاً﴾[2] و ﴿وَلَن تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولاً﴾[3].

بـا بررسـی ایـن مثال‌هـا می‌تـوان دریافـت کـه «لیلـةً»، «مالاً» و «طولاً» هـر کـدام بـه نوعـی ابهـام موجـود را برطـرف کرده‌انـد. یعنـی «اربعیـن» بـه لحـاظ عـدد بـودن می‌توانـد مـوارد گوناگونـی را دربرگیـرد؛ ماننـد: روز، شـب، سـاعت و ... . همچنیـن در «اکثر» و «لـن تبلغ» بـه جهـت نسـبتی کـه در آنهاسـت، احتمالاتـی فـراروی شـنونده قـرار می‌گیـرد. بـه بیـان دیگـر وقتـی «اکثـر» بـا «أنـا» مرتبـط می‌شـود و «لـن تبلـغ» - از نظـر وقوعـی- بـا «الجبـال» ارتبـاط مـی یابـد نوعـی ابهـام پیـش می‌آیـد کـه در رسـاندن فایـده کلام، اشـکال ایجـاد می‌کنـد. مثـلاً مـال بیشـتر، فرزنـدان بیشـتر، علـم بیشـتر و ... . همچنیـن نرسـیدن بـه

---

۱ . بقره/ ۵۱.
۲ . کهف/ ۳۴.
۳ . اسرا/ ۳۷.

کوه، معنای روشنی ندارد، پس در همه موارد، ابهامی وجود دارد که اگر برطرف نشود، به فایده کلام آسیب وارد می کند.

کلماتی مانند: «لیلةً »، «مالاً » و «طولاً » که برای رفع ابهام از کلمه مبهَم(ذات) یا رفع ابهام از نسبت به کار می‌روند، تمییز خوانده می‌شوند. بنابراین تعریف تمییز بدین گونه است:

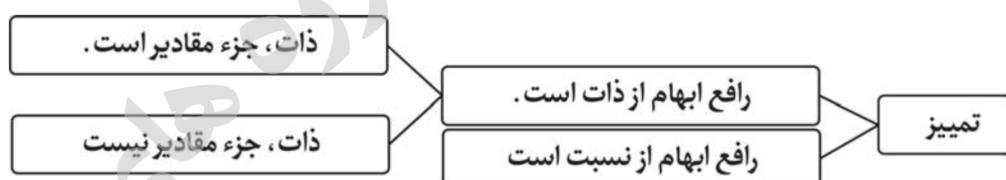
تمییز، اسم نکره ای است که غالباً جامد می‌باشد و ابهام موجود در ذات یا نسبت را برطرف می کند. گفتنی است موردی که دارای ابهام است، مُمیَّز نامیده می‌شود.

اقسام تمییز:

تمییز به اعتبار مُمیَّز و نوع آن اقسامی دارد:

الف) تمییز ذات : که ابهام ذات را برطرف می‌کند خواه از جمله مقادیر یعنی«عدد، وزن، طول، و مساحت»؛ مانند: «قَرَأنَا عِشْرینَ کتابا » ، «اشتَریتُ مَنَوَیْنِ بُرّاً » «فی المدرسة مِتْرٌ رَسَناً » و «لی جَریبٌ أَرْضاً » باشد. و خواه از جمله مقادیر نباشد؛ مانند: «هذا ثَوْبٌ قُطْناً » چون لباس می‌تواند جنس های مختلفی داشته باشد مثلاً پنبه‌ای، پشمی، ابریشمی و ...

ب) تمییز نسبت که ابهام نسبت را برطرف می‌کند؛ مانند: «طابَ زیدٌ نَفْساً ».



عامل نصب تمییز:

۱. درصورتی که مُمیَّز، ذات باشد، عامل نصب تمییز، خود ذات است.

۲. درصورتی که مُمیَّز، نسبت باشد، عامل نصب، فعل یا شبه فعل موجود در جمله است. همانگونه که در مثالها گذشت.

مُلَخَّصُ الدرسِ

التمييـزُ اسـمٌ نكـرةٌ جامـدٌ غالبـاً رافـعٌ لإبهـامِ الـذاتِ أو إبهـامِ النسـبةِ. فـإن كانَ التَمييـزُ مـن الـذاتِ فعامِـلُ نصبِـهِ نفـسُ الـذاتِ و إلّا فَفِعْـلٌ أوْ شِـبهُهُ و الـذاتُ المُميَّـزُ إمّـا مـن المقاديـرِ و إمّـا مـن غيرِهـا.

***

در درس آینده به تعریف مستثنی و ذکر اعراب و اقسام آن می پردازیم.

هم اندیشی

➢ در مورد فواید بیان عبارت مبهم و سپس برطرف کردن ابهام آن بحث کنید.

➢ در فارسی معادلی برای تمییز پیدا کنید.

تمرین

جدول را با توجه به تمییز، نوع آن و عامل تمییز در آیات زیر، پرکنید.

آیات	تمییز	نوع تمییز	عامل تمییز
فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا[1]			
وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللّهِ حديثاً[2]			
كَبُرَ مَقْتًا[3]			
وَسَاءَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حِمْلاً[4]			

۱. بقره/۶۰
۲. نساء/۸۷
۳. صف/۳
۴. طه/۱۰۱

درس بیست و دوّم :

مستثنیٰ به « إلّا »

آخریــن مــورد از اســم هــای منصــوب مــورد بحــث در ایــن کتــاب، مُســتثنیٰ بــه« إلّا » اســت .در ایــن درس بــه بیــان اقســام اســتثنا و اعــراب مُســتثنیٰ مــی پردازیــم . و خواهیــم دانســت کــه مســتثنی، ممکــن اســت در برخــی مــوارد، منصــوب نباشــد.

تعریف استثنا :

در این نمونه ها دقّت کنید : «قَدِمَ المسافرونَ إلّاواحداً» و « لم یحضُرْ فی المدرسةِ أحدٌ إلّا المُعلِّمَ».

بـا بررسـی ایـن نمونـه هـا بـه دسـت مـی آیـد چنانچـه در مثـال اوّل، «الّا » و مابعـد آن، ذکـر نمی‌شـد «واحـد » هـم جـزء مسـافران آمـده بـود. همچنیـن در مثـال دوم اگـر «المعلّـم » بعـد از «الّا » ذکـر نمی‌شـد او هـم جـزء افـراد غائـب بـود ولـی بـا آمـدن «الّا» مابعـد آن از شـمول حکـم ماقبـل، خـارج شـد.

بنابرایـن تعریـف استثنا ایـن گونـه است: **خـارج کردن مـورد یا مواردی از حکم ما قبل، توسط الفاظ خاص.**

ارکان استثنا:

۱. مُستثنیٰ منه:

آنچه دارای معنای عامّی است و مشمول حکم ابتدایی ذکر شده در کلام قرارگرفته است، «مستثنیٰ منه» نامیده می شود؛ مانند: «المسافرون» و «احد».

۲. مُستثنیٰ:

آنچه که از حکم ابتدایی ذکر شده در کلام ، خارج می شود «مُستثنیٰ» خوانده می‌شود؛ مانند: «واحداً» و «المعلِّمَ».

۳. ادوات استثنا:

به الفاظی که اخراج با آن ها انجام می‌گیرد «ادوات استثنا» گفته می شود؛ مانند: «إلّا» و «عَدا».

اقسام استثنا و اعراب مُستثنیٰ:

الف) استثنا تامّ: اگرمُستثنیٰ منه در کلام وجود داشته باشد استثنا، تامّ خواهد بود؛ مانند دو مثالی که ذکر شد.

استثنا تامّ ممکن است در کلام مُوجَب (مثبت) باشد که در این صورت، مُستثنیٰ همیشه منصوب است؛ مانند: «جاءَ القومُ إلّا زیداً» و ممکن است استثناء در کلام غیرمُوجَب (منفی) باشد که در این صورت مُستثنیٰ می‌تواند منصوب یا غیر منصوب (تابع) باشد؛ مانند: «ما جاء الطُلّابُ إلّا زیداً» و«إلّا زیدٌ».

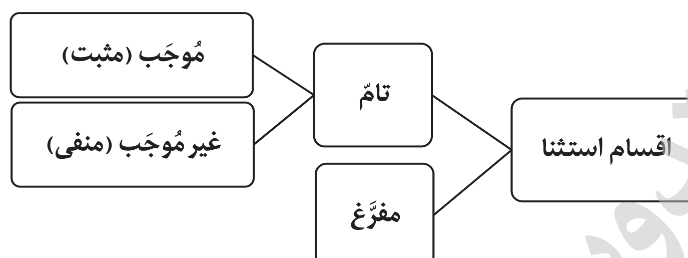
ب) مُفَرَّغ: اگر مُستثنیٰ منه در کلام، وجود نداشته باشد استثنا مفرّغ، خواهد بود.[1]

در استثناء مفرَّغ، اعراب مُستثنیٰ بر اساس نیاز و اقتضای عاملِ ما قبل «الّا»است؛ مانند:

---

۱. مفرّغ به معنای باز و جای خالی است به اعتبار اینکه در کلام، مستثنا منه وجود ندارد و جای آن خالی است.

﴿وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَمَا يَكْفُرُ بِهَا إِلاَّ الْفَاسِقُونَ﴾[۱]، ﴿لاَتَعْبُدُونَ إِلَّا اللّٰهَ﴾[۲] و ﴿وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَن تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللّٰهِ﴾[۳].



عامل مُستثنیٰ:

الف) عامل در استثنای تامّ:

۱. در استثنای تام موجَب، عامل نصب مستثنیٰ «إلّا» است زیرا جانشین فعل «اسْتَثْنَيْتُ» می باشد.

۲. در استثنای تامّ غیر موجَب، عامل نصب می تواند «إلّا» یا عامل ماقبل «إلّا» باشد[۴]؛ مانند: «ما رأيتُ طالِباً إلّا زيداً».

ب) عامل در استثنای مفرَّغ:

اگر استثنا مفرَّغ باشد عامل اعراب مُستثنیٰ، عاملِ ماقبل «إلّا» است نه خود «إلّا»؛ مانند: «ما ذَهَبَ إلّا الأُستاذُ»، «ما قرأتُ إلّا درساً واحداً» و «لا أخافُ إلّا من اللّهِ».

---

۱. بقره/ ۹۹.
۲. بقره/ ۸۳.
۳. آل عمران/ ۱۴۵.
٤. منظور از اینکه، عامل، ما قبل «الّا» باشد این است که مستثنا تابع مستثنا منه قرار می‌گیرد و عامل در مستثنا همان عامل در مستثنا منه است.

نکته:

به غیر از «إلّا» الفاظ دیگری برای استثنا وجود دارد که هر یک احکام خاص خود را دارند که در آینده با آنها آشنا خواهیم شد؛ مانند: «غیر» ، «عَدا» و «خَلا».

مُلَخَّصُ الدرسِ

الاستثناءُ إخراجُ فردٍ أو أكثرَ عن الحُكمِ السابِقِ بإحدىٰ أدواتِ الاستثناءِ كـَ «إلّا». و المُستثنىٰ بـ «إلّا» في الأستثناءِ التامِّ المُوجَبِ منصوبٌ بـ «إلّا» و في التامِّ غيرِ المُوجَبِ إمّا منصوبٌ بـ «إلّا» أو ما قبلها و إمّا غيرُ منصوبٍ و في المُفرَّغِ معمولٌ للعاملِ قبلَها.

***

در اینجا فصل اسم های منصوب به پایان می رسد. فصل بعد به اسم های مجرور اختصاص دارد؛ که با بحث از مجرور به حرف جرّو بررسی دو حرف جرّآغاز می‌شود.

هم اندیشی

➢ در مورد خصوصیت مستثنیٰ منه ، از نظر عمومیت داشتن یا نداشتن، گفتگو کنید.

﴿تمرین﴾

۱. نوع استثنا را در جمله‌های زیر تعیین کرده و جمله‌ها را ترکیب کنید:

﴿لَا یَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾[1]

«لا تَخَف أحداً إلّا الله».

۲. اعراب مستثنی در عبارت‌های زیر چیست؟

«جَلَسَ القوم إلّا الأطفال».

«ما حَضَرَ الطلاب إلّا ابراهیم».

«ما قَرَأَ القرآنَ إلّا الأستاذ».

تطبیق آموخته‌ها در فصل سوم:

موارد منصوب و مستثنی و نوع آنها را در سورهٔ نبأ مشخص کنید.

---

۱. الواقعة / ۷۹.

فصل چهارم

اسم های مجرور و عوامل جرّ آنها

این فصل در بر گیرنده چهار درس است و به مجرورات یعنی مجرور به حرف جرّ و مضافٌ‌الیه پرداخته است.

درس بیست و سوّم:

مجرور به حرف جرّ(۱)

در نخستین درس فصلِ اسم های مجرور به بحث اساسی جارّ و مجرور و به معانی دو حرف جرّ «باء» و «مِنْ» اشاره می‌شود.

در دروس گذشته به شکل گذرا با برخی از حروف جرّ آشنا شدیم و به بعضی از معانی آن ها برخوردیم. با توجه به گستردگی حروف جرّ و تنوّع معنایی هر یک، این درس دارای اهمیّت ویژه است. ابتدا باید کارکرد کلّی حروف جرّ را بررسی و سپس آن‌ها را شناسایی کرد و آن گاه به معانی حروف پی برد.

به طور کلی، حروف جرّ برای ایجاد ربط، بین یک عامل با کلمه ما بعد خود (مجرور) به کار می روند. به عبارت دیگر **حروف جرّ، بین معانی، پیوند برقرار می‌کنند. از این جهت، حروف جرّ همیشه با عاملی در ارتباط است و معنای آن را به ما بعد خود می‌رساند. به آن عامل، «متعلَّق» گفته می شود؛** مانند: «**سِرْتُ من البصرةِ إلی الکوفةِ فی الجُمُعةِ**». در این جمله حروف جرّ «**مِن**»، «**إلی**» و «**فی**» با فعل «**سِرْتُ**» در ارتباط هستند و هر یک از حروف، جهتی از معنا را روشن می سازد. بنابراین «**متعلَّق**» این حروف جرّ، «**سِرتُ**»

می‌باشد[1]. از طرفی خود حرف جرّ نیز به عنوان عامل جرِّ اسمِ ما بعد خود به شمار می آید؛ برای همین حرفِ جرّ را «جارّ» و اسم ما بعد آن را «مجرور» می‌نامند.

تعداد حروف جرّ:

درعلم نحو ، حروف جرّ از نظر تعداد، مورد اختلاف نظر است ولی به طور متعارف، تعداد آن‌ها را هفده حرف ذکر کرده‌اند که در قالب این بیت گنجانده شده است:

«**باء** » و «**تاء** » و «**کاف** » و «**لام** » و «**واو**» و «**مُنْذُ** » «**مُذْ** » «**خَلا** »

«**رُبَّ** » «**حاشا** » «**مِن** » «**عَدا** » «**فی** » «**عَن** » «**عَلی** » «**حتّیٰ** » «**إلیٰ** »

شایان یادآوری است بیشتر حروف جرّ، در معانی متعدّدی به کار می‌روند که تفصیل آن‌ها در مراحل بعدی خواهد آمد. در این درس و درس آینده به تناسب نیاز و پرکاربرد بودن به هفت حرف با اشاره به برخی از معانی آن‌ها می‌پردازیم:

«باء»:

«**باء** » از حروف جر پرکاربرد است که برخی از معانی آن به شرح زیر است:

- الصاق (اتصال و پیوستن): «**باء** » بدین معنا بر وقوع اتصال و پیوستگی بین دو چیز دلالت می‌کند:

۱- الصاق حسّی: مانند: «أمْسَكْتُ بزيدٍ» .

۲- الصاق معنوی : مانند: «مَررتُ بصديقي» یعنی من به دوستم برخوردم.

- تعدیه: برای متعدی نمودن فعل لازم، راه‌هایی وجود دارد از جمله این که فعل لازم به باب افعال یا به باب تفعیل برده شود. یکی دیگر از راه‌های آن هم استفاده از «باء» جارّه است؛ مانند: «ذَهَبَ الضَيفُ» (میهمان رفت) ← «ذَهَبَ الضَيفُ بِمتاعِهِ» (میهمان وسائلش را برد).

---

۱ . غیر از فعل ، کلمات دیگر؛ مانند: مصدر، اسم فاعل، اسم مفعول، اسم تفضیل و ... می توانند متعلّق حرف جرّ قرار گیرند.

استعانت: اگر اسمی که به وسیله «باء»، مجرور شده است وسیله انجام و تحقّقِ متعلَّق باشد، «باء»، به معنای استعانت خواهد بود؛ مانند: «کتبتُ بِالقَلَمِ».

«مِن»:

«من» هم از حروف جر پراستعمالی است که بعضی از معانی مهم آن عبارتند از:

- ابتدائیت (ابتدای غایت): یعنی آغاز محدوده و مقطعی را می‌رساند. این معنا دارای دو قسم است:

۱. زمانی: که شروع کاری را از نظر زمان، بیان می‌کند؛ مانند: «درستُ من اوّلِ السنةِ إلی آخرها».

۲. مکانی: که شروع کاری را از نظر مکان، بیان می‌کند؛ مانند: ﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلاً مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى﴾.[1]

- تبیین (بیانیّه): این گونه «مِن» پس از اسماء مبهم مانند اسم موصول یا اسم شرط یا هر اسمی که در آن ابهام باشد می‌آید و موجب توضیح آن می شود؛ مانند: ﴿فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ﴾.[2]

- تبعیض: «مِن» به این معنا دلالت بر پاره‌ای از ما بعد خود می‌کند و علامت آن این است که می توان کلمه «بعض» را به جای «مِنْ» قرار داد؛ مانند: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللهِ﴾[3] در این آیه شریفه می‌توان به جای «مِنَ الناسِ»، «بعض الناسِ» قرار داد.

---

۱. اسراء/۱.
۲. حج/۳۰.
۳. بقره/۲۰۷.

مُلَخَّصُ الدرسِ

هنـاكَ حـروفٌ تُسَـمّیٰ بحـروف الجـرِّ تَجُـرُّ الأسـماءَ و تَأتـی لِلربـطِ بَـیْنَ العامِـلِ و المجـروراتِ و یُسَـمَّیٰ العامِـلُ مُتَعلَّقـاً و حـرُوف الجَـرِّ علـی المَشـهورِ سَـبْعَةَ عَـشَرَ حرفـاً منهـا «البـاءُ» و المَعانِـی الغالبـةُ فیهـا الإلصـاقُ و التعدیـةُ و الاسـتعانةُ و منهـا «مِـنْ» و المَعانـی الغالبـةُ فیهـا ابتـداءُ الغایَـةِ زمانـاً أو مکانـاً و التبیـینُ و التبعیـضُ.

***

در درس بعد به بررسی معانی مهم پنج حرف جرّ (إلی، لام، علی، فی، عن) می پردازیم.

هم اندیشی

- کارکرد حروف جرّ را بررسی کنید.
- معانی دو حرف جرّ «باء» و «مِنْ» را در سوره نبأ بررسی کنید.

﴿تمرین﴾

دو حرف جرّ «باء» و «مِنْ» در آیات زیر در کدام معنا به کار رفته اند:

﴿ذَهَبَ اللّهُ بِنُورِهِمْ﴾[1].

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾[2].

﴿مِنْهُم مَن كَلَّمَ اللّهُ﴾[3].

۱ . بقره/۱۷.
۲ . فاتحة/۱.
۳ . بقره/۲۵۳.

درس بیست و چهارم :

مجرور به حرف جرّ(۲)

درس حاضر به بررسی معانی مهمّ حروف جرّ«إلی، لام، علی، فی و عن» اختصاص دارد.

«إلیٰ» :

معنای غالبی «إلیٰ» انتهای غایت است. یعنی آخر محدوده و مقطعی را می رساند و خود بر دو قسم است:

۱-زمانی: مانند: ﴿ثُمَّ أَتِمُّوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ﴾[1].

۲-مکانی: مانند: ﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلاً مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى﴾[2].

«لام»:

برخی از معانی غالبی «لام» به شرح زیر است:

-اختصاص :یعنی چیزی از آنِ ما بعد«لام» است. «لام» در این معنا دارای دو قسم است:

۱ . بقره/۱۸۷.
۲ . اسراء/۱.

۱-مِلکیّ : بدین معنا که مابعد لام، مالک محسوب می شود؛ مانند: ﴿لِلَّهِ ما فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الأَرْضِ﴾[۱] و ﴿إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعْجَةً وَلِيَ نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ﴾[۲]

۲-غیر ملکیّ : به معنای استحقاق و سزاوار بودنِ مابعد «لام» نسبت به چیزی است؛ مانند: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ﴾[۳] (یعنی خداوند شایسته و سزاوار سپاس و ستایش است).

- تعلیل: که برای بیان علّت و دلیل امری به کار می رود؛ مانند: « قُمْتُ أمامَ أبی لِلاحترامِ ».

«عَلیٰ»:

معنای غالبی در«علیٰ» استعلا است. یعنی قرار داشتن چیزی بر چیز دیگر و این معنا دارای دو قسم است:

۱. حسّی : یعنی چیزی به طور محسوس بر روی چیز دیگر باشد؛ مانند: ﴿وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ﴾.[۴]

۲. معنوی: مانند: «لِلوالِدَیْنِ حقوقٌ علی الأَولادِ» روشن است که حق، امری معنوی است و دارای وجود خارجی محسوس نمی‌باشد.

«في»:

معنای غالبی «في» ، ظرفیّت است .یعنی قرارگرفتن چیزی در چیز دیگر. این معنا اقسامی دارد:

---

۱ . بقره/۲۸۴
۲ . ص/ ۲۳
۳ . الفاتحه/۲
٤ . المؤمنون/ ۲۲

۱. حقیقی :

۱٫۱.مکانی ؛ مانند: «الأُستاذُ فی الصفِّ».

۲٫۱.زمانی ؛ مانند: ﴿وَاذْكُرُوا اللّٰهَ فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ﴾.[1]

۲. مجازی ؛ مانند: «النجاةُ فی الصدْقِ» .ظرفیّت در این مثال به صورت مادّی و حسّی نیست.

«عن»:

معنای غالبی«عن» مجاوزه است یعنی گذشتن و عبور کردن که به دوصورت وجود دارد:

۱. حقیقی : به معنای عبور حسّی چیزی از محل و جایی است؛ مانند: «رمیتُ السَهْمَ عن القوسِ» که تیر وجود خارجی دارد و از کمانی محسوس ، گذر کرده و خارج می شود یا « تَرَحَلَّ العالِمُ عن الوطَنِ».

۲. مجازی : به معنای عبور اعتباری و فرضی از محلّی است؛ مانند: «سأَلَ التلمیذُ عن المسألةِ» که گویا پرسش از مسأله سرزده و گذشته است و مانند: ﴿رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾.[2]

---

۱. البقرة/ ۲۰۳.

۲. توبة/ ۱۰۰.

مُلَخَّصُ الدرسِ

مـن حـروفِ الجرِّ «إلـى» و المعنـى الغالـبُ فيهـا انتهـاءُ الغايـةِ زماناً أومكانـاً. ومنهـا «الـلامُ» و المعنـى الغالـبُ فيهـا الاختصـاصُ إمّـا الملكـيُّ و إمّـا غـيرُ الملكـيِّ و المعنـى الآخـرُ التعليـلُ. و منهـا «عَلـیٰ» و المعنـى الغالـبُ فيهـا الاسـتعلاءُ إمّـا حسّـاً و إمّـا معنـىً. و منهـا «فـی» و المعنـى الغالـبُ فيهـا الظرفيّـةُ إمّـا حَقيقـةً زمانـاً أو مكانـاً و إمّـا مجازاً. و منهـا «عـن» و معناهـا الغالـبُ المجـاوَزَةُ إمّـا حقيقـةً و إمّـا مجـازاً.

***

درس بعدی به مباحث اضافه، اختصاص دارد.

هم اندیشی

➢ در سوره نبأ، حروف جرّ«الی، لام، علی، فی و عن» را بیابید و در خصوص معنای آنها گفتگو کنید.

➢ در پنج مورد از موارد فوق، متعلَّقِ حروف جرّرا مشخص نمایید.

﴿تمرین﴾

حروف جرّ در آیات شریفه زیر در کدام معنا به کار رفته اند:

﴿وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ ﴾.[1]

﴿قُلْ يَاأَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللهِ مَنْ آمَنَ﴾.[2]

﴿لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِن تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُم بِهِ اللهُ فَيَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَاللهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾.[3]

---

۱. بقره/۱۷۹.
۲. آل عمران/ ۹۹.
۳. بقره/ ۲۸۴.

درس بیست و پنجم :

اضافه(۱)

در ایـن درس بـه تعریـف اضافـه و احـکام مضـاف و مضافٌالیـه مـی پردازیم.

تعریف اضافه:

بـه ایـن نمونـه هـا دقـت کنیـد «کتـاب اللهِ»، «صـلاة اللیلِ»، «خاتَـم فضَّةٍ» و «خالـق البَشَـرِ».

در مثـال هـای بـالا بیـن دو لفـظ ، نسـبت و ارتباطـی وجـود دارد ، بـه گونـه ای کـه از نظر معنـا ماننـد یـک کلمـه بـه شـمار مـی آینـد. در ایـن نـوع نسـبت هـا دو لفـظ بـه صـورت خاصـی بـا هـم ترکیـب شـده‌اند کـه بـدان اضافـه گفتـه مـی شـود.

بنابرایـن اضافـه را مـی تـوان ایـن گونـه تعریـف کـرد: **نسـبت دادن اسـمی بـه اسـم دیگـر، بـه گونـه ای کـه هـر دو اسـم بـا هـم بیانگـر یـک شـیء باشـند یعنـی از ترکیـب ایـن دو اسـم، معنایـی پدیـد می‌آیـد کـه هـر یـک از آن دو بـه تنهایـی فاقـد ایـن معنـا بودنـد و کنـار هـم قـرار گرفتـن دو اسـم از حالـت خاصـی در آن خبـر می‌دهـد.**

در این ترکیب خاص، به کلمه اوّل، مُضاف و به کلمه دوّم، مضاف الیه گفته می‌شود.

اعراب مضاف و مضاف الیه:

مضافٌ الیه همواره مجرور است چرا که مضافٌ الیه بودن جایگاه و نقش مستقلی است که با عناوین دیگر جمع نمی‌شود ولی مضاف، بسته به نقشی که می‌پذیرد اعراب خاص خود را می‌گیرد چرا که مضاف بودن، نقش و جایگاه بحساب نمی‌آید؛ مانند: ﴿تِلْكَ آيَاتُ اللّٰهِ﴾[1]، ﴿وَلاَ تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللّٰهِ هُزُواً﴾[2] و ﴿مَا يُجَادِلُ فِي آيَاتِ اللّٰهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا﴾.[3]

نکته:

همانگونه که گفته شد، مضاف و مضافٌ الیه به منزله یک کلمه، محسوب می شوند، بدین جهت نباید مضاف، دارای علامت انفصال (استقلال) باشد. از این روی تنوین و نون تثنیه و جمع از مضاف حذف می شوند تا دلیل بر اتصال و یکپارچگی بین دو کلمه باشد.

مانند: کتابٌ + الله ← کتابُ اللهِ

رادّونَ + ه ← رادُّوه

یَدانِ + ه ← یَداهُ

اقسام اسم به اعتبار اضافه:

در میان کلمات سه گانه، اضافه شدن از ویژگی‌های اسم می باشد. اما در بررسی اسم‌ها از نظر قبول اضافه به سه قسم می‌رسیم:

۱- دائم الإضافه. یعنی اسم‌هایی که در معنای خود نیازمند اضافه به لفظ مناسب هستند؛ مانند: «اِذْ» ، «اِذا» ،«کِلا»، «کِلتا»، «فوق» و «تحت» و ... .

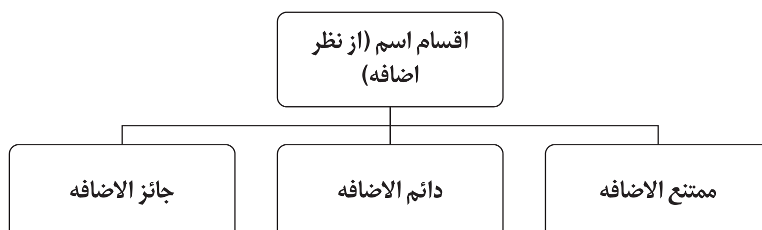
۲- ممتنع الإضافة یعنی اسم‌هایی که به هیچ وجه اضافه نمی‌شوند؛ مانند:

---

۱. بقره/ ۲۵۲.
۲. بقره/ ۲۳۱.
۳. غافر/ ۴.

ضمایر و اسماء اشاره.

۳-جائزالإضافة. اسم های خارج از دو گروه بالا را شامل می شود؛ مانند: کتاب و قلم.



مُلَخَّصُ الدرسِ

الاضافـةُ نسـبةُ أحَدِالإسـمَينِ الـى الاخَـرِ بحِيـثُ يَصـيرُ الإسـمانِ كاسـمٍ واحـدٍ فـی المَعنـیٰ و یُسَـمّیٰ أوّلُهـما مضافـاً و ثانیهـما مُضافـاً الیـه. و المضـافُ الیـه مجـرورٌ دائـماً و لابُـدَّ فـی المُضـافِ أن يُحـذفَ مِنـه التنويـنُ و نُوناالتثنيـةِ و الجمـعِ.

***

در درس بعد به بیان سایر مباحث اضافه و اقسام آن خواهیم پرداخت.

هم اندیشی

➢ با توجه به اینکه در ترکیب اضافی، اسناد وجود دارد آن را با اسناد در جمله مقایسه کنید.

تمرین

۱. مضاف و مضافٌ‌الیه را در جملات زیر مشخص کنید.

﴿وَاعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ ﴾.[1]

﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ﴾.[2]

﴿وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ ﴾.[3]

﴿اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ ﴾.[4]

۲. نقش مضاف را در عبارت های بالا بیان کنید.

---

۱. حجرات/ ۷.

۲. فتح/ ۲۹.

۳. احزاب/ ۶.

٤. احزاب/ ۹.

درس بیست و ششم:

اضافه(۲)

این درس، پیرامون مطالب تکمیلی اضافه و اقسام اضافه، شکل گرفته است.

انواع اضافه:

اضافه از ترکیبات مهم در ساختار جملات به شمار می آید و با توجه به آثار آن، بر دو قسم است:

۱- اضافه معنوی: در این نوع از ترکیب، بین مضاف و مضاف الیه معنای یکی از حروف سه گانه جارّه، یعنی «لام» ملکیت یا اختصاص، «مِن» بیان جنس و یا «في»، فهمیده می‌شود. یعنی اگر مضاف از آنِ مضاف الیه باشد یا بدان اختصاص داشته باشد حرف لام در نظر گرفته می شود؛ مانند: «کتاب الله» یعنی کتابٌ للّهِ و اگر مضاف الیه جنسِ مضاف را بیان کند«مِنْ» در نظر گرفته می‌شود؛ مانند: «خاتم فضَّةٍ» یعنی «خاتمٌ من فضَّةٍ» و اگر مضاف الیه، ظرف برای مضاف قرار گیرد حرف جرّ «فی» در نظر گرفته می شود؛ مانند: «صلاة الليلِ» یعنی «صلاةٌ فی الليلِ».

۲-اضافه لفظی : در این نوع، حرف جرّی در نظر گرفته نمی شود. مانند: «هذا قـارئُ القرآنِ». در تعبیرِ «قـارئُ القرآنِ» هیـچ یـک از معانـی حـروف جـرّ (لام، مِـن و في) فهمیـده نمی‌شـود، بلکـه ایـن عبـارت در واقـع چنیـن بـوده اسـت: «هـذا قـارئٌ القرآنَ »، یعنـی: کلمـه «القرآن »، مفعولٌ‌بـه بـرای «قـارئٌ» بـوده، ولی به‌خاطر تخفیـفِ لفـظ و سـهولت در بیان،«قـارئ» را بـه معمـول خـود اضافـه کرده‌ایـم.

بـه عبـارت دیگـر درایـن نـوع اضافـه، مُضـاف، امـکان عمـل کـردن (نصـب دادن بـه عنـوان مفعولٌ‌بـه) در مُضـاف الیـه را پیـش از اضافـه داشـته اسـت؛ ماننـد: «اللهُ خالقُ البَشَرِ».

فایده اضافه:

الف) فایده اضافه معنوی :

۱. چنانچـه مُضاف الیه یکی از معارف[1] باشد، مُضاف ازآن کسب تعریف می نماید؛ مانند: «کتاب اللهِ» که در اثر اضافه، کتاب معرفه شده است.

۲. اگر مُضاف الیه نکره باشد، مُضاف، تخصیص می یابد. یعنی دایره افراد آن کمتر می شود؛ مانند: «کتاب اُستاذٍ»که در این مثال، «کتاب»، نکره و فراگیر است ولی بخشی ازافراد آن یعنی کتاب غیر استاد از دایره شمول آن، خارج شده‌است.

ب) فایده اضافه لفظی:

در ایـن نـوع اضافـه، فقـط تخفیـف، اتفـاق مـی افتـد و انتظـار کسـب تعریـف یـا تخصیص با اضافه، وجود ندارد. لفظ در اثر حذف تنوین یا نون ، سبک تر و ادای آن راحت تر می شود ؛ مانند: إنـا مُنَجُّـونَ إیّـاكَ ← إنّـا مُنَجُّـوكَ . هو آكلٌ التُفاحَـةَ ← هـو آكلُ التُفاحَـةِ.

[1] .معارف در قالب این بیت آمده است :
معارف شش بود «مُضمر» «اضافه» «علم» «ذواللام» «موصول» و «اشاره»



مُلَخَّصُ الدرسِ

الإضافـةُ إمّـا معنوّيـةٌ و حينئـذٍ يُفْهَـمُ معنـى إحـدى الحُـروفِ الجـارّةِ «الـلامِ» أو «مِـنْ» أو «فـى» بـينَ المُضـافِ و المُضـافِ إليـه و تُفيـدُ التعريـفَ أو التخصيـصَ. و إمّـا لفظيّـةٌ و هـى إضافـةُ نحـوِ اسـمِ الفاعِـلِ إلـى معمولِـهِ و تُفيـدُ التخفيـفَ.

***

با پایان یافتن بحث اضافه، فصل مربوط به اسم های مجرور به پایان رسید، فصل بعد را که پیرامون توابع است با پرداختن به موضوع نَعْت (صفت)، آغازخواهیم کرد.

هم اندیشی

➢ امکان «تعدد مضاف و مضاف الیه در یک ترکیب اضافی» یا «مضاف الیه قرار گرفتن جمله» را بررسی کنید.

تمرین

آیات شریفه را ترکیب کنید:

﴿إِنَّا انزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾[1].

﴿وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنكَبُوتِ﴾[2].

تطبیق آموخته‌ها در فصل چهارم:

در آیات ۳۶ تا ۴۰ سوره نبأ، جارّ و مجرورها، متعلَّق آنها و موارد مضاف و مضافٌ الیه را پیدا کنید.

۱. قدر/۱.
۲. عنکبوت/۴۱.

فصل پنجم

توابع

این فصل، مشتمل بر چهار درس است و به بررسی توابع پنجگانه یعنی نَعْت (صفت) ، عطف بیان، بَدَل، تأکید و عطف به حروف (عطف نَسَق) می پردازد.

درس بیست و هفتم:

صفت «نعت»

«جاءَ زیدٌ الکریمُ»، «جاءَ زیدٌ نَفْسُهُ»، «جاءَ زیدٌ إبْنُ عمروٍ»، «جاءَ زیدٌ الأسَدُ» و «جاءَ زیدٌ و صَدیقُه». در همه این مثال‌ها«زیدٌ» فاعل و مرفوع است؛ ولی کلمات بعد از آن هیچ یک از عناوین تعریف شده و اصلی مرفوعات را ندارد و فقط بخاطر هماهنگی با«زید» و تبعیت از آن مرفوع شده اند. به این گونه موارد، «تابع» و به کلماتی که در جایگاه«زید»، قرار گیرند؛ متبوع گفته می‌شود. باید توجه داشت که تبعیّت، اختصاص به اعراب رفع ندارد و در همه انواع اعراب، جاری است .

در این فصل در قالب چند درس، درباره توابع، سخن می‌گوییم و در نخستین درس به بررسی «نعت» و احکام آن به عنوان یکی از توابع پرکاربرد می‌پردازیم.

تعریف صفت:

در این مثال ها دقت کنید: ﴿قَالُوا هذَا سِحْرٌ مُبِينٌ﴾[1]،«رأیتُ المُعلِّمَتَیْنِ الفاضِلَتَیْنِ» و «مررت بالرِّجالِ المُؤمِنینَ».

دراین جملات، کلمه«سحرٌ»، خبر و مرفوع، کلمه «المُعلِّمَتَیْنِ»، مفعولٌ‌به و منصوب وکلمه «الرجالِ»، مجرور به حرف جرّ است؛ ولی کلمات «مبینٌ»، «الفاضِلتَیْنِ» و «المُؤمِنِینَ»، نقش اصلی ندارند. یعنی ازعناوین تعریف شده مرفوعات، منصوبات ومجرورات نیستند. بلکه اعراب خود را از ماقبل خود(متبوع) گرفته‌اند. ضمن اینکه ازجهت معنا، موجب توضیح و تبیینِ متبوع خود می‌باشند. به این گونه از توابع، صفت (نعت) و به متبوع آنها، موصوف (منعوت) گفته می‌شود. پس در تعریف صفت (نعت) می‌توان گفت:

تابعی است که دلالت بر وجود معنایی در متبوع خود به «صورت مطلق» می‌کند.

تعبیر به «صورت مطلق» بدین جهت است که گاهی وجودمعنا، موقّت ومقطعی است؛ چنانکه درحال، این گونه است؛ مانند: «جاءَزیدٌ راکباً » که راکب بودن، ویژگی دایمی «زید» نیست؛ بلکه اختصاص به زمان آمدن «زید» دارد. برخلاف «جاءزیدٌ العالمُ» که این قید به صورت مطلق ودرهمه حالاتِ «زید» درنظر گرفته شده است.

اقسام صفت:

۱. صفت حقیقی:

درصورتی که صفت، وجودمعنایی رادر خودِموصوف برساند،بدان، صفتِ حقیقی گفته می شود،مانند مثال های پیشین.

---

۱. صف/۶.

صفت حقیقی از جهت «اعراب»، «تعریف و تنکیر»، «تذکیر و تأنیث» و «إفراد،تثنیه و جمع» باید مانند موصوفِ خود باشد؛ مانند: ﴿رَجُلٌ مُؤْمِنٌ﴾[1]، ﴿امْرَأَةً مُؤْمِنَةً﴾[2] و ﴿رِجَالٌ مُؤْمِنُونَ وَنِسَاءٌ مُؤْمِنَاتٌ﴾[3].

۲. صفت سببی :

درصورتی که صفت از نظر معنا مربوط به موصوف خود نباشد بلکه معنایی را در چیزی که مرتبط با موصوف است برساند به آن، صفت سببی گفته می شود؛ مانند: «جائَنی طفلٌ عالمٌ أبوهُ». در این مثال،گرچه صفتِ «عالم»مربوط به طفل است ولی از نظر معنا به پدرش مربوط می شود.

باصفت سببی واحکام آن درمراحل بعدی آشنا خواهیم شد.

مُلَخَّصُ الدرسِ

هناكَ كلماتٌ تَتْبَعُ ما قبلَها فی الإعرابِ تُسَمّیٰ توابعَ و یُسَمّیٰ الاوّلُ متبوعاً. والتوابعُ خمسةٌ النعتُ و عَطفُ البَیانِ و البدلُ و التأکیدُ وعطفُ النسقِ(العطف بالحروف). النَعتُ تابعٌ یَدُلُّ علی وجودِ معنیً فی منعوتهِ مطلقاً والأغلبُ یأتی مشتقّاً والنعتُ إمّا بحالِ المنعوتِ أومتعلَّقِهِ والاّولُ یُسمّیٰ حقیقیّاً والثانی سَببیّاً. ان کان النعتُ حقیقیّاً یَتْبعُ منعوتَهُ فی الإعرابِ والتعریفِ التنکیرِوالتذکیرِوالتأنیثِ والإفرادِ والتثنیةِ والجمعِ.

***

در درس بعد به بررسی دو قسم دیگراز توابع یعنی عطف بیان و بدل خواهیم پرداخت.

---

۱ .غافر/۲۸.

۲ . احزاب/۵۰.

۳ . فتح/۲۵.

هم اندیشی

➢ تفاوت صفت وحال را بررسی کنید.

﴿تمرین﴾

۱. نعت را در جملات زیر مشخص کنید.

﴿فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ نَفْخَةٌ وَاحِدَةٌ﴾[۱].

﴿وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَاباً طَهُوراً﴾[۲].

«الدارُ الواسعةُ و الولدُ الصالحُ نعمتانِ ثمينتانِ».

۲. جمله‌های بالا را ترکیب کنید.

۱. حاقه/۱۳.
۲. انسان/۲۱.

درس بیست و هشتم:

عطف بیان و بدل

درس حاضر به بیان دو مورد دیگر از توابع یعنی عطف بیان و بدل می پردازد و خصوصیات هر یک را بیان می‌کند. از آنجایی که این دو تابع، شباهت‌هایی به هم دارند در یک درس گنجانده شده اند.

تعریف عطف بیان:

در این مثال‌ها دقت کنید: «رَأیتُ صدیقَکَ جعفراً»، «زیدٌ ذَهَبتْ أُختُهُ فاطمةُ» و «قالَ أبوالحسنِ عَلیٌّ».

در مثال‌های فوق، هر یک از کلمات«جعفر»،« فاطمة »و«علیّ»، تابعی هستند که متبوع خود را توضیح داده و آن را آشکارتر نموده‌اند چرا که مشهورتر از متبوع خود هستند.

به عنوان مثال «جعفر» در جمله اول، نسبت به صدیق، وضوح بیشتری دارد. این خصوصیت در تابع، عطف بیان را از توابع دیگر جدا می نماید. بنابراین می‌توان عطف بیان را این گونه تعریف کرد:

عطف بیان، تابعی است که نگاه توضیحی به متبوع خود دارد و در مقایسه با متبوع،شناخته شده‌تر است.

قابل ذکر است که ویژگی توضیحی بودن گرچه در صفت هم وجود دارد امّا «جامد بودنِ» عطف بیان، آن‌را از صفت، جدا می‌کند هر چند ممکن است صفت نیز جامد باشد ولی باید معنای مشتق داشته باشد.

حکم عطف بیان:

عطف بیان (مانند صفت) از متبوع خود از جهت «اعراب»، «تعریف و تنکیر»، «تذکیر و تأنیث» و «إفراد و تثنیه و جمع»، پیروی می کند. پس «زید» در مثال «جائَنی أحَدٌ زیدٌ» نمی تواند عطف بیان باشد زیرا متبوع نکره و تابع،معرفه است.

تعریف بدل:

در این مثال‌ها دقت کنید: «جَلَسَ مُعَلِّمٌ زیدٌ»، «سُلِبَ زیدٌ ثَوْبُهُ» و «رأیتُ طِفلاً شَیْخاً».

در این جملات، به ترتیب «زیدٌ»، «ثَوبُه»و «شیخاً» تابع هستند و متکلم، حکمی را که به متبوع، نسبت داده به سوی تابع، متوجه، ساخته است و به عبارت دیگر مقصود اصلی او بیان نسبت برای تابع است. مثلا در جمله «رأیتُ طِفلاً شَیْخاً» مقصود اصلی متکلم «رأیتُ شَیْخاً» است. لذا «شیخاً» در این کلام، جانشین و بدل «طفلاً» می‌باشد.

پس در تعریف بدل باید گفت:

بدل، تابعی است که مقصود اصلی متکلم است و نسبت و حکمی که به متبوع، تعلق گرفته است، در واقع از آنِ او است. به متبوعِ بدل در اصطلاح مُبْدَلٌ منه گفته می‌شود.

حکم بدل:

در بدل (به خلاف عطف بیان) تنها تبعیت در اعراب، لازم است. بنابراین در مثال«جائَنی معلمٌ زیدٌ»، «زید»، بدل است و نمی تواند عطف بیان باشد؛ چرا که «زید» معرفه و «معلم»، نکره است.

نکته:

در عطف بیان، متبوع، نادیده فرض نمی شود ولی در بدل، مبدلٌ منه اگر ساقط شود اشکالی پیش نمی آید. بنابراین در این مثال: «**یا أبا عَبدِاللهِ الحُسَیْنُ**»، «**الحُسَیْنُ**»، تابع است ولی بدل نیست بلکه عطف بیان است. زیرا اگر اسم قبلی نادیده گرفته شود «**یا**» بر سر «**الحسین**» وارد می‌شود در حالی که قرار گرفتن حرف ندا بر اسم دارای «**أل**»، صحیح نیست.

مُلَخَّصُ الدرسِ

عَطْفُ البیانِ تابعٌ یَأتی لِتَوْضِیحِ مَتبوعِهِ وَ هُوَ کالنَّعتِ یُطابِقُ متبوعَهُ فی الجِهاتِ الأرْبَعِ. و البَدَلُ تابِعٌ مقصودٌ بالنسبةِ أصالةً قائمٌ مَقامَ المُبْدَلِ منه.

***

در درس بعد، چهارمین تابع یعنی تاکید، مطرح می‌شود.

هم اندیشی

➢ شباهت های میان عطف بیان و بدل را بررسی کنید.

﴿تمرین﴾

در آیات زیر، عطف بیان و بدل را مشخص کنید:

﴿فَذلِكُمُ اللهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ﴾[1].

﴿جَعَلَ اللهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَاماً لِلنَّاسِ﴾[2].

﴿وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي﴾[3].

۱. یونس/۳۲.
۲. مائده/۹۷.
۳. اعراف/۱۴۲.

درس بیست و نهم :

تأکید

در این درس به «تأکید»، اقسام و شرایط آن می پردازیم.

تعریف تأکید:

در این مثال‌ها دقت کنید : «قامَ الطفلُ نفسُهُ»، «قَرأتُ الکتابَ کُلَّه»، «ذَهَبَ سَعیدٌ سَعیدٌ» و «ذَهَبَ زیدٌ ذَهبَ زیدٌ».

کلمه‌های «نفسُهُ»، «کُلَّه»، «سَعیدٌ»(دوم) و «ذَهَبَ زیدٌ»(دوم)، تابع هستند و به گونه ای تأکید و اطمینان متکلّم را در برداشت ظاهری از کلام می رسانند. به این موارد در اصطلاح نحو، «تأکید» گفته می‌شود. پس :

«تأکید»، تابعی است که برای بیان حقیقی بودن نسبت یا فراگیری آن در مورد افراد به کار می رود.

به عبارت دیگر تابعی است که برای بر طرف کردن احتمالات وارده در نسبت و رفع تشکیک در شمول و فراگیری آن، استفاده می‌شود. مثلاً در جمله‌های «قامَ الطفلُ نفسُه» و «قرأتُ الکتابَ کُلَّهُ» با آمدن تأکید، احتمال ایستادن طفل با کمک شخص دیگر یا احتمال خواندن بخشی از کتاب، منتفی می شود. در صورتِ

«تأکید»، به تابع، «مُؤَکِّد» و به متبوع ، «موکَّد» گفته می شود .

اقسام تأکید :

۱. تأکید لفظی :

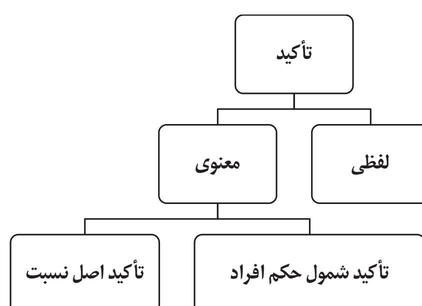
همانگونه که از مثال های بالا به دست می آید گاهی تأکید با تکرار عین کلمه یا جمله است که بدان تأکید لفظی گفته می شود. این نوع تأکید علاوه بر اینکه در اسم‌ها و جمله‌ها وجود دارد، در فعل‌ها و حرف‌ها نیز امکان‌پذیر است؛ مانند: «ألا ألا إنَّ الصلاةَ عَمُودُ الدِینِ » «و جٰاءَ جٰاءَ القائِدُ».

۲. تأکید معنوی :

تأکیدِ نسبت یا تأکیدِ فراگیری حکم در مورد همه افراد با الفاظِ خاص، تأکید معنوی نامیده می شود.

تأکیدِ نسبت با الفاظ «نَفس » و «عَین» صورت می‌گیرد؛ مانند: «قٰامَ الطِّفلُ نفسُهُ».

و تأکید فراگیری و شمولِ حکم در مورد همه افراد با الفاظی مانند «کلّ» و «جمیع» ، «کلا» و «کلتا» محقق می‌شود؛ مانند: ﴿سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا﴾[1] و «ذَهَبَ التِّلمیذانِ کِلَا هُما».



۱ . یس/۳۶.

نکته :

در هر دو قسمِ تأکید، مُؤکِّد(تابع) در اعراب، مانند مؤکَّد (متبوع)است، امّا الفاظ تأکید معنوی یاد شده همواره به ضمیری مطابق با مؤکَّد از نظر «تذکیر و تأنیث»، «إفراد ، تثنیه و جمع» متصل می باشند؛ مانند: «إجْتَمَعَ الناسُ کُلُّهم» و «رأیتُ المُؤمناتِ کُلَّهُنَّ».

مُلَخَّصُ الدرسِ

التَّأکیدُ تابعٌ یُفیدُ ثُبوتَ النِسْبَةِ فِی المُؤَکَّدِ أو شُمولَ النِّسْبَةِ عَلی أَفْرادِ المُؤَکَّدِ و هو إِمّا لفظیٌّ بِتکریرِ لَفْظِ المُؤکَّدِ و إمّا مَعنویٌّ بِاَلفاظٍ خاصّةٍ کَ«النفسِ» و «کِلا». و لابُدَّ فی المُؤکِّدِ أَن یَتَّصِلَ بِضَمیرٍ مُطابِقٍ للمؤکَّدِ في التذکیرِ والتأنیثِ و الإفرادِ و التثنیةِ و الجَمْعِ.

***

در درس بعد به بررسی آخرین تابع یعنی عطف به حروف می پردازیم.

هم اندیشی

➢ پیرامون راه‌های تأکید که تاکنون خوانده‌اید گفتگو کنید.

﴿تمرین﴾

۱. موارد تأکید لفظی و معنوی را مشخص کنید.

﴿اسْكُنْ أَنْتَ﴾[1].

«جاء الزیدانِ کلا هما».

﴿فَسَجَدَ الْمَلائِكَةُ كُلُّهُمْ﴾[2].

﴿أَوْلَى لَكَ فَأَوْلَى*ثُمَّ أَوْلَى لَكَ فَأَوْلَى﴾[3].

۲. انواع تاکید را در سوره نبأ بررسی نمایید.

---

۱. بقره/۳۵.

۲. حجر/۳۰.

۳. قیامت/۳۴-۳۵.

درس سی‌ام:

عطف به حروف

در ایـن درس بـه حـروف عاطفـه و کارکـرد برخـی از آنهـا می‌پردازیـم.

تعریف عطف به حروف:

در این نمونه ها دقت کنید: ﴿إِنَّ اللهَ وَمَلاَئِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ﴾[1]، ﴿لَآكِلُونَ مِن شَجَرٍ مِن زَقُّومٍ* فَمَالِئُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ* فَشَارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ﴾[2] و «أَنْزَلَ اللهُ التَوْراةَ ثُمَّ القُرآنَ».

در جملات بـالا کلمات«**ملائِكَتَهُ**»، «آكِلونَ» و «القرآنَ» تابـع هسـتند و بـا متبـوع خـود توسـط یکـی از حـروف عطف،مرتبـط شـده‌اند.

بدیـن ترتیـب **عطف به حروف، تابعی است که با متبوع خود(معطوف علیه)، توسط یکی از حروف عاطفه، مرتبط شده است.**

---

۱. احزاب/۵۶.
۲ .واقعه/۵۲-۵۴.

حروف عاطفه:

«واو»، «فاء»، «ثُمَّ»، «حتّیٰ»، «أو»، «أم»، «إمّا»، «بَل»، «لا» و «لکن».

هر کدام از این حروف، معنا و کارکرد ویژه‌ای دارند که نیاز به بررسی دارد. در این کتاب، پیرامون حروف عاطفه «واو»، «فاء»، «ثُمَّ» و «أو» گفتگو می‌کنیم و سائر حروف و تفصیل آنها را به مراحل بعدی می سپاریم:

الف) «واو»، «فاء» و «ثُمَّ»:

این سه حرفِ عطف بر مشارکت معطوف و معطوفٌ‌علیه در حکم، دلالت می کنند. مثلاً در سه جمله «جاءَزیدٌ وَ عمروٌ» ، «جاء زیدٌ فعمروٌ» و «جْاءَ زَیدٌ ثُمَّ عمروٌ» یک برداشت مسلّم است و آن، مشارکتِ «زید» و «عمرو» در «آمدن» می‌باشد. امّا آمدن این دو نفر می تواند همزمان یا با تقدُّم و تأخُّر باشد. حرفِ «واو»، دلالت بر تقدُّم و تأخُّر ندارد ولی «فاء» بر تأخیر مابعدِ خود (معطوف)، نسبت به ماقبل (معطوف علیه) دلالت می کند که اصطلاحا، «ترتیب» گفته می‌شود. ولی «ثُمَّ» علاوه بر تأخیرِ معطوف بر فاصله قابل توجه و زیادِ آن، دلالت می کند؛ که اصطلاحا به این تأخیر، «تراخی» گفته می شود.

ب) «أو»در دو نوع جمله به کار می رود:

۱-جملاتی که مشتمل بر طلب و درخواست یعنی امرو نهی هستند؛ مانند: «جالِسْ العُلَماءَ أو الزُهّادَ». «أو» در این صورت برای اباحه یا تخییر می باشد یعنی حق انتخاب، وجود دارد.

۲-جملاتی که درصدد بیان واقعه یا خبری هستند؛ مانند: «جاءَ زیدٌ أو أخوه» و «الکلمةُ إسمٌ أو فِعلٌ أو حرفٌ». «أو» در این صورت غالباً برای بیان شک و ابهام یا تقسیم به کار می رود.

مُلَخَّصُ الدرسِ

العَطفُ بالحروفِ تابعٌ يُشارِكُ متبوعَهُ فی الإعرابِ و يَرْتَبِطُ مَعَهُ بواسطةِ إحدی حروفِ العَطفِ. منها«الواوُ» و «الفاءُ» و «ثُمَّ» و تَدُلُّ هذهِ الثلاثةُ علی مُشارَكةِ المعطوفِ و المعطوفِ‌عليه فی الحُكمِ لٰكنَّ «الواوَ» تَدُلُّ علی مُطْلَقِ الجمعِ و «الفاءُ» تَدُلُّ علی الترتيبِ و «ثُمَ» تَدُلُّ علی التَّراخی بينَ المعطوفِ و المعطوفِ‌عليه و «أو»تدلُّ غالباً علی الإباحةِ و التخييرِ إذا كانَ فِي الطَلَبِ و علی الشَّكِّ و التقسيمِ إذا كانَ فِي الخَبَرِ.

***

هم اندیشی

➢ با در نظر گرفتن یک متن عربی، پیامدهای عدم استفاده از حروف عطف و راه های جبران آن را بررسی کنید.

﴿تمرين﴾

جملات زیر را ترکیب کنید:

«جائنی رجلٌ عالمٌ و طِفلٌ ذَکیٌّ».

«أَکْرَمَ علیٌّ الکاتِبَ و إمرأةً فقیرةً».

«دَخَلَ أبی الکریمُ فی الدارِ ثُمَّ أُختی الفاضلةُ».

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحاً وَإِبْرَاهِيمَ﴾[1].

تطبیق آموخته‌ها در این فصل

در سوره نبأ انواع توابع را با دقت بیشتری دنبال کنید.

***

در این کتاب، ضمن پنج فصل، نکات مقدماتی و مسایل مربوط به اعراب، علایم اعراب ، حالات اعراب فعل ،انواعِ کلمات مبنی، حالات اعراب اسم و توابع به فراخور مرحله آشنایی، مطرح شد. به خواست خداوند متعال مطالب تکمیلی در مراحل و کتب بعد خواهد آمد.

والحمد لله رب العالمین

۱. حدید/۲۶.

إعراب سورة النبأ

بسم الله الرحمن الرحيم

عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ(۱) عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ(۲) الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ(۳) كَلَّا سَيَعْلَمُونَ(۴) ثُمَّ كَلاَّ سَيَعْلَمُونَ(۵)

﴿عَمَّ﴾ مرکب است از دو کلمه: حرف جرّ "عن" و مای استفهامیه،و متعلّق است به فعلِ ﴿يَتَسَاءَلُونَ﴾ و ترتیب اعرابی آن چنین است: «يتساءلون عن ما». امّا چون اسم استفهام، صدارت طلب است، مقدّم شده و عبارت ﴿عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ﴾ شکل، گرفته است.

استفهامِ موجود در آیه، استفهام حقیقی نیست، بلکه برای تشویق و تهییج مخاطب است تا به خبری که در آیه بعد می آید توجه بیشتری نماید؛ مانند: آنچه در آیه ﴿هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَى مَن تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ*تَنَزَّلُ عَلَى كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ﴾[1] رُخ داده است. به همین دلیل، جواب سؤال آمده است: ﴿عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ﴾.

۱ . شعرا/۲۲۱-۲۲۲.

ضمیر فاعلی ﴿يَتَسَاءَلُونَ﴾ به مشرکین، باز می گردد، هر چند نامی از مشرکین در اینجا نیامده است اما از آنجا که بحثِ مشرکین در قرآن مکرّراً آمده است نیازی به تصریح نام ایشان نیست.

متعلّق جار و مجرور ﴿عَنِ النَّبَإِ﴾ فعل محذوفی است که به قرینه ﴿عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ﴾ فهمیده می‌شود. گویا که فرموده باشد: «عَمّ يَتَسَاءَلُونَ؟ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ».

در آیه ﴿الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ﴾ "مختلفون"، خبر است و "هم"، مبتدا، و جار و مجرور ﴿فِيهِ﴾ متعلق است به "مختلفون". اما کلمه "الذی"، تابع «بدل یا عطف بیان» از "النبأ" است.

"کلّا" در آیه ﴿كَلَّا سَيَعْلَمُونَ﴾ حرف ردع است و بر ابطال چیزی که سابقاً گذشته است دلالت دارد. و مقصود از آن در اینجا ابطال اختلاف در آن نبأ و خبر عظیم است و انکار آن تساؤل (از یکدیگر پرسیدن) است که مقصودشان از آن پرس و جو استهزاء و انکار وقوع بود. استعمال حرف "کلا" معمولا بدین صورت است که بعداز آن، جمله‌ای می‌آید و آنچه که ردع و ابطال شد را تبیین می‌کند، از این رو ﴿سَيَعْلَمُونَ﴾ پس از آن آمده است. علاوه بر اینکه تعبیر ﴿سَيَعْلَمُونَ﴾ ابطالِ "کلا" را زیادتر می‌کند، معنای تهدید و ترساندن نیز در خود دارد؛ مانند: آیه﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنقَلَبٍ يَنقَلِبُونَ﴾[1] .

﴿ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ﴾ این تعبیر از باب تأکید لفظی نیست؛ زیرا حرف عاطفه "ثُمَّ" بین دو جمله، قرار گرفته است، اگر چه از این تکرار، تأکید و تهدید پیشین فهیمده می‌شود. به این بیان که از حرف عاطفه "ثُمَّ" ترتیب رُتبی برداشت می‌شود و به این ترتیب، جمله دوم، تهدیدی بیشتر و فراتر از جمله اول را می رساند.

---

۱ . شعرا/۲۲۷.

أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهاداً(۶) وَالْجِبَالَ أَوْتاداً(۷) وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجاً(۸) وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتاً(۹) وَجَعَلْنَا الَّيْلَ لِبَاساً(۱۰) وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشاً(۱۱) وَبَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعاً شِدَاداً(۱۲) وَجَعَلْنَا سِرَاجاً وَهَّاجاً(۱۳) وَأَنزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجاً(۱۴) لِنُخْرِجَ بِهِ حَبّاً وَنَبَاتاً(۱۵) وَجَنَّاتٍ أَلْفَافاً(۱۶)

در آیه ﴿أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهاداً﴾ استفهام تقریری، وجود دارد یعنی می خواهد از مخاطب، اقرار بگیرد.

فعلِ ﴿نَجْعَلِ﴾ دو مفعولی است، زیرا به معنای تصییر (گرداندن و در آوردن) است، و "الارض" و "مهاداً" به ترتیب مفعول به اول و دوم آن است.

﴿وَالْجِبَالَ أَوْتَاداً﴾ عطف است بر ﴿الْأَرْضَ مِهَاداً﴾ و هر یک از کلمات "الجبال" و "اوتاداً" را به مفعول به اول و دوم جمله پیشین، عطف می‌شود.

جمله ﴿وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجاً﴾ عطف است بر جمله ﴿أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَاداً﴾ و به این ترتیب یک استفهام تقریری دیگر شکل، گرفته است. همچنین جمله ﴿وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتاً﴾ و جملات پس از آن عطف هستند. کلمه "ازواجاً" در آیه ﴿وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجاً﴾ حال از ضمیر خطاب است.

کلمه "سُباتاً" در آیه ﴿وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتاً﴾ مفعول به دوم است. همانند "لباساً" در آیه ﴿وَجَعَلْنَا الَّيْلَ لِبَاساً﴾ و "معاشاً" در آیه ﴿وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشاً﴾.

﴿فَوْقَكُمْ﴾ در آیه ﴿وَبَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعاً شِدَاداً﴾ ظرف (مفعولٌ‌فیه) است اما متعلّق به فعل ﴿بَنَيْنَا﴾ نیست؛ زیرا در آن صورت ﴿فَوْقَكُمْ﴾ مکانی است که فاعلِ فعل در آن فعل را انجام داده است ولی چون فاعلِ ﴿بَنَيْنَا﴾ خدای متعال است و در مکان نمی‌گنجد بنابراین می‌گوییم: ﴿فَوْقَكُمْ﴾ ظرف و حال برای "سبعاً" است که بر ذوالحال مقدم شده و متعلق به

محذوف است: «خلقنا سبع سماواتٍ کائناتٍ فوقکم»

دو نکته:

۱. هرگاه ذوالحال، نکره باشد لازم است که حال بر آن مقدّم شود؛ مانند: «جاء راکباً رجلٌ».

۲. گاهی ظرف (مفعول فیه) یا جار و مجرور، متعلّق به حال محذوف می‌شوند و خود نشان حال را می پذیرند؛ مانند: «رأیتُ الهلالَ بین السحاب» و «رأیت الهلالَ فی الاُفق».

امّا "شداداً " نعت برای "سبعاً " است و به این ترتیب "سبعاً " یک حال مقدّم و یک نعت دارد.

فعل ﴿جَعَلْنَا﴾ در آیه ﴿وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَّاجًا﴾ به معنای «خلقنا» و از این رو تنها یک مفعول به می‌گیرد و "وهاّجاً " نعت است.

در آیه ﴿وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا﴾ جار و مجرورِ ﴿مِنَ الْمُعْصِرَاتِ﴾ که مفید معنای ابتدای غایت است متعلق به ﴿أَنْزَلْنَا﴾ می‌باشد و "ثجاجاً " نعت برای "ماء" است.

فعل ﴿نُخرِجَ﴾ در آیه ﴿لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَنَبَاتًا﴾ به "أن" ناصبه مقدّره، منصوب است تا فعل را تأویل به مصدر ببرد و آمدنِ حرف جرّ بر سر آن جایز باشد. جار و مجرورِ ﴿لِنُخْرِجَ﴾ که مفید معنای تعلیل است متعلق به ﴿أَنْزَلْنَا﴾ در آیه پیشین است. و جار و مجرورِ ﴿بِهِ﴾ متعلق است به ﴿نُخْرِجَ﴾ و مفید معنای استعانت است.

"نباتاً" و "جناتٍ" عطف بر "حبّاً" هستند و "الفافاً" نعت برای "جنات" است.

إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَاتاً(۱۷) يَوْمَ يُنفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجاً(۱۸) وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَاباً(۱۹) وَسُيِّرَتِ الْجِبالُ فَكَانَتْ سَرَاباً(۲۰) إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَاداً(۲۱) لِلطَّاغِينَ مَآباً(۲۲) لاَبِثِينَ فِيهَا أَحْقَاباً(۲۳)

در آیه ﴿إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَاتًا﴾ "یوم"، اسم "إنّ" است و "الفصل"، مضاف الیه و خبر "إنّ" جمله ﴿ كَانَ مِيقَاتًا﴾ می‌باشد. این جمله از آن رو با "إنّ" تأکید شده است که مشرکین، روز قیامت را تکذیب و انکار می‌کردند و هر گاه مطلبی مورد انکار و تکذیب، قرار گیرد مناسب است که همراه با تأکید، بیان گردد.

"میقاتاً " خبر " کان" بوده و اسم " کان" ضمیر مستتری است که به ﴿يَوْمَ الْفَصْلِ ﴾ باز می‌گردد.

لفظ "یوم" در آیه ﴿ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا﴾ بدل است یا عطف بیان از ﴿يَوْمَ الْفَصْلِ﴾ و مضاف شده است بر جمله ﴿ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ﴾ از این رو این جمله محلاً مجرور و مضاف الیه است.

فعل مجهول "يُنفَخُ" مسند است و مسند الیه (نائب فاعل) می‌خواهد. جار و مجرورِ ﴿فِي الصُّورِ﴾ نایب فاعل است و مسند الیه آن است.

فاء در ﴿فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا﴾ حرف عطف است واین جمله را به جمله ﴿ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ ﴾ عطف کرده و معنای سببیت را نیز علاوه بر ترتیب و تعقیب می‌رساند. ضمیر واو در ﴿فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا﴾ فاعل و ذوالحال است و "افواجاً " حال می‌باشد.

واو در ﴿ فُتِحَتِ السَّمَاءِ﴾ این جمله را به جمله ﴿تَأْتُونَ أَفْوَاجًا﴾ عطف می‌کند.

نکته:

گاهی بجای فعل مضارع از فعل ماضی استفاده می‌شود تا قطعیت و محقّق الوقوع بودنِ جمله را برساند. از این رو "فُتحت" در اینجا به صیغه ماضی آمده است.

فاء در ﴿فَكَانَتْ أَبْوَابًا﴾ این جمله را به جمله ﴿ فُتِحَتِ السَّمَاءُ﴾ عطف کرده و مفید ترتیب، تعقیب و سببیت است. فعل ﴿ كَانَتْ﴾ در اینجا به معنای "صارت" است.

نکته:

افعالِ ناقصه " کان" ، "أصبح" ، " أمسی" ، "أضحی" ، "ظلّ" و "بات" گاهی به معنای "صار" استعمال می‌شوند و این را باید از قرینه و سیاق عبارات فهمید. چنانکه در این آیه نمی‌توان "کانت أبواباً " را که بعداز "فُتحت السماء" آمده است به معنای "بود" گرفت؛ زیرا گشوده شدن آسمان سببِ باب باب شدنِ آن شده است و معنای شدن در اینجا مناسب است نه بودن. همچنین است ﴿ وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَاباً﴾.

در آیه ﴿ إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا ﴾ "جهنّم" اسم "إنّ"، است و چون غیر منصرف است. (به خاطر عَلَمیّت و عجمیت و همچنین تأنیث) تنوین نگرفته است. خبر "إنّ"، جمله ﴿ كَانَتْ مِرْصَادًا﴾ است. ﴿ كَانَتْ﴾ در اینجا به همان معنای بودن است؛ زیرا مرصاد (کمین گاه) بودنِ جهنم معنای مناسبی است و نیازی ندارد که آن را به معنای "شدن" (صارت) بگیریم.

جار و مجرور ﴿لِلطَّاغِينَ﴾ متعلق است به "مَآباً". ﴿ مَآبًا ﴾ اسم مکان از "أوب" است و اشکالی ندارد که جار و مجرور به آن تعلّق داشته باشد؛ زیرا جار و مجرور هر چند معمولاً به فعل یا شبه فعل متعلّق می‌شود اما گاهی به الفاظی که رایحه فعل را دارند نیز متعلّق می‌شود.

نکته:

خبرِ مبتدا، یا خبر نواسخ می‌تواند متعدّد باشد. یعنی برای یک مبتدا دو یا سه خبر بیاید؛ مانند: «زیدٌ فاضلٌ عالمٌ» و «کان زیدٌ فاضلاً عالماً». در عبارت ﴿ إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا﴾

لِلطَّاغِينَ مَآبًا﴾ "مَآباً" خبر دوّمِ "کان" است.

"لابثین" اسم فاعل است و حال "طاغین" می‌باشد، و جار و مجرور ﴿فِيهَا﴾ متعلّق به آن است. "أحقاباً" مفعول فیه است و متعلّق به "لابثین" به این ترتیب "لابثین" یک جار و مجرور و یک مفعول فیه دارد.

نکته:

حرف "لا" به دو گونه استعمال می‌شود:

۱. لای عامله، که خود بر سه قسم است:

الف) لای نفی جنس که جزء نواسخ محسوب می‌شود؛ مانند: "لارجلَ قائمٌ".

ب) لای شبیه به لیس که این نیز از جمله نواسخ است و مثل لیس عمل می‌کند؛ مانند: «لارجلٌ قائماً».

ج) لای ناهیه که فعل مضارع را جزم می‌دهد؛ مانند: «لاتَضْرِبْ».

۲. لای غیر عامله، که بر چهار قسم است:

الف) حرف جواب، در مقابل «نَعَم»؛ مانند: «أزیدٌ قائمٌ؟» - «لا».

ب) حرف عاطفه؛ مانند: «جاء زیدٌ لابکرٌ».

ج) حرف زائده که بعداز واو عاطفه می‌آید؛ مانند: «ماذهب زیدٌ و لاعمروٌ».

د) لای نافیه که برای نفی فعل مضارع به کار می‌رود؛ مانند: «لایذهبُ».

لَا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْداً وَلاَ شَرَاباً(۲۴) إِلَّا حَمِيماً وَغَسَّاقاً(۲۵) جَزَاءً وِفَاقاً(۲۶)

در آیه ﴿لَا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا﴾ لای نخست، لای نافیه است و لای دوم، زائده.

"حمیماً " در آیه ﴿إِلَّا حَمِيمًا وَغَسَّاقًا﴾ منصوب است وعامل نصب آن "اِلا" می‌باشد.

نکته:

با دو نوع استثناء در متن درسی آشنا شدید؛ یعنی استثناء تام و استثناء مفرّغ. نوع اول در قالب مستثنای متصل ارائه شد، در مقابل، گونه دیگری از استثناء وجود دارد که استثناء حقیقی نیست و به استثناء منقطع معروف است؛ مانند: «جاء القوم اِلا حمارَهم». روشن است که "حمار" از جمله افراد "قوم" نیست و از این رو نمی‌توان آن را استثناء حقیقی دانست امّا چون حمار همیشه همراه قوم بوده است و با گفتن «جاء القوم» تصوّر می‌شود که حمار هم با آنها آمده باشد، آن را استثناء می‌کنند.

در مستثنای منقطع "إلا" عمل کرده و مستثنی را منصوب می‌کند. لفظ "حمیماً" در عبارت ﴿لَا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا * إِلَّا حَمِيمًا وَغَسَّاقًا﴾ به معنای آبی است که از شدت حرارت، قابل آشامیدن نیست و از این رو فردی از افراد "برداً" بشمار نمی‌رود و استثناء در اینجا منقطع است.

"جَزاءً " در آیه ﴿جَزَاءً وِفَاقًا﴾مفعولٌ‌له است برای "یذوقون"؛ زیرا معنای آیه چنین است: «یذوقون فیها حمیماً و غسّاقاً للجزاء الموافق لأعمالهم». همچنین می‌توان "جزاءً " را مفعول مطلق برای یک فعل محذوف دانست: «یُجزَونَ جزاءً موافقاً لأعمالهم».

"وفاقاً" مصدر است ولی معنای اسم فاعل (موافق) می‌دهد و از این رو نعت برای "جزاءً" است.

إِنَّهُمْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَاباً(۲۷) وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كِذَّاباً(۲۸) وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَاباً(۲۹) فَذُوقُوا فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَاباً(۳۰)

در آیه ﴿إِنَّهُمْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَابًا﴾حرف "إنّ" مفید تأکید است تا اهمیت این جمله را برای مخاطب گوشزد کند. "هم" اسم "إنّ" و جمله ﴿كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَابًا﴾ خبر آن است و محلاً مرفوع و جمله ﴿ لَا يَرْجُونَ حِسَابًا﴾ خبرِ " کان" است و محلاً منصوب. ﴿وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كِذَّابًا﴾ عطف بر ﴿كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَابًا﴾ و محلاً مرفوع است.

" کذّاباً" مفعول مطلق تأکیدی است و شدّت تکذیب را می رساند.

" کلَّ" در آیه ﴿وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا﴾ در ابتدا مفعول بهِ "أحصینا" بود و عبارت چُنین بود: «أحصينا كلَّ شيءٍ»؛ امّا برای اهمیتی که «كلّ شيء»؛ در این جمله داشت آن را مقدّم کردند و عبارت این چنین شد: «كلَّ شيءٍ أحصينا». سپس فعل "أحصینا" به ضمیری که به "کلّ" باز می‌گشت مشغول شد و آن را به عنوان مفعولٌ‌به خود گرفت و عبارت چنین شد : «كلَّ شيءٍ أحصيناه». در اینجا " کلَّ"، منصوب است امّا دیگر مفعول بهِ "أحصینا" نیست چون "أحصینا" یک مفعول به بیشتر نمی‌خواهد و اکنون همان ضمیر را به عنوان مفعول به دارد. نحويين برای آنکه منصوب بودنِ " کلّ" را توجیه کنند، می‌گویند: یک فعلِ محذوف قبل از " کلّ" در تقدیر می‌گیریم تا عامل نصبِ "کل" باشد: ﴿[أَحْصَيْنَا] كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ﴾. این شیوه را "اشتغال" می‌نامند که باب مفصَّلی در کتب نحوی دارد.

"کتاباً" را می توان مفعول مطلق نوعی دانست؛ زیرا معنای آیه چنین است:

«أحصيناه إحصاءَ كتابةٍ»؛ چون "کتاب" مصدر است و بمعنای "کتابة"، و کتابة نوعی ضبط و احصاء است که از نسیان و غفلت مصون می باشد.

فاء در ﴿فَذُوقُوا﴾ مفید ترتیب، تعقیب و سببیت است و این جمله را بر ﴿إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا﴾ عطف می‌کند.

نکته:

فاء عاطفه گاهی مفید تعقیب و ترتیب حقیقی است؛ مانند: «**قام زيدٌ فعمروٌ**» و گاهی مفید ترتیب ذکری است؛ مانند: ﴿وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ ...﴾[1] و ﴿فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَلَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ﴾[2]. امّا گاهی علاوه بر ترتیب و تعقیب، معنای سببیت را نیز می‌رساند که در این صورت آن را فاء سببیت یا نتیجه یا تفریع می‌نامند که عمدتاً در عطف جمله بر جمله دیده می‌شود.

فاء در ﴿فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا﴾ نیز فاء عاطفه است و ترتیب، تعقیب و سببیت را می‌رساند؛ زیرا ﴿ذُوقُوا﴾ خبر از عذاب الهی می داد و ﴿لَنْ نَزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا﴾ خبر از عذابی فوق آن عذاب سابق می‌دهد. استثناء در این آیه، مفرّغ است و "عذاباً" به حسب عواملْ اعراب می‌گیرد و در اینجا به عنوان مفعول دوّم برای "نزیدکم" منصوب شده است.

---

۱ . هود/۴۵.
۲ . نحل/۲۹.

إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازاً(۳۱) حَدَائِقَ وَأَعْنَاباً(۳۲) وَكَوَاعِبَ أَتْرَاباً(۳۳) وَكَأْساً دِهَاقاً(۳۴) لاَ يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْواً وَلاَ كِذَّاباً(۳۵) جَزَاءً مِن رَبِّكَ عَطَاءً حِسَاباً(۳۶) رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الرَّحْمنِ لاَ يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَاباً(۳۷) يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلاَئِكَةُ صَفّاً لاَّ يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ وَقَالَ صَوَاباً(۳۸) ذلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ فَمَن شَاءَ اتَّخَذَ إِلَى رَبِّهِ مَآباً(۳۹) إِنَّا أَنذَرْنَاكُمْ عَذَاباً قَرِيباً يَوْمَ يَنظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَالَيْتَنِي كُنتُ تُرَاباً(۴۰)

﴿لِلْمُتَّقِينَ﴾ متعلق به محذوف است و خبر "إنّ" محسوب می‌شود و تقدیر آیه چنین است: «إنّ مفازاً [مستقرٌّ] للمتقین».

در آیه ﴿حَدَائِقَ وَأَعْنَابًا﴾ "حدائق"، بدل بعض از کل است از "مفازاً"، در آیه پیشین؛ زیرا حدائق، بخشی از مکان فوز است. "حدائق"، تنوین نگرفته است؛ زیرا غیر منصرف می‌باشد. "أعناباً" و " کواعب" بر "مفازاً" عطف شده است.

"أترابا" در ﴿وَكَوَاعِبَ أَتْرَابًا﴾ نعت برای " کواعب" است.

"کأساً " نیز عطف است بر "مفازاً "؛ و "دهاقاً " نعت آن است. "دهاق"، مصدرِ فعل "دَهَقَ" می‌باشد و از آن ارادهٔ اسم مفعول شده است؛ مانند: "خلق" به معنای مخلوق.

﴿ لَا يَسْمَعُونَ﴾ فعل مضارع مرفوع و منفی به لا نافیه است و ضمیر واو، فاعل آن می‌باشد و ﴿فِيهَا﴾ متعلّق به آن و "لغواً" مفعول به آن است. واو در ﴿وَلَا كِذَّابًا﴾ عاطفه است و " کذاباً" را بر "لغواً" عطف می کند و "لا" زائده می‌باشد.

درآیه ﴿جَزَاءً مِنْ رَبِّكَ عَطَاءً حِسَابًا﴾ می‌توان"جزاءً" را مفعول مطلق نائب از فعل دانست تا تقدیر آیه چنین باشد: «**جزینا المتقین جزاءً** » یا «**يُجزَون جزاءً** ».

﴿مِنْ رَبِّكَ﴾ متعلق است به "جزاءً" و مفید معنای ابتداء حدث است همان طور که در «**عجبتُ من کلامک** » و «**رأيتُ من زيدٍ ما أُحِبُّه** »، "من" مفید ابتداء حدث است.

"عطاءً" بدل از "جزاءً" و "حساباً " نعتِ آن است؛ زیرا هر چند "حساب" مصدر است اما به معنای اسم مفعول آمده و معنای آیه چنین است: «**عطاءً محسوباً مقدّراً**» یا «**عطاءً محسوباً کافیاً**»؛ چرا که اگر حساب را مصدر ثلاثی مجرد بدانیم به معنای اندازه گیری و تقدیر است و اگر آن را اسم مصدرِ باب افعال بدانیم به معنای کافی بودن است.

درآیه ﴿رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ...﴾ "رب" بدل یا عطف بیان است از "ربک" در آیه پیشین. "السماوات" مضاف الیه است و ﴿الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا﴾ به آن عطف شده. "ما" در ﴿مَا بَيْنَهُمَا﴾ موصوله است و ﴿بَيْنَهُمَا﴾ ظرف (مفعول فیه)، متعلق به فعل محذوف است و جمله صله را به وجود می آورد: «ما استقرَّ بینهما».

"الرحمن" نیز عطف بیان یا بدل از ﴿رَبِّكَ﴾ در آیه پیشین است و جمله ﴿لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَابًا﴾ حال است، ضمیر در ﴿لَا يَمْلِكُونَ﴾ به «اهل السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا» رجوع می‌کند. ﴿مِنْهُ﴾ مفید معنای ابتداء است و متعلق به "خطاباً" و معنای جمله چنین است: «لایملکون خطاباً صادراً منه».

"یوم"در آیه﴿ يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ ...﴾ ظرف (مفعول فیه) است برای ﴿لَا يَمْلِكُونَ﴾ در آیه پیشین و اضافه شده است به جمله ﴿يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا﴾. "صفّاً"حال است برای ﴿الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ﴾؛ زیرا مصدر به معنای اسم فاعل است؛ یعنی«یقوم الروح و الملائکة صافّین».

جمله ﴿لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ﴾ عطف بیان یا بدل است از جمله ﴿ لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَابًا﴾ و استثناء در اینجا تام است و "مَن" موصوله، مستثنی است و چون جمله، غیرموجَب است مستثنی را می‌توانیم محلاً منصوبِ "إلّا" بدانیم و یا اینکه آن را مرفوع بر بدلیت از واوِ ﴿لَا يَتَكَلَّمُونَ﴾ به حساب بیاوریم .

جمله ﴿أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ﴾ صله "من" موصوله است و "الرحمن"، فاعلِ "أذن" و ﴿لَهُ﴾

متعلق به "أذن" و مفید اختصاص است و ضمیر مجروری آن به "من" موصوله، باز می‌گردد.

جمله ﴿ وَقَالَ صَوَابًا ﴾ عطف است بر﴿أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ ﴾ و "صواباً" نعت است برای مصدر محذوفی که مفعول مطلق نوعی بوده است: «قال قولاً صواباً».

در آیه ﴿ذَلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَى رَبِّهِ مَآبًا﴾ "ذلک"، مبتدا و محلا مرفوع؛ "الیوم"، خبر و "الحق"، نعت آن می‌باشد.

فاء در ﴿فَمَنْ شَاءَ ...﴾ جملهٔ ما بعد خود را به یک جمله مقدّره، عطف می‌کند: «إذا عملتُم ذلک فمَن شاء اتّخذ... » به این فاء عاطفه که معطوف علیهِ آن، یک جمله مقدّره است فاء فصیحه می‌گویند.

"مَن" در﴿فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَى رَبِّهِ مَآبًا﴾اسم شرط بوده و مبتدا است و جملهٔ "شاء" که جمله شرط نیز هست خبر آن می‌باشد و جزاء آن، جمله ﴿اتَّخَذَ إِلَى رَبِّهِ مَآبًا﴾می‌باشد.

﴿ إِلَى رَبِّهِ﴾ متعلّق است به "مآباً " و "مآباً " مفعول به برای ﴿اتَّخَذَ﴾ است.

﴿إِنَّا ﴾ در آیه ﴿ إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ عَذَابًا...﴾ در اصل «انّنا» بوده است؛ مانند: ﴿إنّنا سَمِعنا مُنادیاً﴾ ولی برای تخفیف یکی از نون‌ها حذف شده است.

جمله ﴿أَنْذَرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا﴾خبر "إنّ" است و محلاً مرفوع. "عذاباً " مفعول دومِ ﴿أَنْذَرْنَاكُمْ﴾ است و "قریباً" نعتِ آن.

"یوم" ظرف (مفعول فیه) است برای "عذاباً" ؛ زیرا عذاب به معنای تعذیب آمده است. "یوم"، مضاف و جمله ﴿ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ﴾، مضاف الیه و محلاً مجرور است. "ما" دراین جمله، موصوله بوده و مفعول بهِ ﴿يَنْظُرُ﴾ می‌باشد و صله آن، جمله ﴿قَدَّمَتْ يَدَاهُ﴾ است. ﴿يَدَاهُ﴾ فاعل است واصل آن "یدان" بوده چون به ضمیر اضافه شده است نونِ عوض ازحرکت و تنوین (نونِ تثنیه) حذف شده است. ضمیرِ مضاف الیه در﴿يَدَاهُ﴾ به "المرء" باز می‌گردد، به این ترتیب ضمیری که به موصول باز گردد، در عبارت فوق وجود ندارد؛ از این رو آن را در تقدیر می‌گیرند و آیه را این گونه معنا می‌کنند: «ما قدّمَتْه یداه».

نکته:

جملۀ صله باید ضمیر عائدی به سوی موصول داشته باشد امّا گاهی ضمیر عائد را می‌توان حذف کرد؛ مانند: «**اشتریتُ ما رأیتَ أمسِ**» که در اصل «**اشتریتُ ما رأیته أمسِ**» بوده است.

واو در ﴿ وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا ﴾جمله ما بعد خود را به جمله ﴿و يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ﴾ عطف کرده و بنابراین جمله ﴿ وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا﴾ محلاً مجرور است.

جمله﴿يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا﴾محلاً منصوب است؛ زیرا مقول یقول (مفعول به) می‌باشد.
"یا" در اینگونه تعابیر دارای دو احتمال است:

الف)حرف نداء باشد و منادای آن محذوف : "یا قومی".

ب) حرف تنبیه باشد.

"لیت" از حروف مشبه به فعل است و نون وقایه به آن متصل شده تا یاء متکلّم را به عنوان اسم خود بگیرد و جمله ﴿كُنْتُ تُرَابًا ﴾خبر آن و محلاً مرفوع است.﴿كُنْتُ﴾ فعل ناقص است و ضمیر مرفوعی "تُ" اسم آن و "تراباً " خبر آن است.

منابع و مآخذ

۱. القرآن الکریم.

۲. ابن شهرآشوب، محمد بن علی. **مناقب آل أبی طالب**. چاپ نخست، قم، انتشارات علامه، ۱۳۷۹ق.

۳. ابن عاشور، محمّد بن طاهر. **التحریر و التنویر**. چاپ نخست، بیروت، مؤسسة التاریخ، بی تا.

۴. ابن هشام الأنصاری، عبد الله بن یوسف. **مغنی اللبیب عن کتب الأعاریب**. چاپ نخست، تهران، نشر مؤسسة الصادق، ۱۳۷۸ ش.

۵. ابن هشام الانصاري، عبدالله بن يوسف. **أوضح المسالک إلي ألفية ابن مالک**. تحقیق امیل بدیع یعقوب. چاپ نخست، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۸ ق.

۶. ابن هشام الانصاری، عبدالله بن یوسف. **شرح قَطْرِالنَدَی و بَلِّ الصَدَی**. تحقیق محمد جعفر الکرباسی. چاپ پنجم، قم، ذوی القربی، ۱۳۸۹ش.

۷. ابوحیان الاندلسی، محمد بن یوسف. **الهدایة فی النحو**. تحقیق حسین شیرافکن. چاپ بیست ویکم، قم، نشر المصطفی صلی الله علیه و آله، ۱۳۹۱ش.

۸. الإحسائی، ابن أبي‌جمهور. **عوالي اللآلي**. چاپ نخست، قم، انتشارات سید الشهداء، ۱۴۰۵ق.

۹. الأزهری، خالد بن عبدالله. **التصريح علي التوضيح**. تحقیق محمد باسل عیون السود. چاپ نخست، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۱ ق.

۱۰. آذرنوش، آذرتاش. **آموزش زبان عربي**. چاپ دوازدهم، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۷ش.

۱۱. آذرنوش، آذرتاش. **فرهنگ معاصر عربی فارسی**. چاپ چهاردهم، تهران، نشر نی، ۱۳۹۱ش.

۱۲. الآمدی، عبدالواحد بن محمّد. **غرر الحکم و درر الکلم**. قم، دارالکتاب الاسلامیّ، ۱۴۱۰ق.

۱۳. الجامی، عبدالرحمن بن أحمد. **شرح الجامی علی الکافیة** (الفوائد الضیائیة). چاپ سنگی، تهران، المکتبة العلمیة الاسلامیة، بی‌تا.

۱۴. جزایری، سید حمید. **النحو الجامع**. چاپ دوم، قم، نشر المصطفی ﷺ، ۱۳۹۱ش.

۱۵. الحرّ العاملی، محمّد بن حسن. **وسائل الشیعة**. چاپ نخست، قم، مؤسسة آل البیت، ۱۴۰۹ق.

۱۶. حسن، عباس. **النحو الوافی**. چاپ پنجم، قاهره، دارالمعارف، ۱۹۷۵م.

۱۷. السید الرضی، محمّدبن حسین. **نهج البلاغة**. قم، مؤسسه نهج البلاغة، چاپ اول، ۱۴۱۴ق.

۱۸. الرضي الأسترآبادی، محمد بن الحسن. **شرح الکافیة فی النحو**. تهران، نشر المکتبة الرضویة قطع رحلی، بی‌تا.

۱۹. الزمخشری، محمود بن عمر. **الکشّاف عن حقائق غوامض التنزیل**. تحقیق مصطفی حسین أحمد. چاپ سوم، بیروت، دارالکتاب العربی، ۱۴۰۷ق.

۲۰. السمین الحلبی، أحمد بن یوسف. **الدُرّ المصون في علوم الکتاب المکنون**. چاپ نخست، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۴ق.

۲۱. السیوطی، جلال‌الدین عبدالرحمن. **همع الهوامع**. چاپ نخست، قم، انتشارات الرضی (زاهدي)، ۱۴۰۵ق.

۲۲. الشرتونی، رشید. **مبادی العربیة**. تحقیق حمید محمدی. چاپ سي ویکم، قم، دارالعلم، ۱۳۹۰ش.

۲۳. الشیخ البهائی، محمد بن حسین. **الفوائد الصمدیة**. (جامع المقدمات) تحقیق محمدعلی مدرس افغانی. چاپ هفدهم، قم، انتشارات هجرت، ۱۳۸۴ش.

۲۴. الصبّان، محمّد بن علی. **حاشیة الصبّان علی شرح الأُشمونی علی الألفیة**. مصر، دار إحیاء الکتب العربیة، قطع رحلی، بی‌تا.

۲۵. الصدوق، محمد بن علی، **من لا یحضره الفقیه**، چاپ سوم، قم، انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ق.

۲۶. الصدوق، محمّدبن علی، **الأمالی**. چاپ چهارم، انتشارات کتابخانه اسلامیه، ۱۳۶۲ش.

۲۷. طباطبایی، سید محمد حسین. **المیزان فی تفسیر القرآن**. چاپ پنجم، قم، انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ق.

۲۸. الطبرسی، أبوعلی الفضل بن الحسن. **مجمع البیان فی تفسیر القرآن**. چاپ نخست، بیروت، دار المعرفة (افست انتشارات ناصر خسرو)، ۱۴۰۶ ق.

۲۹. عبدالحمید، محمد محیی‌الدین. **التحفة السَنیّة بشرح المقدّمة الآجرُومِیّة**. چاپ نخست، دمشق، مکتبة دارالفیحاء، ۱۴۱۴ق.

۳۰. عصاری، محمودرضا. **مفاهیم علم نحو**. چاپ نخست، قم، نشر المصطفی، ۱۳۸۸ش.

۳۱. الغلایینی، مصطفی. **جامع الدروس العربیة**. چاپ نخست، قم، نشر نوید اسلام، ۱۳۷۹ش.

۳۲. قباوة، فخر الدین. **مشکلة العامل النحوی و نظریة الاقتضاء**. چاپ نخست، بیروت، دارالفکر ۱۴۲۴ق.

۳۳. الکفعمی، ابراهیم بن علی. **المصباح**. چاپ دوم، قم، انتشارات الرضی (زاهدی)، ۱۴۰۵ق.

۳۴. الکلینی، محمّدبن یعقوب، **الکافی**. چاپ چهارم، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ش.

۳۵. المحدث النوری، میرزا حسین. **مستدرک الوسائل**. چاپ نخست، قم، مؤسسة آل البیت، ۱۴۰۸ق.

۳۶. مصطفی، إبراهیم الزیات، أحمد حسن عبد القادر، حامد النجار، محمد علی. **المعجم الوسیط**. چاپ دوم، استانبول، دار الدعوة، ۱۹۸۹م.

۳۷. معروف، یحیی. **فن ترجمه**. چاپ هشتم، تهران، نشر سمت، ۱۳۸۹ش.

۳۸. یونس علي، محمد محمد. **المعنی و ظلال المعنی**. چاپ دوم، تونس، دارالمدار الاسلامی، ۲۰۰۷م.

کتاب حاضر، برای برداشتن اولین گام در راستای فراگیری دانش نحو جهت آن دسته از عزیزانی که برای تحصیل معارف اهل بیت علیهم‌السلام کمر همّت بسته‌اند، در نظر گرفته شده است، برخی از ویژگی های این کتاب عبارتند از:

بیان ساختار کلی دانش نحو و انتقال مسائل و نکات اساسی آن

بهره‌گیری از مثال‌های گوناگون عرفی، قالبی، روایی و قرآنی

استفاده از نمودار به فراخور درس با هدف انتقال سریع و ماندگار مطالب نحو

بررسی ادبی سوره مبارکه «نبأ» با تکیه بر قواعد نحوی



۰۲۵ - ۳۷۷۴۸۳۸۳
دفتر تدوین متون درسی حوزه‌های علمیه
۰۲۵ - ۳۲۹۱۰۹۷۰
WWW.TMD.IR